



# دستور زبان به پارسی

پارسی گردان: بانوفرزاد بتهایی

# دستور زبان به پارسی

پارسی گردان: بانوفرزاد بتهایی

# دستور زبان به پارسی

سومین دستور زبان، کوششی در پاسداری و پالایش زبان پارسی. پس از «دستور زبان خانلری، به پارسی» و «دستور پارسی فرزاد»، واسونیدم که دستور دیگری را به پارسی برگردانم، براین پایه، «دستورنامه - در صرف و نحو زبان پارسی» نگارش دکتر محمدجواد مشکور را برگزیدم.

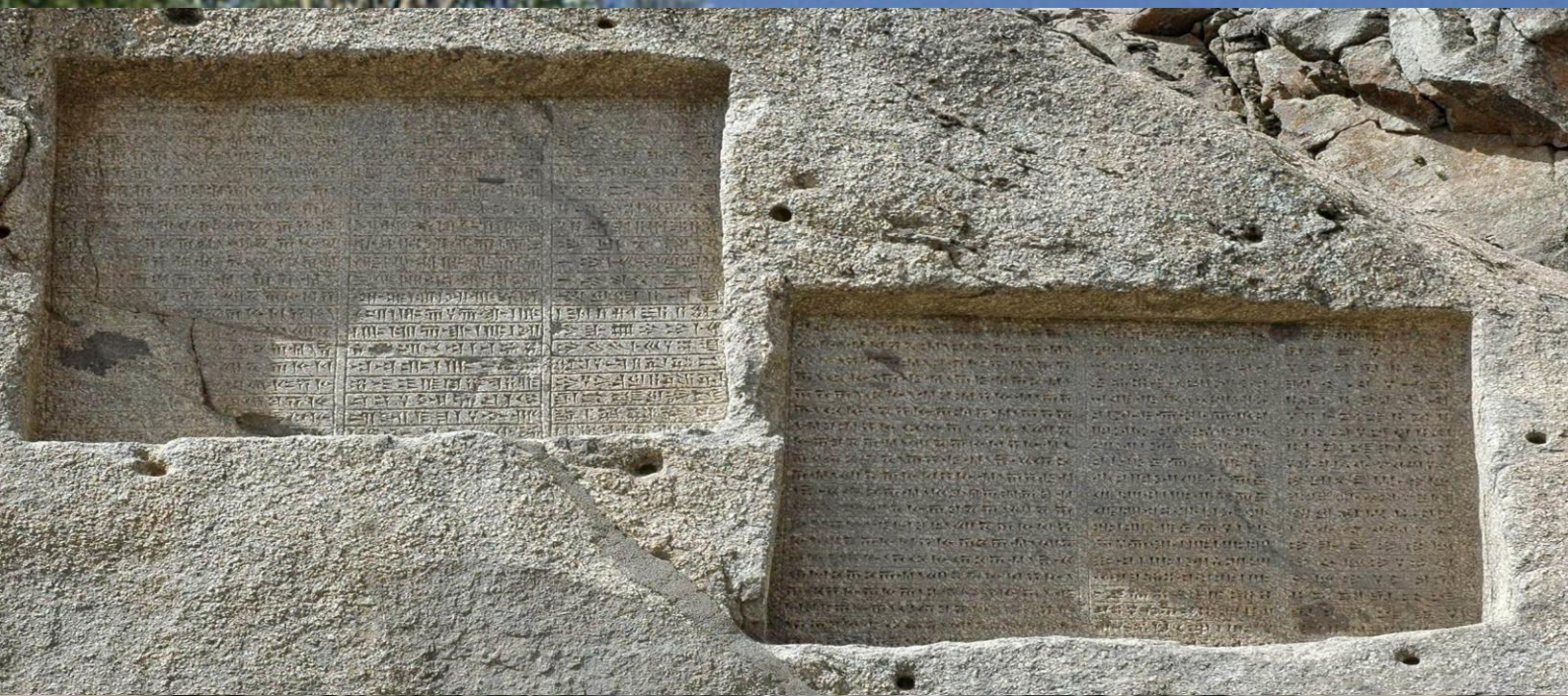
\* با سپاسمندی از آنان که زبان نیاکان شان را پاس می دارند \*  
 \* پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک چراغ راه همگان باد \*

𐎠	𐎡	𐎢	𐎣	𐎤	𐎥	𐎦
ا - آ	ا - ای	او - او	ک	ک	خ	گ
𐎧	𐎨	𐎩	𐎪	𐎫	𐎬	𐎭
گ	ج	ج	ج	ت	ث	ل
𐎮	𐎯	𐎰	𐎱	𐎲	𐎳	𐎴
ث	د	د	د	ن	ن	پ
𐎵	𐎶	𐎷	𐎸	𐎹	𐎺	𐎻
و	و	من	ش	ز	ه	شر
𐎼	𐎽	𐎾	𐎿	𐏀	𐏁	𐏂
ق	ب	م	ح	م	ی	ز

« دستور زبان به پارسی » دارای کپی رایت ویژه، و برخوردار است از پشتیبانی:  
 \* نییگخانه بزرگ بلژیک در بروکسل

Bibliothèque Royale de Belgique

1402 - 1403 — 2023 - 2024



دو سنگنبشته از شاهان هخامنشی، داریوش شاه و خشایار شاه، بر دامنه ی کوه الوند، بنام ، گنجنامه، در همدان.

سنگنبشته ی داریوش شاهنشاه هخامنشی در دامنه ی کوه الوند در همدان.

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که داریوش را شاه کرد، شاهی از (میان) بسیاری، فرمانروایی از (میان) بسیاری. منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین هایی که نژادهای گوناگون دارند، شاه سرزمین دور و دراز. پسر ویشتاسپ هخامنشی.»

سنگنبشته ی خشایار شاه هخامنشی در دامنه ی کوه الوند در همدان.

« خدای بزرگ است اهورا مزدا، که بزرگترین خدایان است، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که خشایار را شاه کرد، یگانه از میان شاهان بسیار، یگانه فرمانروا از میان فرمانروایان بی شمار. من خشایار شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشور های دارای نژادهای بسیار، شاه این سرزمین بزرگ دور دست پهناور. پسر داریوش شاه هخامنشی.»

«.....کتیبه‌های گنجنامه همدان در سال ۱۲۲۰ شمسی توسط اوژن فلاندن، نگارگر و باستانشناس فرانسوی و همراه او پاسکال کوست مورد بررسی و مطالعه و نگاره برداری قرار گرفت. بعد از ایشان، سِر هنری راولینسون کاشف بریتانیایی توانست با استفاده از این کتیبه‌ها موفقیت شایانی در گشودن رمز خط میخی پارسی باستان کسب نماید. بدینسان سنگ نوشته‌های گنجنامه همدان کلیدی را به دست کاشف داد تا بوسیله آن بتواند سنگ نوشته داریوش بزرگ در بیستون را بخواند....».

ویکی پدیا (دانشنامه ی آزاد)

## با یاد پدر فرزانه ام حسین بطحانی

.....

چامه زیر را پدرم در پی نگرانی از ویران کردن این دو یادواره بدست نابخردان و نادانان، و پس از دیدار آن دو سنگنیشته سروده بودند.

### گنجنامه

در کنار یادگار قهرمانان گذشته، گنج سنگ  
دانه های صاف آب از آبشار  
می نوازد ساز مهر و کوس جنگ  
نقش شادی آفرین خط میخ و دست یار  
یادی از جوش و خروش سد هزاران پهلوان  
سختی خارا و کوه آنرا هماره پاسبان  
یادگاری ماندگار  
ساقیا می را بیار

رنگ ناب آسمان در آن ستیغ  
جلوه پیوند آب است و هوا  
ای دل اکنون بی دریغ  
از صفای آن هوا و نغمه آن آبشار و خط یار  
پُر توان گنجی برآر  
ساقیا می را بیار

.....

آن یادگار ماندگار است، تیرماه 1360 به دیدارش رفتم  
هم چنان پا بر جا بود، سرواد همان جا سروده شد.

حسین بطحانی

## سپاسداری

از بزرگواران ارجمند تارنمای مهرمیهن، پاسداران زبان پارسی، تنها پشتیبان، که از آغاز کاریار و یاورم بوده اند و با مهر بسیار نبیگ ها را در تارنمای ارزنده مهرمیهن جای داده اند، بیکران و از ژرفای دل سپاسگزارم.

## سپاسداری

از استاد ارجمند آقای مهدی زیدآبادی نژاد، سردبیر تارنمای ارزنده مهرمیهن، که در - خواست مرا برای نگارش پیشگفتار، که پیرایه این دستور است، با مهر پذیرفته اند، بیکران سپاسمندم.

## پیشگفتار

زبانی که امروز ما بدان سخن می‌گوییم، پرتوان‌ترین زبان در شاخه‌ی زبان‌های ایرانی است که گستره‌ی بزرگی از زبان‌های هم‌ریشه و هم‌خانمان را دربرمی‌گیرد. این زبان، دنباله‌ی زبانی است که ایرانیان از زمان نشیمن در ایران‌ویج در 10762 سال پیش از میلاد مسیح (11383 سال پیش از رفتن پیامبر از مکه به مدینه و 9000 سال پیش از میلاد زرتشت)، بدان سخن می‌گفتند.

هر فرمانروایی ایرانی، به هرگونه‌ای که به جایگاهی در دست اندرکاری کشور و جامعه‌ی ایرانی دست یافته باشد، می‌باید به دو کنش همسوی تنگاتنگ با داشته‌های کشور ایران، نگرشی بایسته داشته باشد. این دو کنشگری چنین اند: پاسداری از کالبد ایرانیان یعنی سرزمین ایرانیان و پاس روان ملت ایران، یعنی زبان پارسی.

زبان پارسی به عنوان روان ملت ایران، دربردارنده‌ی فرهنگ رخشا و جهانگیر این ملت است و در درازای زمان، این خویش‌کاری را به گونه‌ی پی‌گیر، به انجام رسانیده است.

آموزش و پرورش جایگاهی کلیدی در پاسداری از زبان پارسی دارد. باید از پله‌های نخست آموزشی (ابتدایی) تا دانشگاهی، برنامه‌های آموزشی پایدار و فراگیری برای آموزش درست زبان پارسی آموخته شود. همچنین، آموختن ادب پارسی، از شاهنامه فردوسی گرفته تا نوشته‌های زمانه‌ی امروز مانند کتابی که اکنون می‌خواهید بخوانید، می‌تواند مهر و پیوستگی ژرفی با زبان پارسی پدیدار سازد.

رسانه‌ها نیز می‌توانند در پاسداری از زبان پارسی نقش نیکویی بر دوش گیرند. بهره‌گیری از زبان پارسی درست و دوری از واژگان بیگانه در برنامه‌های تلویزیونی، رادیویی و تارنماهای آنلاین، می‌تواند به توانمندی زبان پارسی یاری رساند.

هم میهنان! پاسداری از زبان پارسی نیازمند کوششی پایدار و همکاری فراگیری است. از خانواده‌ها گرفته تا آموزشگاه‌ها، رسانه‌ها و دولت‌ها، همگی باید در این راه کاری را بر دوش گیرند تا زبان پارسی، که بخشی از کیستی فرهنگی ایران برای آیندگان است، بر جای بماند. این یک خویش‌کاری است که بر گردن هر یک از ماست تا با مهر و آزر به زبانمان، آن را به دست آیندگان برسانیم. پاسداری از زبان پارسی به معنای نگهداری، گسترش زبان و ادب پارسی است که در بر دارنده‌ی بهره‌گیری درست از روش‌های نگارشی، دستور زبان، واژگان درست و ریشه دار زبان پارسی است. در همین راستا پیشنهاد می‌شود کتاب پیش روی را که به کوشش بانو فرزاد بتهایی گرامی گردآوری و به انجام رسیده است را به ژرفی بنگرید و در گسترش آن بکوشید.



#### در ستایش خرد

از او بی به هر دو سرای ارجمند  
 گسسته خرد پای دارد به بند  
 خرد چشم جانست چون بنگری  
 تو بی چشم شادان جهان نسپری  
 نخست آفرینش خرد را شناس  
 بگهیان جانست و آن سپه پاس  
 سه پاس تو چشم است و گوش و زبان  
 کزین سه رسد نیک و بد بی گمان  
 خرد را و جان را که یارد ستود  
 وگر من ستایم که یارد شنود  
 حکیم چو کس نیست گفتن چه سود  
 ازین پس بگو کافرینش چه بود  
 تویی کرده کردگار جهان  
 ببینی همی اشکار و نهان  
 به گفتار دانندگان راه جوی  
 به گیتی بیوی و به هرکس بگوی  
 ز هر دانشی چون سخن بشنوی  
 از آموختن یک زمان نغنوی

کنون ای خردمند وصف خرد  
 بدین جایگه گفتن اندر خورد  
 کنون تا چه داری بیار از خرد  
 که گوش نیوشنده زو بر خورد  
 خرد بهتر از هر چه ایزد بداد  
 ستایش خرد را به از راه داد  
 خرد رهنمای و خرد دلگشای  
 خرد دست گیرد به هر دو سرای  
 ازو شادمانی وزویت غمی است  
 وزویت فزونی وزویت کمی است  
 خرد تیره و مرد روشن روان  
 نباشد همی شادمان یک زمان  
 چه گفت آن خردمند مرد خرد  
 که دانا ز گفتار او بر خورد  
 کسی کو خرد را ندارد ز پیش  
 دلش گردد از کرده خویش ریش  
 هشیوار دیوانه خواند ورا  
 همان خویش بیگانه داند ورا

چو دیدار یابی به شاخ سخن  
 بدانی که دانش نیاید به بن



# با نام آفریننده

## نوزایی زبان پارسی

### دستور زبان به پارسی

در پاسداری و پالایش زبان پارسی « دستور زبان به پارسی»، سومین دستور زبان پارسی گردان، با یاد و ارج به نیاکان و با یاد و ارج به والاگهر پدر زبان پارسی، فردوسی بزرگ.

**رویاری با راستینگی بایاست؛ گریز از آن و نادیده گرفتن پراسه و دشواری، از کاستی و نبود دلیری است!**

چند سال پیش با خواندن شاهنامه، اندیشیدم که ایرانی به فردوسی بزرگ بسیار سرفراز است، ولی چگونه است که راه وی را پیگیر نبوده است؟ چگونه است، کسانی را که استاد و بزرگان می نامیم! تا این اندازه از راه و روش تنها رادمرد دلسوز زبان پارسی دوری گزیده و کناره گرفته اند؟ چگونه است که این استادان، و بی شمار «دکتر» در زبانشناسی، در این هزار و سیصد سال کژراهی را برگزیده اند؟ چگونه می توان تا این اندازه بی مهر به زبان خویشان بود؟ چگونه می توان به هستی و کیستی خویش آسیب رسانید؟ چگونه شاین (ممکن) است که زبان و فرهنگ چندین هزارساله را برای خودخواهی و خودنمایی به نابودی کشانید؟ و بجای نگهبانی از نیبگ های ارزشمند، به یاری زبان بیگانه شتافت و با بی ارجی زبان نیاکان را پایمال کرد؟ دانش آموختگان! فرهوشان! و بزرگان! کشور ما آسیب شیانش (جبران) ناپذیری به زبان پارسی روا داشته اند، و این براستی نابخشودنی است. مردم هم از این دانشمندان نابخرد پیروی کرده اند. در سده های پسین هم یکی از بی شمار استادان برنخواست که فریاد زند «بس است» زبان پارسی را به نابودی خواهیم کشانید! تنها رادمرد و بزرگ راستین ایران فردوسی است و بس..

هنگامی که «واژه نامه، پارسی به پارسی» را آماده می کردم، (چهار سال به درازا کشید)؛ این اندیشه رهایم نمی کرد که چگونه شایمند است که دستور زبان مردمی به زبان بیگانه باشد؟ چگونه در درازای این هزار و سیصد سال، استادان، دکترای زبانشناس و دانش آموختگان زبانشناسی، دستوری به زبان پارسی فراهم نیاورده اند؟

پس از پایان واژه نامه، واسونیدم (تصمیم گرفتم) «دستور زبان خانلری» را به پارسی برگردانم، با دو دکترای زبانشناسی در میان گذاشتم، یکی نوشت: «نه، نه، اینکار را نکن

هیچ خوب نیست»! دیگری نوشت: «نه اینکار را نکن، ابروریزی می شود»!! چرا باید برگرداندن دستور به زبان پارسی مایه ابروریزی شود؟ این استادان و دانش آموختگان از چه می ترسیدند؟ چرا دستور به زبان نیاکان که هر ایرانی در دبستان و شش سال دبیرستان باید بیاموزد؛ باید مایه ابروریزی باشد! سپس دریافتم که استادان و دانش آموختگان، می ترسیدند و می ترسند که در کارشان لغزش و یا نادرستی پیش آید و به سرال (عنوان) استاد و دکترای ایشان آسیب رساند!

بیشتر در اندیشه خودنمایی بوده اند، تاییاری به زبان نیاکان!

چند تن از استادان! هم از آرمان من آگاه شدند و با پیشداوری تند و تیز، فرموده بودند!:

«**که چنین کاری یک دزدی ادبی، دغکاری، و خیانت به فرهنگ و ادب ایران است!**»

آیا روی آوردن به زبان نیاکان مان که یکی از «چهار زبان کهن در کنار» سانسکریت، لایتن و یونانی «شناخته شده است، و هنوز، تنها زبان کهن زنده در جهان؛ دزدی ادبی و خیانت است؟! آیا، روی آوردن به فرهنگ ایرانی و کوشش در راه باززیواندن زبان نیاکان این یگانه بی همتای هستی و کیستی ایرانی؛ خیانت و دزدی ادبی است؟! و یا اینکه؛ با نابخردی و خودنمایی، راه بر تنداب ویرانگر زبان تازی گشودن و زبان نیاکان خود، پایمال نمودن؟!»

**کدامیک نادرستی، ناسپاسی، فریبکاری، دغکاری و دشمنکامی است؟!»**

«**به کام دشمنم کردی نه نیکوست که بد کاریست دشمنکامی ای دوست!**»

(نظامی)

— زبان پارسی در پرتگاه نابودی است و اینگونه واکنش آنهم از سوی استادان! به راستی شگفت و بارآور بسی انده است. شوند این گونه واکنش ها چیست؟

«فرهنگ و ادب ایران باید به زبان مردم ایران باشد و یا فشرده گلو زیر بار خروارها واژگان بیگانه»؟! دانشمند و فرهیخته بودن، تنها نوشتن چندین نیبگ نیست! هازمان (جامعه) از دانشمند چشمداشت رفتار و کرداری خردمندانه و هشیارانه دارد! وگرنه چه برتری بر دیگر مردمان؟!»

در یک هازمان، زمانی که پراسه ای (مسئله) پیش می آید، خردمندانه آنست که با دشواری روبرو شد و آن را از پیش پای برداشت. نادیده گرفتن و گریز، همان واکنشی که در این هزار و سیصد سال، روش دانش آموختگان و استادان بوده است، برآیندی ویرانگر و آسیبی ژرف در برداشته و راه چاره بسیار پیچیده و دشوار شده است.

**خواست - یازش - پشتکار - دلیری، دلیری و باز هم دلیری!**

زمانی که یک دشواری و پراسه ای که به نگر چاره ناپذیر می آید، رخ می دهد، آیا رویگردانی، نادیده گرفتن، خود را گول زدن، لختی و سستی، آن دشواری را از پیش پای برمی دارد؟

آیا در این چندین سده استادان به امید چشمبندی بوده اند که با چرخاندن «چوبی شگفت انگیز» در پناد(هوا)، پراسه و دشواری را از میان بردارد؟!»

سده ها رویگردانی گذشتگان و گریز آنها از خویشکاری در این هزار و سیصد سال، هرچه بیشتر واژگان نرم و نازک، گوشنواز و دلنواز پارسی را ناتوان و به پرتگاه نابودی کشانیده است.

اگر امروز، همین امروز، با همکاری، همیاری و با دلیری با این تنداب خروشان رویارو نشویم و کاری بایا انجام ندهیم، نباید از این پس خود را ایرانی، فرزند فردوسی و برماندبر (وارث) یکی از بزرگترین شارینش های ( تمدن های) جهان بدانیم!

برای لویش(حل) این دشواری و پاسداری و پالایش زبان پارسی، بایاست، سد در سد بایاست که با دشواری روبرو شویم و آن را از پیش پای برداریم! چگونه:

- \* با بکار بردن واژگان پارسی در نوشتار و گفتار.
- \* آگاه کردن دیگران با گفتگوی خردمندانه.
- \* مهر و ارج به سی سال رنج فردوسی.
- \* مهر و ارج به روان پاک نیاکان.
- \* با براه انداختن بازی با واژگان در گردهمایی های خانوادگی و دوستانه.

آری، بهمین سادگی، هیچ دردسری ندارد! هر روز چند تسو (ساعت) از زندگی خود را برای درمان بیمار رنجورمان زمان بگذاریم! همسج پذیر با سی سال رنج نیست!!

رویارویی با دشواری : خواست، یازش، پشتکار و دلیری، بازهم دلیری!

فرزاد بتهایی

## پهرست

شماره رویه ها

---

.....15 ..... دستور زبان به پارسی

.....16 ..... واژگان نه کانه

### بخش نخست

.....17 نام

.....17 همه نام، ویژه نام

.....18 نام دج ، نام برگرفته

.....18 بساوا نام، نابساوانام

.....19 نام ساده - نام آمیخته

.....19 گونه های نام آمیخته

.....21 شناسا نام - ناشناسا نام

.....21 نام تکین ، نام رَمَن

.....22 تکین و رمن

.....24 همارش، همانند، پادگونه

.....24 کهینه ، کهاندن

.....25 نام ابزار

.....25 استات های نام

### بخش دوم

.....29 فروزه

.....30 گونه های فروزه

### بخش سوم

.....36 دو پهلوها

.....36 جاینام

.....37 گونه های جاینام

.....40 نام نمارش

.....41 پیوستار

.....42 نارساها

43..... واژگان پرسش

### بخش چهارم

45..... شماره

45..... گونه های شماره

### بخش پنجم

49..... پویه

49..... ستاک

49..... گونه های ستاک

51..... نام ستاک

53..... پویه های بیگانه !

54..... پویه ناگذرا - پویه گذرا

55..... پویه شناخته - ناشناخته

56..... پوینده

56..... پویه ها و زمان

57..... ساختواژی پویه ها

57..... زمان گذشته

63..... پویه فرمان

64..... پویه کنون

67..... زمان آینده

67..... پویه نیایش

69..... پوینده نام

69..... پوییده نام

69..... گونه های پویه

71..... پویه های یاریگر

72..... ساختواژی چند پویه بگونه ی «هایی و نایی»

80..... پویه بودن - باشیدن

82..... پویه های بهنچار و ناهنچار

84..... واژگان ناهنچار در زبان پارسی

### بخش ششم

86..... سانواژه

86..... گونه های سانواژه

## بخش هفتم

89..... فزونواژه ها

## بخش هشتم

90..... پیوند واژه ها

## بخش نهم

92..... آواها

93..... نشانه گذاری ها

95..... زبانشناسی ، آیین فراز بندی در زبان پارسی

97..... پیشاوندها

101..... پساوندها

107..... واژگان آمیخته

.....

111..... واژگان تازی - پارسی، در این دستور

114..... واژگان تازی پارسی در «دستور زبان خانلری به پارسی» و «دستور پارسی فرزاد»

118..... فرانمود بساوانام و نابساوانام

120..... سرچشمه ها

# دستور زبان پارسی

## آیین درست نوشتن و درست خواندن

دستور زبان پارسی دانشی است که درست گفتن و درست نوشتن را به ما می آموزد. واتگروه زبان پارسی بدینگونه است:

الف - ب - پ - ت - ج - چ - خ - د - ذ - ر - ز - ژ - س - ش - غ - ف - ک - گ - ل - م - ن - و - ه - ی.  
(هشت وات: ث - ح - ص - ض - ط - ظ - ع - ق) عربی است.

درست بنویسیم، با «وات های پارسی» بنویسیم.  
\* واژگان صد - غلطیدن - طپیدن - طهران - شصت - طپانچه و سدها و سدها واژه ی دیگر که هزار سال است ایرانی با پیروی از «نویسندگان»! بدینگونه می نویسد!  
اینگونه باید نوشته شود:  
سد - غلتیدن - تپیدن - تهران - شست - تپانچه ووووو.....جزآن.

\* وات «واو» در برخی واژگان نوشته شود ولی خوانده نشود و نافرژایش (معدوله) باشد. مانند:  
خواب - خوار - خوان - خویش - خواهر - خواسته - خواربار.

\* اگر پس از «واو» واتی دیگر جز «الف» و «ی» باشد، به سداى پیش «ـ» فرژایش (تلفظ) شود. مانند:  
آبخور - ابخوست - آبشخور - برخوردار - خود - خور - خوراک - خوردن - خورش - خورشید - دستخوش - سالخورده - نخود - فراخور و جزآن.....

\* اگر پس از «واو» نافرژایش وات «الف» باشد، به سداى «الف» فرژایش شود. مانند: استخوان - بادخوان - تنخواه - خوان - خوارزم - خواستنی - خوالیگر - خوانچه - خواه - خواهر - خواهش و جزآن.

\* همزه در پارسی تنها در آغاز واژه درآید، مانند: اسب - اندوه - ایران و جزآن.  
براین پایه نوشتن مؤبد - پائیز - آئین نادرست است و بایاست که مؤبد - پاییز - آیین نوشته شود.

\* در واژگانی که با «های» نافرژاییده پایان یابند، مانند: خانه < حانه > - نامه < نامه > نادرست است و بایاست که خانه ی - نامه ی نوشته شود. یا خانه یی خریدم یا

نامه‌ی دریافت کردم.  
\* در واژگانی که به « الف » پایان پذیرد، مانند دانا - بینا بایاست که دانایی و بینایی نوشته شود. همچنین واژگان نیکو < نیکویی - آهو < آهوئی.

## واژگان نه گانه

واژگانی که در زبان پارسی بکار می رود، « نه » گونه است:

نام - فروزه - دوپهلو (کنایه) - شماره - پویه - سانواژه (قید) - فزونواژه - پیوندواژه - آواها.

این واژگان را پاره های نه گانه ی سخن گویند و در « نه » بخش بازنمود خواهد شد.



# بخش نخست

## نام

**نام** - واژه ایست که مردم، جانور و یا چیزی به آن نامیده شود. مانند:

- 1- مرد، زن، پدر، مادر، رستم، سهراب، برادر، خواهر.
- 2- اسب، شتر، مرغ، ماهی، زاغ، مورچه، مگس، کبوتر.
- 3- درخت، خانه، لانه، جامه، سنگ، خوبی، بدی، گنج.

## همه نام - ویژه نام

**همه نام** - (اسم عام) - آنست که همه ی کسان هم ژاد (هم جنس) و همگون خود را در برگیرد و بر یکایک انها راهبر باشد(دلالت کند). مانند:  
**مرد** که در برگیرنده ی همه ی مردان، **اسب** در برگیرنده ی همه ی اسبان و **سنگ** که در برگیرنده ی همه ی سنگها می باشد.

**ویژه نام** - (اسم خاص) - آنست که برکسی و یا چیزی ویژه راهبر باشد. مانند:  
**کورش**، **رخش**، **اسفندیار**، **رستم**، **تبریز**، **اهواز**، **دماوند**.  
ویژه نام را **رَمَن** (جمع) بستن نشاید و روا نباشد، مگر در جایی که آرمان از آن گونه و مانند باشد.(ایران در کنار خود، فردوسی ها و حافظ ها پروریده ) که آرمان، همانند — فردوسی و حافظ است ، و بدینگونه «**همه نام**» به «**ها**» رمن شود.

## نام دج - نام برگرفته

(جامد ، مشتق)

نام دج (د) - (اسم جامد) آنست که از واژه ی دیگری گرفته نشده باشد. مانند: سر، کوه، دشت، راه، ماه، شب، روز.

نام برگرفته - (اسم مشتق) آنستکه از واژه دیگر برگرفته شده باشد. مانند: کردار، گفتار، دیده ، که از کردن - گفتن - دیدن، برگرفته شده است. همچنین: ناله از نالیدن - مویه از موییدن - بخشش از بخشیدن - رفتار از رفتن - کردار از کردن.

گروه واژگان - گردایه واژگانی را گویند که از یک ریشه برگرفته شده باشند. مانند: بیننده، بینا، دیدار، دیده ور، دیده که همه از ستاک (مصدر) دیدن گرفته شده اند. پرنده، پرش، پران، پریده، پریدگی که همه از پریدن برگرفته شده است.

## بساوا نام

(اسم ذات)

بساوانام - آن است که هستی اش وابسته به خودش باشد، مانند: درخت، دیوار، زن ، مرد، جامه، نامه، پسر، بلبل، دیوار، باغ، زاغ و جزآن

## نابساوا نام

(اسم معنی)

نابساوا نام - آنست که هستی اش بسته به خودش چیز دیگر و یا نام چگونگی، استات (حالت) یا فروزه ای باشد. مانند: خرد، هوش، دانش، سیاهی، سپیدی، رنجش، کوشش، راستی. (\*)

---

\* فرامود گزینش « بساوانام و نابساوانام » بجای « اسم ذات و اسم معنی » در پایان نییگ.

## نام ساده

( اسم بسیط )

نام ساده - آنست که تنها یک واژه باشد. مانند: مرغ - پرده - زمین - خانه.

## نام آمیخته

( اسم مرکب )

نام آمیخته - آنست که از دو واژه یا بیشتر آمیخته باشد. مانند: کاروانسرا - نییگخانه - سرایدار - چهار راه و جزان.

### گونه های واژگان آمیخته :

- از دو نام - مانند: سراپرده، روشندل.
- از نام و فروزه - مانند: دلتنگ، دلسرد.
- از فروزه و نام - مانند: خیره سر، خوش سخن.
- از پویه نام (اسم فاعل) و نام دیگر - مانند: درنده خوی، گیرنده دل.
- از پوییده نام (اسم مفعول) و نام دیگر - مانند: شکسته دل، خمیده پشت.
- از نام و پوییده نام - مانند: دل شکسته.
- از ساتواژه (قید) و نام - مانند: همیشه بهار.
- از وات و نام - مانند: بخرد، بدست (یک وجب).
- از دوفعل - مانند: گیرودار، جست جو، کشاکش، گفت و گو.
- از ستاک کاهیده و پویه - مانند: جست و جو، گفت و گو، رفت و رو، شست و شو.
- از دو ساتواژه - مانند: چون و چرا، بوک و مگر. (بوک=باشد که، شاید).
- از دوفروزه - مانند: خوب و بد، سرد و گرم.
- از شماره و نام - مانند: چهارپا، چهارسو، چهلستون.
- از دو ستاک کاهیده (مصدر مرخم) - مانند: برد و باخت، رفت و آمد، تاخت و تاز.
- از ستاک و نام ستاک (اسم مصدر) - مانند: خورد و خواب.
- از نام و پساوند - مانند: باغبان، دهکده.
- از پیشاوند و نام - مانند: بازدید، درآمد.
- از افزا و برگیر - (مضاف و مضاف الیه) مانند: تخم مرغ، تختواب، جام جم.
- از مانسته به مانند شده - (مشبه به و مشبه) مانند: گلرخ، ماهرو، سروبالا.

گاهی دو یا سه نام را بیکدیگر در هم آمیزند. مانند: شتر گاوپلنگ، موش خرما  
گاهی دو واژه بخودی خود با هم آمیزند. مانند: باغبان، گلشکر  
گاهی با زدودن زیرک (کسره) نام آمیخته بدست آید، مانند: سرمایه، پدر زن که از بُن  
سرمایه و پدر زن بوده است.

گاهی برگیر پیش از افزا درآید، مانند: گلاب، کارخانه - به چم، آب گل، خانه ی کار.

گاهی «الف» در میان دو واژه درآید، مانند:  
شباروز که شب و روز بوده است و همچنین: سراسر، تکاپوی، گوناگون، دمام،  
کمابیش، سراپا.

گاهی دو واژه به یاری «ب» - «ز» یا «تا» بهم پیوندند، مانند:  
«ب» سر بسر، گوش بگوش - «ز» پی ز پی - «تا» سرتاسر، گوش تا گوش، پشت تا  
پشت.

گاهی «واو» در میان دو واژه درآید، مانند:  
زد و بند، داد و ستد، جست و جو، کار و بار، شست و شو، رنج و گنج، هست و نیست.

گاهی دو واژه با هم بازگفت شوند، مانند:  
پاره پاره، لخت لخت، چکه چکه، دانه دانه، خردک خردک، خوشک خوشک، جوجو،  
نرمک نرمک، کشان کشان، خیزان خیزان، پارچه پارچه، چاک چاک، اندک اندک.

گاهی دو «آوا» با هم آمیزند و یک واژه سازند، مانند:  
همهمه، دمدمه، زه زه، له له، چهچه.

گاهی در پیوند دو واژه، وات فرجامین واژه ی نخستین، وات نشان «پیش» می گیرد،  
مانند: ننگ و نام، بام و شام، زدو بند، رفت و آمد، بود و نبود، داد و ستد، خان و مان.

واژه های جست و جو - گفت و گو - خان و مان، در نوشتن «واو» را ننویسند: جستجو،  
گفتگو، خانمان.

در نام آمیخته، نشان رَمَن افزوده شود. مانند: کارخانه ها، سرمایه ها، توانگرزادگان.

## شناسا نام

(اسم معرفه)

شناسا نام - آنست که شنونده آنرا بشناسد، مانند: نبيگ را خريدم، خانه را ديدم، نامه را نوشتم، آن مرد گفت، اين مرد آمد. که نبيگ، خانه، نامه و مرد در نزد شنونده شناسنده هستند.

## ناشناسا نام

(اسم نکره)

ناشناسا نام - آنست که شنونده آنرا نشناسد، مانند: نبيگي خريدم، مردی درخيابان بود، اسبی برنده شد. که در اینجا، نبيگ، مرد و اسب برای شنونده ناشناس است. نشان ناشناسا نام «ی» است که به پایان نام افزایند. مردی ديدم تارمی نواخت - زنی از خوشی می وشتيد. گاهی بجای «ی»، «يگی» پیش از نام آورند. یکی گربه در خانه ی زال بود که برگشته ایام وبدحال بود «سعدی»

گاهی نام را نیز نیاورند و به همان «يگی» بسنده کنند. یکی برسر شاخ و بن می پرید خداوند بستان نظر کرد و دید «سعدی»

چون خواهند ناشناسا نام را شناسا سازند «ی» را از پایان نام بیاندازند.

گاهی واژه ی «این» یا «آن» پیش از نام آورند و آن را شناسا سازند. مانند: این کار از آن مرد نیاید - این پایگاه آن مرد را نشاید.

## نام تکین

(اسم مفرد)

نام تکین - آنست که بر یکی راهبر باشد، مانند: مرد - اسب - دست - سر - دل.

## نام رمن

(اسم جمع)

نام رمن - آنست که بر دو یا بیشتر راهبر باشد. مردان - زنان - اسبان یا اسب ها. همه نام اگر در نما تکین و در چم رمن باشد، آن را «نام رمن» خوانند. مانند: گله، رمه، دسته، لشگر، خانواده. گاهی نام رمن را رمن بندند، مانند: لشگرها، دسته ها، گله ها، پُرینش ها، (جمعیت ها).

# تکین و رمن

(مفرد و جمع)

نشان رمن در زبان پارسی «ان» و «ها» است که به پایان نام افزایند.

- نشان رَمَن «ها» و «آن» را در پایان واژگان خواه تکین (مفرد) و خواه آمیخته (مربک) افزایند. مانند: دست، دستان - مرد، مردان - نیک اندیش، نیک اندیشان.

1 - در پارسی نوشتاری و ادبیک، جانداران را به «ان» رمن بندند، مانند: مرد، مردان زن، زنان - اسب، اسبان - مور، موران. ولی در پارسی گفتاری به «ها» نیز رمن بندند. مانند: مردها، زنها، اسب ها، مورها.

2- چیزهای بی جان به «ها» رَمَن می شوند، مانند: نیبگ، نیبگ ها - سنگ، سنگ ها - باغ، باغ ها.

3- رستنی ها و گیاهان را به «ان» و «ها» هر دو رمن بندند. مانند: درخت، درختان - رزان، رزها - گلبنان، گلبن ها، گیاهان، گیاهها، نهالان، نهال ها. ولی پاره های گیاهان را به «ها» رمن بندند. مانند: شاخه ها - برگ ها - گل ها - ریشه ها - شکوفه ها.

4- برای رمن بستن اندام های تن، آنهایی که جفت هستند بیشتر به «ان» و «ها» هر دو رمن بندند، مانند: چشمان، چشم ها - دستان، دست ها، لبان، لبها، بازوان، بازوها، ابروها، ابروان - مژه ها، مژگان - رخساره ها، رخسارگان - رخ ها، رخان - زلف ها، زلفان - گیسوها، گیسوان - انگشت ها، انگشتان - روده ها، رودگان - رگها - رگان.

و آنهایی که تک هستند همواره با «ها» رمن بندند. مانند: سر، سرها، گردن، گردن ها. \* گاهی سر و گردن را به «ان» رمن بندند، و آن هنگامی است که آرمان کسان بزرگ و فر نشین باشند. مانند: سران لشکر - گردنان ایران.

5 - برای چیزهای بی جان که باید به «ها» رمن شوند، گاهی سگرتش (استثناء) به «ان» هم رمن می شوند. مانند: اخترها، اختران - اندوه ها، اندوهان - گیسوها، گیسوان - روزها، روزان - روزگاراها، روزگاران - سخن ها، سخنان - گناه ها، گناهان - کوهسارها، کوهساران - ستاره ها، ستارگان - ماهها، ماهان - آخشیگ ها، آخشیگان.

6 - در واژگانی که به «الف» پایان یابند، پیش از نشان رمن «ی» افزایند. مانند: دانا، دانایان - بینا، بینایان - گدا، گدایان - ترسا، ترسایان - پارسا، پارسایان.

7- اگر واژه به « واو» پایان پذیرد، پیش از « ان » « ی» افزایشند، مانند: جنگجو، جنگجویان - سخن گو، سخن گویان.

8 - در رمن با « ها» افزودن « ی» بهتر باشد. مانند: مو، مویها- جا، جایها- جو، جویها.

9- چنانچه « واو» در خود واژه باشد، تنها « ان» افزوده می شود. مانند: جادو، جادوان - بانو، بانوان - ولی رمن نکو، نکویان است.

10- هرگاه وات «ی» در پایان واژه ای که به «واو» فرجامد، زدوده شده باشد، در رمن وات « ی» به جای خود بازگردد. مانند: بدخو، بدخویان - سمن بو، سمن بویان.

11 - در واژه هایی که به « های نافرژاییده» ( ناملفوظ) پایان پذیرد، در رمن به « ان» « گاف » جایگزین گردد. مانند: تشنه، تشنگان، زنده، زندگان - بنده، بندگان - خفته، خفتگان. و در رمن به « ها» بهتر است « ه» زدوده نشود. مانند: سایه، سایه ها - دایه، دایه ها - پایه، پایه ها.

- «چه» را در رمن «چها» نویسند، در رهنوردی بر ما چها رفت.  
- « که» اگر برای مردم باشد در رمن « کیان» گویند، مانند: بزرگان ایران کیانند؟  
- به واژه ی « نیا» در رمن به « ان»، یک « ک» افزایشند، و نیاکان گویند، چه از بن این واژه « نیاک» بوده است، و در رمن به ریشه ی خود بازگردد.

بسیار مهند: واژه های تازی که در زبان پارسی راه یافته است بایاست که با نشانه - های رمن پارسی رمن شوند. مانند: کتب، کتاب ها - صفات، صفت ها - اعیاد، عید ها و جزآن.....!

همچنین واژه های پارسی بایاست به برپایه آیین دستور زبان پارسی رمن شوند. مانند: باغ ها، و نه باغات - پیشنهاد ها و نه پیشنهادات - سبزی ها و نه سبزیجات - دواها و نه دواجات.

همچنین: فرمانها و نه فرامین - استادها و نه اساتید و بدین گونه.....! . \*  
\* « های» نافرژاییده (ناملفوظ) در پایان واژه نباید در رمن زدوده شود. مانند: سایه < سایه ها - پایه پایه ها - دایه < دایه ها.

## همآرش - همانند - پادگونه

( مترادف - متشابه - متضاد )

- همآرش - ( مترادف - هم معنی )، دو واژه را گویند که در نوشتن ناهمگون و در آرش ( معنی ) یکسان باشند. مانند: مرز و بوم - یار و یاور - خوب و نیک، پیچ و تاب - سوز و گداز.

- همانند - ( متشابه )، دو واژه که در فرزایش ( تلفظ ) یکی باشند و در نوشتار و چم نا - همگون. مانند: خوار، خار - خواستن، خاستن - خورد، خرد.

- پادگونه - ( متضاد )، دو واژه را گویند که در چم و نوشتار ناهمگون باشند. مانند: جنگ و آشتی - شب و روز - نیک و بد - گل و خار.

## کهنه - کھاندن

( مصغر ) ( تصغیر )

کهنه - واژه ایست که بر خردی و ناچیز شمردن راهبر باشد.  
کھاندن - ( تصغیر ) آنست که نامی را با افزودن برخی پسوندها خرد و ناچیز نمایند، و آرمان خوار شمردن و سبک داشت است.  
نشان کهنه « ک - چه - واو - ه » است. مانند:

- ک - مانند: دخترک، مردک، جوانک، زنک (گاهی به « ک » کھاندن یک « ه » نا فرژاایده ( ناملفوظ ) می افزایند، مانند: مردکه، زنکه.
- چه - مانند: دریاچه، بیلچه، باغچه، نیبگچه ( کتابچه ). در برخی واژه ها « چه » به « ژ » درآید. مانند: « مژه و نایژه » از پایه « مویچه و نایچه » بوده است.
- واو - مانند: یارو - پسرو - دختر و - بابو.
- « ه » - مانند: پسر، پسره - دختر، دختره.

در واژگانی که به « الف » یا « واو » پایان یابد، پیش از نشان کهنه « ی » افزایند. مانند: جویک - مویک - پایک.  
چنانچه پایان نام « های » نافرژاایده ( ناملفوظ ) باشد به « ک » دگر شود و برای کھاندن « ک » دیگر افزایند. مانند: بوسه < بوسک - بچه < بچک - جوجه < جوکک !



## نام ابزار (اسم آلت)

نام ابزار - آنست که بر نام ابزار کاری راهبر باشد و آن بر دو گونه است.

نام ابزار ساده - نام ابزار برگرفته

نام ابزار ساده - آنست که بخودی خود نام ابزار کاری باشد. مانند: انبر - کلنگ - شمشیر.  
نام ابزار برگرفته - آنست که با افزوده ی « های » نافرژاییده (ناملفوظ) به پایان ریشه - ی پویه و یا پویه فرمان (دوم کس تکین) ساخته شود. مانند: تاب < تابه - سنب < سنبه - نشان < نشانه - کوب < کوبه - رند < رنده - مال < ماله - پیمان < پیمانیه.

گاهی از آمیزه ی دو نام ، نام ابزار بدست آید. مانند:

مگس کش - بادزن - جاروب - اش خوری - چایدان - خودنویس.

## استات های نام (حالات اسم)

نام را چهار استات است : پویندگی (فاعلی) - پویندگی (مفعولی) - افزونه (اضافه) - بانگ (ندا).

**الف - نام در استات پویندگی**، آنست که پوینده نهاد (مسندالیه) باشد.  
پوینده (فاعل) کسی است که کاری یا فروزه ای را به او بر بندند، یا از آن برگیرند.  
پناد (هوا) گرم است، یوسف آمد، سهراب رفت، احمد دانا نیست.  
کار پوینده در پاسخ « که » و « چه » روی دهد.  
علی آمد، که آمد؟ < علی - بهمن رفت ، که رفت؟ < بهمن - باد وزید، چه وزید؟ < باد.  
آفتاب دمید، چه دمید؟ < آفتاب.

**ب - نام در استات پویندگی**، آنست که پوینده (مفعول) رساگر (متمم) باشد.  
\* (رساگر آنست که چم پویه را بهبود گرداند).

برای نمونه، اگر بگویم، « اسفندیار آورد»، پویه « آورد» نیاز به رساگر دارد، و روشن نیست که اسفندیار چه آورده است. و چون گفته شود که « اسفندیار نبیگ را آورد»، چم پویه بدان رساگردد.

## پوییده بر دو گونه است: بی میانجی - با میانجی (بیواسطه، بواسطه)

**پوییده بی میانجی** - آنست که پرمانه ی (مفهوم) پویه را بی میانجی تکواژه ها و فزون واژه ها برساند. مانند: **حسن نبیگ را آورد - یوسف آب را ریخت - شاگرد کار خود را به فرجام رسانده است.**

پوییده بی میانجی بیشتر در پاسخ «**که را**» و «**چه را**» آید. آموزگار دانش آموز را پند داد - سهراب نبیگ را آورد. آموزگار «**که را**» پند داد؟ **شاگرد** را. پس دانش آموز پوییده ی بی میانجی است. سهراب «**چه را**» آورد؟ **نبیگ** را. نبیگ پوییده ی بی میانجی است، زیرا در پاسخ «**چه را**» آمده است.

**نشان پوییده ی بی میانجی، بیشتر «را» است : خانه را خریدم - آموزه را فراگرفتم - یوسف را سدا کردم.**

هنگامی که چند پوییده ی بی میانجی به گونه ی پیوند پشت هم آورده شود، نشان پوییده ی بی میانجی تنها پس از فرجامین پوییده درآید. مانند: ایشان پدر و مادر و برادر و خواهر خود را دوست دارند. فردوسی و حافظ و سعدی را از سروادسرایان ایران می دانند.

**پوییده ی با میانجی** - آنست که چم پویه را به یاری فزونواژه رساگردانند. مانند: از بدان پیرهیز و با نیکان درآمیز - مردمان را به زبان زیان مرسان - با دوستان پاکدامن و خوشخوی هم نشین باش.

دانش اندر تو چراغ روشن است      وز همه بد بر تن تو جوشن است «**رودکی**»

پوییده ی با میانجی در پاسخ «**از که، از چه، به که، به چه، به کجا، از کجا، برای که، برای چه، با که، با چه**» آورده شود.

**ج - استات افزونه** - آنست که نام در چگونگی «**برگیر**» (مضاف الیه) جای گیرد. بدینگونه که، نام یا اسپور(کامل) است و نیازمند به واژه ی دیگر نیست، مانند: آموزه، (درس)، **نبیگ، مرغ، پوشینه، خانه، باغ.**

یا نا اسپور است و چم آن به یاری واژه ی دیگری اسپورگردد. مانند: **آموزه ی امروز، نبیگ مهرداد، مرغ خانگی، پوشینه ی نبیگ، خانه ی جنگلی، باغ دبستان.** نامی که دارای رساگر است «**افزا**»(مضاف) و رساگر آن را «**برگیر**»(مضاف الیه) نامند. نمونه در سرواد حافظ:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد      نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد  
(حافظ)

- واژه ی **درخت** «**افزا**» و **دوستی** «**برگیر**» و رساگر آن است.
- واژه **کام** «**افزا**» و **دل** «**برگیر**» است و رساگر آن است.
- واژه ی **نهال** «**افزا**» و واژه ی **دشمنی** «**برگیر**» و رساگر آن است.

برگیر - گاهی یکی است و گاهی پر شمار.

- 1- زنگ دبستان ، تاج خروس، بال مرغ
- 2- در باغ بهارستان ، خانه ی زیبای جنگلی

نشان افزا زیرک (کسره) است که به پایان افزا و پیش از برگیر آورده شود.  
پدر سهراب - بلبل باغ - برادر اسفندیار.

## گونه های افزونه

(انواع اضافه)

افزونه پنج گونه است: افزونه ی ازانیک (ملکی) - افزونه ی ویژیک (تخصیصی) -  
افزونه ی گوییک (بیانی) - افزونه ی مانستگی (تشبیهی) - افزونه ی ایرمانیک (استعاری).

1- افزونه ی ازانیک - آنست که آزانش و دارندگی را برساند. مانند:  
نیگ داریوش - خانه ی بهمن - جام جمشید.

2- افزونه ی ویژیک - آنست که ویژگی را برساند. مانند:  
زین اسب - در خانه ، چخت سراچه - میوه ی باغ - چوب درخت.

3- افزونه ی گوییک - آنست که برگیر، گونه ی افزا را باز نماید. مانند:  
تابه ی مسی - انگشتر زرین - آوند سفال - روز آدینه - درخت سیب.

4- افزونه ی مانستگی - آنست که در افزوده چم مانستگی نهفته باشد. مانند:  
فراش باد - مهد زمین - لب لال (معرب لعل) - اندام سرو.  
افزونه ی مانستگی بر دو گونه است:

- افزونه ی «مانندشده به مانسته» (مشبه به مشبه به) مانند: اندام سرو - پشت کمان.

- افزونه ی «مانسته به مانند شده» ، مانند: تیر مژگان - دهل شکم.

5- افزونه ی ایرمانیک - آنست که افزا در چم دیگری از چم راستین خود آمده باشد. مانند:  
روی سخن - گوش هوش - دست روزگار - دیده ی روزگار.

- هرگاه افزا به «الف» یا «واو» پایان پذیرد، پیش از برگیر «ی» افزایند. مانند:  
آوای بلبل - موی سر - آهوی دشت.

- هرگاه بخواهند نامی را از چگونگی «افزا» برون آورند، و زیرک را بزدایند، از سه راه انجام گیرد.

1- انداختن زیرک از پایان افزا. مانند: پدرزن - مادرزن - سرمایه - سردسته.

- 2- با پیش انداختن برگیر بر افزا، مانند: گلاب، کارخانه، آسیا سنگ.
- 3- برگیر را پیش از افزا آورند و تکواژ «را» را بدان افزایش دهند. مانند: «کرم و بخشش را خداوند تویی» که از بن «خداوند کرم و بخشش تویی» بوده است.

## ناهمگنی افزونه و فروزه

**فروزه** - در نما بگونه ی «برگیر» بکار رود، ولی در چم ناهمگون باشند، زیرا آرمان از فروزه همان فروزیده است، ولی خواسته از بگیر، افزا نیست. برای نمونه اگر بگوییم «آب پاک» خواسته از پاک، آب است. ولی هرگاه بگوییم «آب چشمه» چشمه به جز آب است.

**د - استات بانگ (حالت ندا) -** آنست که نام بانگ داده شود. مانند: خدایا، بزرگوارا، شاها، خردمندا، خداوندگارا. نشان بانگ «الف» است که به پایان نام افزایش دهد، و آن نام را بانگنده (منادی) نامند. - هرگاه واژه ای به «الف» پایان یابد، پیش از «الف» وات «ی» افزایش دهد. - گاهی هنگام بانگ، بجای «الف» در پایان نام پیش از آن «ای یا ایا» آورند. مانند: ای خردمند - ای پسر - ای فرزند.

ایا شاه محمود کشور گشای  
 ز من گر نترسی بترس از خدای  
 «فردوسی»

# بخش دوم

## فروزه

( صفت )

فروزه - آنست که استات(حالت) و چگونگی چیزی را برساند. مانند:  
مرد بزرگ - اسب راهوار- سنگ سپید. واژه نخست را فروزیده و واژه دوم را فروزه خوانند.

- فروزه بیشتر پس از فروزیده آید و بدینگونه فروزیده با زیرک همراه است. مانند:

داستان شیرین - زن هنرمند - بانوی فرهیخته - مردبخشنده.

- اگر پایان فروزیده به « واو» یا « الف» باشد، بجای زیرک پس از « الف یا واو» « ی» افزایند. مانند:

دانای یونانی - پای دراز - روزهای گرم - داروی تلخ - موی سپید.

- گاهی فروزه را بر فروزیده پیش اندازند و بدینگونه فروزه را برجسته و برتر نمایند و دیگر به زیرک نیازی نباشد. مانند: نیکمرد - خوب چهر - زشت روی.

- یای یگانگی - (یای وحدت)، آنستکه کسی را بهکاند (معین کند)، آنرا « یای» ناشناخته نیز گویند. یای یگانگی در پایان نام و یا فروزه هر دو آورده شود. مانند: پسری راستگو یا پسر راستگویی. ولی پیوست آن به پایان فروزیده درست تر است. مانند: مردی بزرگوار، جوانی خردمند، دختری خردمند.

- هرگاه برای فروزیده چند فروزه آورند، افزودن «زیرک» و یا « واو» پیوند در پایان هر فروزه بایاست. مانند: آموزگار بزرگوار دانشمند هنرمند ما. یا آموزگار بزرگوار و دانشمند و هنرمند ما.

- فروزه همیشه تکین (مفرد) است و با فروزیده همخوانی (مطابقت) ندارد. مانند: پسر درسخوان ، پسران درسخوان - دختر پاکدل ، دختران پاکدل. ولی چنانچه فروزیده زدوده شود و فروزه جایگزین آن شود، گاهی به رمن آید. مانند:  
«پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بد است». در این نمونه بجای « نیک»، « نیکان» آمده است، که بجای مردان نیک است، واژه ی مردان زدوده شده است.

- فروزه گاهی ساده است، مانند: خوب، بد، راست، دروغ و گاهی آمیخته است، مانند: خوبرو، بدخو، راستگو، دروغگو.

# گونه های فروزه

فروزه چهار گونه است:  
پویندگی (فاعلی) - پویندگی (مفعولی) - برتری (تفضیلی) - سنجشی (نسبی).

## فروزه پویندگی (صفت فاعلی)

فروزه ی پویندگی - آنستکه بر کننده ی کاریا دارنده ی چیزی راهبر باشد، و آنرا پوینده - نام ( اسم فاعل) نیز گویند. مانند: **مرد زنده - دانای بیننده.**  
نشان فروزه ی پویندگی « نده » است که در پایان پویه فرمان درآید. مانند: **سخن - گوینده ، رهبرنده، جنگجوینده ، دل سوزنده، موی سترنده. و پرسنده، خواهنده، شناسنده.**  
بیشتر در آمیزش این فروزه با نام دیگر، « نده» در پایان فرزوه زدوده شود. بدینگونه: **سخن گوی، رهبر، جنگجوی، دلسوز.**

## فروزه پویندگی چهار گونه است.

1- چگونگی افزونی - زمانی که فروزه به پس از خود افزوده شود. مانند:

فزاینده ی بادآوردگاه      فشاننده ی خون زا بر سیاه «فردوسی»

2- با پیش نهادن فروزه و زدودن زیرک فزونی. مانند:

جهاندار محمود گیرنده شهر      ز شادی بهر کس نهاننده بهر «فردوسی»

3- با پس افت (تأخیر) فروزه بی آنکه دگرگونی پدید آید. مانند:

منم گفت یزدان پرستنده شاه      مرا ایزد پاک داد این کلاه «فردوسی»

به چم شاه یزدان پرستنده.

4- با دیرکرد فروزه و زدایش « نده»، مانند: سرفراز، شکرشکن، به چم فرازنده سر و شکننده ی شکر.

هرگاه فروزه پویندگی با پوینده (مفعول) یا یکی از سناواژه ها مانند: بسیار، کم، پس، پیش و مانند آن همراه باشد، نشان فروزه زدوده شود. مانند: **کامجوی، بیشگوی، کم - گوی، بسیاردان، پیشرو، پس رو.**

فروزه ی چگونگی - آنست که بیشتر چم استات (حالت) را رساند. و نشان آن «ان» است که در پایان پویه فرمان آید. مانند: **خند**، **خندان** - **پرس**، **پرسان** - **دو**، **دوان** - **رو**، **روان** - **خواه**، **خواهان**... **مردخندان** - **رهنورد** **پرسان** - **آب روان**.

فروزه ی مانستگی - (صفت مشبیه)، آنست که پایداری و ایستایی فروزه را در فروزیده رساند و نشان آن «الف» در پایان پویه فرمان است. مانند: **گوی**، **گویا** - **بین**، **بینا** - **پوی**، **پویا** (وات «الف» در اینجا ایستایی را می رساند).

افزون بر فروزه های پویندگی نامبرده در بالا، از آمیزه ی نام با پساوندهای زیر فروزه - های پویندگی بدست آید. مانند:

«بان»: **مرزبان** - **بر** - **مزدبر**، **رنجبر** - **اور** - **مزدور**، **رنجور**، **گنجور**.

«آر» بیشتر در پایان پویه گذشته آید. مانند: **خریدار**، **خواستار**.

«گار» **آموزگار**، **پروردگار**.

«کار» **زیانکار**، **نیکوکار**.

«گر» **توانگر**، **آهنگر**

«ناک» **بیمناک**، **سوزناک** . و «ور» **دانشور**، **هنرور**.

\* گاهی فروزه ی آمیخته از آمیزش دو نام است و همانندی را برساند. مانند:

**سرو بالا** - **گلرنگ** - **مشکبوی**.

\* گاهی از دو فروزه : **سپید و سیاه**. **باشا و اَپاست** (حاضر و غایب).

\* گاهی فروزه از دو نام ساده باشد. مانند: **هنرپیشه** - **سنگدل**

\* گاهی فروزه از «نام و فروزه» باشد. مانند: **رویین تن** - **زاغ چشم** - **گردن کلفت** -

**دل آزرده** - **دانا مرد** - **تنگ دل** - **سرگردان** - **دل آزار** - **جهان آرای** - **شهر آشوب**.

\* گاهی از آمیزه ی برخی از «وات ها»، «پساندها و پیشاوندها» با نام، فروزه بدست آید. نمونه : از آمیزه های زیر:

- از «ب» + نام < **بخرد** - «نا» + نام < **ناکام** - «بی» + نام < **بیمایه**

- «هم» + نام < **همراه** - «سان» + نام < **شیرسان** - **آسا** < **پلنگ آسا** -

**گون** < **گندم گون** - **دیس** < **تندیس** - **وش** < **خورشید وش** - **سار** < **سنگسار** -

**وار** < **شاهوار** - **مند** < **خردمند** - **ناک** < **دردناک**.

\* گاهی فروزه ی آمیخته از «پوینده نام» و نام دیگری بدست آید. مانند:

**آسوده دل** - **افسرده دل**

\* گاهی فروزه از یک سائواژه (قید) و فروزه ی پویندگی ساخته شود. مانند:

**زود رنج** - **دیر جوش**. که **زود رنجنده** و **دی جوشنده** بوده است.

\* گاهی از دو نام همانند. مانند: **گره گره** - **مشت مشت** ، **بار بار** - **لخت لخت**.

\* گاهی از نامی با پوینده نام (اسم مفعول) . مانند : **دلسوخته** - **روی برافروخته**.

\* گاهی از دو فروزه ی همانند و پیاپی، مانند: **نرم نرم** - **گرم گرم** - **پاره پاره**.

## فروزه ی پویدگی

(صفت مفعولی)

فروزه ی پویدگی - بر آنچه کارپذیر است راهبر باشد. نشان آن «ه» است که در پایان سوم کس گذشته ی تکین پویه درآید. مانند:

پوشید < پوشیده - خورد < خورده - رفت > رفته. و جز آن.

\* فروزه ی پویدگی را می توان از ستاک (مصدر) ساخت، بدینگونه که «ن» ستاک را برداشته و بجای آن «ه» نافرژاییده (ناملفوظ) افزایشند. مانند:

رفته - دیده - خورده، پوشیده

\* گاهی هم در آمیزه (ترکیب) با «شده» است، که در پایان سوم کس گذشته ی تکین درآید. مانند: دیده شده، خورده شده، پوشیده شده.

\* گاهی در این فروزه «ه» نشان پویدگی نام را از پایان واژه بیاندازند، مانند:

دست پخت - نازپرورد - دست پرورد - خواب آلود. که از پایه :

دست پخته - نازپرورده - دست پرورده و خواب آلوده بوده است.

\* گاهی «آر» که از نشانه های فروزه ی پویدگی است، چم «پذیرنده = مفعولیت» دهد. مانند: گرفتار - گفتار که به چم : گرفته شده و گفته شده بوده است.

- در رمن به «ان» «گ» جانشین «ه» شود. مانند: دست پروردگان، خواب آلودگان، که دست پرورده و خواب آلوده بوده است.

## فروزه ی بازانی

(صفت نسبی)

فروزه ی بازانی - آن است که بازانش (نسبت) کسی یا چیزی را به جایی یا چیزی راهبر باشد. نشان آن بدینگونه است:

- 1- «ی» در پایان نام، مانند: آسمانی - زمینی - خاکی - پارسی - همدانی - نیشابوری.
- 2- «ین» در پایان نام، مانند: سفال < سفالین، سیم < سیمین - سنگ < سنگین.
- 3- «ینه» در پایان نام، مانند: زر < زرینه - سیم < سیمینه - پشم < پشمینه.
- 4- «گان» در پایان نام، مانند: گروگان، پدرگان.
- 5- «ه» نافرژاییده در پایان نام یا شماره، مانند: دوروزه، یکساله، سده، دهه، هزاره.
- 6- «انه» در پایان نام، مانند: مردانه - زنانه - مستانه.

از برخی آمیزه ها فروزه ی پویدگی بدست آید. مانند:

- فروزه افزا (مضاف) گردد، مانند: پرورده ی شیدان (نعمت) - آلوده ی گناه.

- فروزه پیش افتد و زیرک (کسره) زدوده شود، مانند: آلوده نگر - آلوده دامن.



- فروزه را در پایان آورند، مانند: خواب آلوده - زهر آمیخته - دست آموخته.  
- با زدایش نشان پوییدگی (مفعولی)، مانند: خاک الود - ناداشت - سایه پرورد -  
دستپخت - ناشناخت که از پایه : خاک آلوده - ناداشته - سایه پرورده - دستپخته و  
ناشناخته بوده است.

## فروزه ی سنجشی

فروزه ی سنجشی بر سه گونه است:  
فروزه ی پرمت (مطلق) - فروزه ی برتر (تفضیلی) - فروزه ی برترین (عالی).

### فروزه ی پرمت (مطلق)

فروزه ی پرمت - آنستکه بی سنجش با فروزه ی دیگر بازنمود شود، مانند:  
خوب - بد - زشت - زیبا .

### فروزه ی برتری (صفت تفضیلی)

فروزه ی برتری - آنست که در پایان آن تکواژ «تر» افزوده شود، و پرمانه ی آن  
برتری یک فروزیده است بر کس دیگر که در این فروزه با او همتا و هنباز است، و آن در  
پایان فروزه ی پرمت (مطلق) و واژگانی که به چم فروزه باشند افزوده شود. مانند:  
برتر - بهتر - نادان تر - بلند تر - بزرگ تر - بدتر، و جز آن.  
فروزه برتری به یکی از این سه روش کاربرد دارد:

- 1- با «از» چنانکه گوئیم : خرد از دارایی سودمندتر است. روبرو شدن با دشواری و  
چاره جویی برای زدودن آن «از» رویگردانی و گریز خردمندانه تر است.
- 2- با «که»، مانند: دانش بهتر که دارایی . خرد بهتر که زیبایی.
- 3- هرگاه فروزه ی برتری به نامی تکین افزوده شود، نشان زیرک از پایان آن زدوده  
شود، مانند: بزرگتر کس - گرامی تر کس - بهتر جوانمردی.

## فروزه ی برترین

(صفت عالی)

فروزه ی برترین - هرگاه بخواهند فرزوه ی برتری را بیافزایند و یک ویژگی برین بر آن نهند، «ین» به پایان آن آورند. بهترین - زیباترین - زرنگ ترین و جزآن. فروزه ی برترین آنستکه در سنجش با چند چیز یک چیز را برتر دانند. یا در سنجش میان چند فتاد (مورد) برترین را در نگر دارند. مانند:

**بزرگترین سروادسرای ایران فردوسی است.**

تکواژگانی مانند «به، مه، که، بیش، کم» که برای فروزه ی برتری بکار می رود، در این فروزه در پایان آن «ین» می آورند: **بهین - مهین - کهین - بیشین - کمین یا کمینه.**

هرگاه «ین» در پایان فروزه های «برتری» آورده شود، چم ویژگی به آن خواهد داد، و در این چگونگی واژه سپسین را رَمَن (جمع) آورند. مانند: **بزرگترین زنان یا مردان! بی زیرک افزونی واژه ی سپسین، تکین خواهد بود. تواناترین زن، بیناترین شاگرد.**

## فروزه های برابری

(صفت متساوی)

فروزه های برابری - با واژگان **همچند - چندان و اندازه** بکار روند. مانند:

این نیبگ **همچند** آن نیبگ است. بلندای من **چندان** بلند تر است که بلندای تو - دست من هم اندازه ی دست شما است.

## فروزه های اُستومانه

(افراطی)

فروزه های اُستومانه - آنهایی هستند که آرمان برابری نداشته باشند و استوم فروزه را در فروزیده برسانند. مانند: **بسیار - پر - فزون - اندک - بسیار خوب - برجسته - فراوان.**

اینگونه فروزه ها بیشتر به گونه ی سانواژه (قید) درآیند و پیش از فروزه ی پر مات (مطلق) آورده شود.

## فروزه های آمیغی

(صفات ترکیبی)

فروزه های آمیغی - فروزهایی است که از آمیغ دو نام و یا واژگانی دیگر بدست آید. و چندین گونه است:

1- **آمیغ ماندگی** - که از بهم پیوستن «مانسته» و «ماندشده» (مشبه به ، به مشبه) بدست آید. مانند: **سروبالا - مشکموی - گلرنگ - مشکبوی**. در این دو استات باید **مانسته** پیش از **مانده** شده درآید.

2- از **آمیغ دو نام**. بی مانواژه ها (ادات مانند). مانند: **هنرپیشه - نامهربان**.

3- از **آمیغ دو نام با مانواژه ها**. مانند: **نیزه بدست - داغ بر ران**.

سپهدار سهراب نیزه بدست      یکی باره ی تیز تک برنشست

«فردوسی»

لگام فلک گیر تازیر رانت      کبود استری داغ بر ران نماید

«خاقانی»

4- از **آمیغ نام با مانواژه ها**، و گونه های آن بسیار است. مانند:

\* **آمیغ «ب»** با نام: **بنام - بخرد - بآیین - بنفرین**.

\* **آمیغ «با»** با نام: **با خرد، با هوش - با سهش - بادلیری**.

\* **آمیغ «هم»** با نام که هنباز بودن را می رساند: **همراه - همدل - همنشین - همکار**.

\* **آمیغ «نا»** و «نه» با نام: **ناکام - ناچار - نامرد - نه مرد**.

\* **آمیغ «بی»** و نام: **بیخرد - بیهوش - بیدانش - بیکار - بینام - بینشان**.

ناهمگونی میان «بی» و «نا» ان است که «بی» همواره بر سر نام درآید و بدان چم چگونگی واوشتی (وصفی) دهد، ولی «نا» را هم با نام و هم با فروزه آورند، کاربرد آن با فروزه بیشتر است.

\* **آمیغ «مند»** با نام: **هنرمند - خردمند - زیانمند**.

در چند واژه بگونه ی «اومند» کاربرد دارد: **تئومند - برومند - دانشومند - نیازومند**.

\* **آمیغ «ور»** با نام: **هنرور - دانشور - سرور - دادور - جانور - نامور - بارور**.

و گاه «و» بی آوا شود: **گنجور - رنجور - مزدور - دستور**.

\* **آمیغ «ناک»** با نام که بیشتر به چم شوند آسیب و زیان است: **نمناک - بیمناک - ترسناک - دردناک - سهمناک - شوخناک**.

سه امیغ «مند - ور - ناک» به پایان نام پیوندند و آن را «پساوند» توان خواند.

# بخش سوم

## دوپهلوها (کنایات)

**دوپهلوها** - واژگانی هستند که چم آنها پوشیده باشد و برای دانستن آنها همال آرشی (قرینه ی معنایی) آورند، و آن پنج گونه است:

**جاینام** (ضمیر) - **نام نمارش** (اسم اشاره) - **پیوستار** (موصول) - **نارساها** (مبهمات) - **واژگان پرسش** (ادات استفهام) .

## جاینام (ضمیر)

**جاینام** - واژه ای است که بجای نام نشیند و از بازگفتن آن بی نیاز نماید. مانند: فرهاد به دبستان می رود، «او» شاگرد درس خوانی است. در اینجا «او» بجای فرهاد آمده است، چنین نامی، چما (یعنی) «فرهاد» را بازبردگاه (مرجع) نامند، زیرا جاینام در باره ی اوست و به وی باز می گردد. بازبردگاه بیشتر پیش از جاینام درآید.

بازبردگاه جاینام باید آشکار باشد، چنانکه در فرازی چند نام آورده شود، و بخواهیم در فراز دیگری جاینامی برای یکی از آنها برگزینیم، باید جاینام بی لغزش به همان کس بازگردد. نمونه : «یوسف، بهرام و جمشید در باغی گردش می کردند، باغبان او را پیش خواند». در این نمونه روشن نیست که جاینام «او» به کدام یک باز می گردد؛ پس باید در این گونه فتادها (موارد) نام آورده شود، و گفت «**باغبان جمشید را پیش خواند**».

گاهی بازبردگاه واژه ی بازشناخته ای نیست، ونکه جاینام به برآیند چم فراز پیشین باز می گردد. چنانکه گوئیم «تندرستی بهترین شیدان است و آن نزد خردمندان آشکاراست» جاینام «آن» به هیچکدام از واژگان فراز بالا بازبرد ندارد، ونکه به چم فراز باز می - گردد، که «برتر بودن تندرستی بر دیگر شیدان ها باشد». (شیدان = نعمت).

# گونه های جاینام

جاینام بر سه گونه است: تنومی (شخصی) - نمارش - هنباز.

1- جاینام تنومی - آن است که بر کسی راهبر باشد و برای سه کس : سخنگو(متکلم) ، شنونده (مخاطب) و اپاست (ا) (غایب) بکار رود. هرکدام از آنها تکین یا رَمَن است.

جاینام تنومی بردوگونه است: پیوسته و گسسته.

\* جاینام تنومی یا پیوسته است ، مانند: م - ت - ش. یا گسسته است ، مانند: من - تو - او (وی).

جاینام پیوسته - آن است که به واژه ی پیش از خود پیوندد و تنها گفته نشود: «م» نیبگم - «ت» نیبگت - «ش» نیبگش.

جاینام های پیوسته : م - ی - د - یم - ید - ند که به پایان پویه ها پیوندد و همیشه در استات «پویدگی» (فاعلی) باشد. مانند:

تکین: بروم - بروی - برود  
رمن: برویم - بروید - بروند

ولی جاینام های پیوسته : م - ت - ش - مان - تان - شان با پویه ها و نام ها هر دو بکار روند. مانند:

تکین: گفتم - گفتت - گفتش  
رمن: گفتمان - گفتتان - گفتشان

این جاینام ها در استات «پویدگی» (مفعولی) هستند. مانند: که گفتت برو دست رستم ببند؟

هرگاه با نام بکار روند، مانند:  
تکین: نیبگم - نیبگت - نیبگش  
رمن: نیبگمان - نیبگتان - نیبگشان

جاینام های بالا در استات «افزونه اند» (اضافه اند). در اینجا نیبگ افزا (مضاف) و جاینام های دیگر برگیر(مضاف الیه) است.  
اگر «افزا» در استات افزونی به «ه» نافرژا بیده (ناملفوظ) پایان یابد، پیش از «م» یک «الف» درآید. مانند: بچه ام - خانه ام - باغچه ام.

## جاینام های گسسته

جاینام گسسته - گاهی در استات پویندگی (فاعلی) باشند. مانند: من گفتم - تو آوردی - او زد. و گاهی در استات افزونی، مانند: نیبگ من - خودکار تو - میز او - کلاه ما - خانه ی شما - آموزگار آنها.

گاهی در استات پویندگی (مفعولی)، مانند: بهرام «او را» گفت. در این استات پس از جاینام های گسسته تکواژ «را» که نشان پوینده ی بی میانجی است آورند، و «ن» را از جاینام نخست کس «من»، و «و» را از جاینام دوم کس تکین «تو» بیاندازند. بدینگونه:

مرا - ترا - او را - وی را  
مارا - شما را - آنرا - ایشان را

هرگاه جاینام های تنومی (شخصی) در استات افزونی باشند، آنها را جاینام های دارشتی (ملکی) گویند و آن بر دو گونه است:

1- جاینام های دارشتی گسسته 2 - جاینام های دارشتی پیوسته

جاینام های دارشتی گسسته :

تکین: دفتر من - دفتر تو - دفتر او  
رمن: دفتر ما - دفتر شما - دفتر ایشان

جاینام های دارشتی پیوسته:

تکین: دفترم - دفترت - دفترش  
رمن: دفترمان - دفترتان - دفترشان

در جاینام دارشتی، هرگاه پایان نام «الف - واو - ی» باشد، پیش از تکواژ جاینام، «ی» می آورند. مانند: پایم - گیسویت - بینیش.

گاهی جاینام های پیوسته کاهیده ی پویه ؛

هستم (استم)	هستیم (استیم)
هستی (استی)	هستید (استید)
هست (است)	هستند (استند) می باشند. مانند:

تکین: ام - داناام - ای - دانا ای - است - دانااست  
به چم: دانا هستم - دانا هستی - دانا هست  
رمن: ایم - داناایم - اید - دانااید - اند - دانااند  
به چم: دانا هستیم - دانا هستید - دانا هستند

## 2- جاینام نمارش (ضمیر اشاره)

«این» و «آن» جاینام نمارش است و برای نشان دادن چیزی یا کسی برای نمارش بکار رود.

«این» برای نمارش به نزدیک و «آن» برای نمارش به دور است.  
که در رَمَن (جمع) به «الف و نون» اینان و آنان گویند: اینان آمدند - آنان رفتند.  
در رمن به «ها» اینها و آنها گویند: اینها را آوردیم - آنها را بردیم.

چنانچه فزونواژه ی «ب» به «این و آن» پیوندد، در پارسی ادبی «بدین» و «بدان» گردد. مانند: بدان مرد گفتم که بدینجا آید.

چنانچه جاینام کسی باشد، «او» بکار رود، مانند: مرد را دیدم و به «او» گفتم.  
چنانچه جاینام چیزی باشد، «آن» بکار رود، مانند: نیگ را یافتم و «آن» را خریدم.

جاینام های خود، خویش، خویشان را جاینام های هنباز (مشترک) گویند، زیرا هنباز میان نخست کس - دوم کس و سوم کس است. مانند:  
من کار خود را کردم - تو باخویشان باش - او به خویش می گفت.

جاینام هنباز «خود» بیشتر برای براوش (تأکید) بکار رود.

تکین: من خود گفتم - تو خود گفتی - او خود گفت  
رمن: ماخود گفتیم - شماخود گفتید - ایشان خود گفتند

## 3- جاینام هنباز

\* جاینام های خود - خویش - خویشان را جاینام های هنباز نامند، که میان نخست کس، دوم کس و سوم کس هنبازاند. مانند:  
من کار خود کردم - تو با خویشان باش - او بخویش می گفت.

\* گاهی جاینام هنباز «خود» برای براوش (تأکید) بکار رود. مانند:

من خود گفتم	ماخود گفتیم
تو خود گفتی	شما خود گفتید
او خود گفت	ایشان خود گفتن

جاینام های هنباز گاهی در استات پویندگی (فاعلی) باشند، مانند: خود می گفتی.  
- گاهی در استات پویندگی (مفعولی)، مانند: خود را بزرگ بدان - حویشتن را پست مکن.  
- گاهی در استات فزونی (اضافی)، مانند: مرد از اندوه ریش خویش می کند!

واژه ی خویش اگر با نام همراه باشد، به چم «وابستگان» است. مانند: این مرد خویش من است. و اگر جاینام باشد، بجای نام نشیند، مانند: فرهاد در بند خویش است.

جاینام دو سویه، همدیگر، یکدیگر و هم است، مانند: همدیگر را می زدند - یکدیگر را دوست دارند - با هم بازی می کردند.

## نام نمارش

(اسم اشاره)

چنانچه «این و آن» همراه نام آید، نام نمارش است. مانند: این شاگرد زرنگی است و با آن شاگرد در یک پایه نیست: در اینجا «این و آن» چون با نام، که شاگرد است آورده شده است، نام نمارش می باشد.

گاهی «این و آن» بازبردگاه روشنی ندارند، مانند: راز خود به این و آن مسپار، در این چگونگی آنها را جاینام نتوان گفت، ونکه از نهفته ها (مبهمات) شمرده شوند.  
گاهی جاینام نمارش به برآیند چم فراز برمی گردد، خواه فراز گفته شده باشد و خواه پس از جاینام بیاید. مانند:  
دستآورد زندگی نام نیک است - خردمندان در این همراهی هستند.

گاهی واژه ی «آن» افزا (مضاف) بر جاینام های تنومی (شخصی) باشد و چم داشتاری (مالکیت) دهد. مانند:

آن من - آن تو - آن او ..... آن ما - آن شما - آن ایشان

گاهی فزونواژه ی «از» را پیش از «آن» آورند. مانند:

از آن من - از آن تو - از آن او ..... از آن ما - از آن شما - از آن ایشان

گاهی «این و آن» با هم آمیزند و همین و همان گویند.  
ناهمسانی میان کاربرد «همین = هم این» و «همان = هم آن» که نام نمارش هستند، با همین و همان همانندی، آنست که نخستین را به تنهایی آورند، چنانکه: همان بود که گفتم، همین سخن بود که شنیدی.

ولی همین و همان ماندگی (تشبیهی) در فراز بازگفت شود. مانند:  
کسی را زهر خوراندند، خوردن همان بود و مردن همان.



\* گاهی این و آن با چون و چند آمیزد.  
چنین ( چون + این) - چنان ( چون+آن)  
چندین (چند+ این) - چندان (چند+آن)

## ناهمگونی جاینام نمارش و نام نمارش (فرق ضمیر اشاره و اسم اشاره)

هرگاه دو واژه ی « این و آن» بجای نام نشیند، جاینام نمارش باشد. مانند:  
حسین و حسن برادرند، ولی این از آن زرنگ تر است، در اینجا « این و آن» جاینام نمارش است، زیرا «این بجای حسین» و « آن بجای حسن» نشسته است.

## پیوستار (موصول)

پیوستار- واژه ای است که بخشی از فراز را به بخش دیگر پیوندد، و دو ساخت دارد، «که» و «چه».

که برای مردم و چیزها و چه برای چیزها. مانند:  
شاگردی که برنده شده بود شادمان بود. آموزه ای (درسی) که خواندیم دشوار بود.  
هر چه بود آوردیم. آن چه گفته بودی انجام دادیم.

پیش از واژه ی پیوستار، بیشتر، یکی از واژگان زیر آید.  
هر: هر که - هر که بد کند، بدبیند.  
هر آن که - هر آن که به درماندگان یاری دهد، نیکی بیند.  
تو: تو که هر روز به بازی می پردازی، به نیبگ خواندن کی می پردازی؟  
این و آن - اینکه گفتی درست است، آنکه من گفتم نادرست!  
آنچه - آنچه گویی بکار بندم.  
گاهی پیش از پیوستار وات «ی» درآید و آن را «یای ناشناخته» (نکره) گویند. مانند:  
مردی که آمد، نیبگی که خریدم.  
که بر سه گونه است: «که ی پیوستار» - «که ی پیوند» - «که ی پرسش».

- که ی پیوستار - آن است که بخشی از فراز را به بخش دیگر پیوندد. مانند:  
سخنی که گفتی درست بود.  
- که ی پیوند - آن است که دو فراز را بهم پیوندد. مانند: آموزگاران به آموزشگاه آمدند که به آموزشگاه (کلاس) بروند.  
- که ی پرسش - آن است که پرسشی را برساند. مانند: که گفت اینکار رابکنی؟

- کجا در زبان پارسی به چند چم بکار رود.
- کدام جای ، در پرسش، مانند: کجا بودی
- جایکه ، آنجا که ، مانند: جایکه سالها زندگی کردیم، سبز و خرم بود.
- کجا ، به چم زمانی که، مانند:
- وزان جا کجا نامه ی پهلوان بیامد بر پور نوشیروان (فردوسی)

## نارساها

(مبهمات)

نارساها - واژگانی هستند که ، کسی یا چیزی را نارسا و سر بسته گزارش کنند و مانند جاینام بجای نام نشینند. مانند:

هرکه: هر که را دیدم در بند خویش بود.

بهمان: بهمان کس را دیدم.

باستار و بیستار: مرا با باستار و بیستار چکار؟

کس: کس را یارای سخن گفتن نمانده. گاهی «ی» به آن افزایند. مانند:

کسی را که در بند بینی مخند!

کسان: رمن کس است.

کسانی که بد را پسندیده اند ندانم ز نیکی چه بد دیده اند.

همه: همه دوستدار ایشان هستند. گاهی همه را به همگان رمن کنند.

همگی: نام رمن (اسم جمع) همه است، چما (یعنی) به نما تکین ولی در چم رمن است.

مانند: همگی از این پیام شاد شدند.

چند - چندان - چندین: یک چند با او بسر برد - چندان بخورد که بمرد.

اند: نمازش به شماره ناشناخته از یک تا نه (ن) است. مانند: ده و اند روز راه پیمودم.

گاهی به پایان « اند » « ک » افزایند که خرد بودن را نشان دهد. مانند: اندک مایه مردی است.

دیگر: دیگر گفت.

دیگری: دیگری هم این را می گفت. دیگری کاهیده ی دیگری است.

هیچ: اینها همه هیچ است.

این و آن: از این و آن چشمداشت نکویی نتوان داشت.

برخی: برخی از مردم را نگرش این است.

تنوم (شخص): یک تنوم هم آنجا نبود

تنومی: تنومی چنین می گفت.

چیز: این چه چیز است < چیزی بیاور بخوریم.

دیگر نارساها: بسیاری، بسی، برخی، کسی، چیزی، همادی (کلی).  
 دیگری: دست دیگری در کار است.  
 نارساهای آمیخته: هرکه، هرکس، هیچگاه، هیچیک، هیچکس، هیچکدام، این یک، آن -  
 یک، آن اندازه، آن همه، این همه، چنین وچنان، کس و کار، باستار و بیستار (فلان و بهمان).  
 آنچه از نارساهای آمیخته است و با نام همراه شود، بسان فروزه باشد، و آنچه بجای نام  
 نشیند بسان جاینام است.

## واژگان پرسش

(ادوات استفهام)

واژگان پرسش - واژگانی هستند که برای پرسش بکار می روند. پس از پرسش این  
 نشان «؟» را می گذارند.

واژگان پرسش: که، برای مردم - چه، برای چیزها - کو - کجا - آیا - کدام - کدامین -  
 چون - چند - کی - مگر - هیچ - چسان .

واژگان پرسش آمیخته: چگونه - چرا، کیست - چیست.

چگونه - در چندی و چگونگی، مانند: او را چگونه دیدی؟ به چه در چه جاور (حال).  
 چرا - در چرایی، مانند: چرا نمی آیی؟ چما (یعنی) به چه راین (دلیل) نمی آیی؟  
 کیست = که است، مانند: این مرد کیست؟

چیست = چه است، مانند: در دست من چیست؟  
 که - در رمن به «آن» کیان است و در رمن به «ها» که ها - کها، مانند: کیان آمدند؟  
 کها رفتند؟

چه - در رمن به «ها» چها، چه ها، مانند: چها گذشت؟ چه ها شنیدی؟  
 که و چه - در استات پویندگی (حالت فاعلی)، مانند: که زد؟ - چه شد؟ در استات پویندگی  
 (مفعولی)، مانند: که را زد؟ - چه گفتی؟ در استات فزونی (اضافی)، مانند:  
 نیبگ که بود؟ سداى چه بود؟

گاهی در پرسش نیاز به واژگان پرسش نیست، تنها آوای سدا پرسش را می رساند.  
 مانند: این نیبگ از شماسست؟ لیوان آب دارد؟ به خانه ی ما می آیی؟

گاهی واژه ی پرسش جاینام است و به جای نام نشیند، مانند: که گفت؟ این نیبگ از  
 کیست؟ که در پاسخ آنها پرمانه ی (مفهوم) «او» پنهان است.

گاهی واژه ی پرسش برای یک نام فروزه می باشد، و آن همواره همراه نام می آید، و از چگونگی، اندازه ، زاد (جنس) ، زمان، جای و یا بستگی نام پرسش می کند. مانند:  
از کدام راه می روی؟ چه نبیگی می خوانی؟ چه اندازه دانش آموخته ای؟ چه خودرویی سوار می شوی؟ کی امدی؟ کجا بودی؟

# بخش چهارم

## شماره

**شماره** - اندازه و شمار (تعداد) چیزی را می‌رساند. مانند: **دومیز** - **چهار سندی** - که **دو و چهار**، شماره و **میز و سندی**، شمارمند (معدود) هستند. در زبان پارسی **شمارمند** (معدود) با **شماره** هماهنگ نیست و همواره تکین می‌باشد. مانند: **چهار کودک** - **پنج کیوتر** (که **چهار کودکان** و **پنج کیوتران** نگویند).

\* برای نام جای‌ها گاهی شمارمند رَمَن است، مانند: **دوبرادران** (نام کوهی نزدیک قم).

### گونه‌های شماره

**شماره** بر **چهار** گونه است: **شماره ی بنیادی** (عدد اصلی) - **شماره ی دهنادی** (ترتیبی) - **شماره ی برخه ای** (کسری) - **شماره ی پخشی** (توزیعی).

### 1- شماره های بنیادی

(اعداد اصلی)

**شماره های بنیادی** - از اینگونه اند: **یک** - **دو** - **سه** - **چهار** - **پنج** - **شش** - **هفت** - **هشت** - **نه** - **ده** - **بیست** - **سی** - **چهل** - **پنجاه** - **شست** - **هفتاد** - **هشتاد** - **نود** - **سد** - **هزار**....  
از **یک تا نه** را **یکان** (آحاد) - از **ده تا نود و نه** را **دهگان** - و از **سد تا نهسد و نود و نه** را **سدگان** گویند.

\* در **شمارگان بنیادی**، از **یازده تا نوزده** شماره **خردتر** پیش از شماره **بزرگتر** درآید. مانند:

**دوازده** - **پانزده** - **هجده**، که **دو با ده** - **پنج با ده** و **هشت با ده** باشد. بجای «**هیفده** و **هیجده** یا **هیژده**» بهتر است «**هفده** و **هجده**» نوشته و خوانده شود.

\* در شماره‌هایی که با «**واو**» پیوند همراه است، شماره **خردتر** را پس از شماره **بزرگتر** آورند. مانند: **بیست و یک** - **پنجاه و هشت** - **نود و نه** - **سد و شست** و **یک** - **دویست هفتاد و هفت** - **هزار و سیصد و پنجاه و سه**

\* در شماره‌هایی که با «**واو**» پیوند همراه نیستند، شماره **ی خردتر** پیش از شماره **ی بزرگتر** درآید. مانند: **چهارسد** - **شست هزار** - **نه هزار** - **ده میلیون**.

- \* هرگاه دو شماره با گمان آورده شود، با «و» پیوند نخواهد بود، مانند:  
هفت هشت شاگرد در آموزگاه دیدم - سی چهل نسیب خریدم.
- \* «یای» یکتایی آنست که به پایان نام درآید و چم «یک» دهد، و آن را یای ناشناخته (یای نکره) نیز گویند. مانند: مردی - نسیبگی، چما(یعنی) یک مرد - یک نسیبگی.
- \* اگر نامی با «ه» نا فرژا بیده (ناملفوظ) پایان یابد، بر روی «ه» در پارسی بجای همزه بیاست که «یی» یا «ای» یکتایی افزوده شود. مانند:  
پرده، پرده ای یا پرده یی - تخته، تخته ای یا تخته یی.
- \* برای چیزهایی که درخور اندازه گیری و سنجش هستند، پس از شماره یا اندازه گیری واژگانی آورده شود که راهبر به اندازه است. مانند: یک خروار گندم - یک من شکر - دو کیلو گوشت - چند گرم سفران یا کرکم (ک.ک. = زعفران).
- \* برای شمارش مردم: تن - برای چارپایان: سر - برای کشتی و هواپیما: فروند - برای جنک افزار: دست یا دسته - برای توپ و تانک: نورد یا ترابرد - برای چاه: چنبر - برای انگشتر: پرهون - برای مروارید و کاریز(قنات): رشته - و برای پیل (فیل): زنجیر گویند.
- \* برای آوندها: «تا» یا «دست»، مانند دوتا پدشخور (بشقاب)، یا یک دست (= شش) پدشخور چینی، یک دست گوده (قاشق).
- \* برای چای و شیر: پنگان (فنجان) - برای باده: جام.
- \* برای جوراب و دستکش: جفت.
- \* برای جامه: دست.
- \* برای خودرو، دورگو، دوچرخه، آپارتمان: دستگاه.
- \* برای بخشی از خانه یا زمین: دانگ.
- \* برای ده و دهکده: پارچه.
- \* برای بوب (فرش)، دواج (لحاف) و تشک: تخته.
- \* برای شمارش درخت: نهال.
- \* برای جانوران درنده: زنجیر، یوغ (قلاده).
- \* برای نسیبگی: پوشینه (جلد).
- \* برای میوه ها: دانه.

## 2 - شمارگان دهنادی

(ترتیبی)

- شماره های دهنادی برای شمارمند ها (معدودها) بکار رود. مانند: یکم - دوم - نخستین - چهارمین - هفتمین - دهمین.
- شماره های دهنادی را از روی شماره های بنیادین سازند. بدینگونه که وات فرجامین را «پیش = ا» گذارند و «م» به آن افزایند. مانند: یک، یکم - پنج، پنجم - سد، سدم. گاهی «ین» نیز افزوده شود، مانند: یکمین - پنجمین - سدمین - هزارمین.
- \* دویم و سیوم (سیم) نوشتن درست نیست، باید دوم و سوم نوشته شود.
- در شماره های دهنادی - شمارمند، گاهی پیش از شماره و گاهی پس از آن درآید. مانند: روز پنجم، پنجمین روز - آموزه ی دوم، دومین آموزه (درس) - روز نخست، نخستین روز.

### 3- شماره ی برخه ای

( عدد کسری )

شماربرخه ای - آنست که پاره ای از شماره ی اَرشا(عدد صحیح) را برساند. و آن یا شنیداری (سماعی) است، و بر پایه ی آیین دستورزبان نیست، مانند: نیم نیمه. یا سنجشی (قیاسی) است، مانند: سه یک - چهار یک - پنج یک.

شماره برخه ای سنجشی - آنست که شماره بنیک (اصلی) را با رساگر(مکمل) «یک» آورند، مانند: سه یک - چهاریک (چارک) - ده یک - صد یک. در پارسی امروز رساگر را پیش اندازند و شماره را بگونه ی دهندادی بکاربرند، مانند: یک سوم - یک چهارم - یک دهم - یک سدم.

### 4- شماره ی پخشی

(عدد توزیعی)

شماره پخشی - آنست که شمارمند را هم اندازه و برابر بخش کند. مانند: نیم نیم - نیمه نیمه - یک یک - دوتا دوتا - سه سه - پنج پنج - هزار هزار. در شماره پخشی، گاهی «ب» به شماره ی دوم افزایند، مانند: سه سه - چهار بچهار. چما (یعنی)، سه در برابر سه - چهار در برابر چهار. هرگاه «بار» به شماره بنیک افزوده شود، چم بازگفت یا بازکرد دارد. مانند: دو بار گفتم گوش نداد - ده بار رفتم خانه نبود.

چند - شمار ناشناخته را می رساند. مانند: چند شاگرد را دیدم. گاهی «ی» به آن افزایند، و «چندی» گویند که به چم چند تن، که گنگ و انگشت شمار است.

خروشی برآورد بیژن چو شیر      ز ترکان برفتند چندی دلیر  
(فردوسی)

رساگرها در رایشگری (ریاضی):

- «با» در «رمن»، مانند: چهار با دو = شش.
- «از» در «کاهش»، مانند: دو از چهار = دو.
- «تا» در «بس شماری»، مانند: دو دوتا = چهارتا، پنج سه تا = پانزده تا.
- «بر» در «بخش بری»، مانند: چهارده بخش بر دو = هفت.

گاهی شماره های کوچک بگونه ی سانواژه ی کمی (قید قلت) و شماره های بزرگ بگونه ی سانواژه ی فزونی بکار روند، و دیگر چم شماره ای ندارد. مانند:

– در پیش من یک پول سیاه ارزش ندارد.  
– هزار بار گفتم این کار را نکن، گوش نداد.

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است  
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق  
(حافظ)

گاهی در پایان شماره های بنیادی پساوند «گان» و «گانه» افزوده شماره پخشی  
سازند. مانند: یگان (= یکان) - دهگان - هزارگان.



## بخش پنجم

### پویه

(فعل)

**پویه** - واژه ایست که، کار یا چگونگی کسی یا چیزی را در یکی از زمان های، گذشته، کنون و آینده بازنماید.

براین پایه، **پویه** سه پرمانه ی (مفهوم): کار، چگونگی و زمان را در بر دارد. مانند: خسرو نبیگ را خواند - ایرج به آموزشگاه می رود - بهروز فردا خواهد رفت.

\* هر **پویه** ای را **پوینده** ایست (فاعل). **پوینده** آنست که بر **کننده** ی کاری راهبر باشد، ویا چیزی، یا کاری را بر او بر بندند. مانند: شیرین آموزه (درس) می خواند. تبریز ایستگاه راه آهن بزرگی دارد.

### ستاک

**ستاک** - (مصدر) کاری است که از کسی یا چیزی سرزند ولی زمان نداشته باشد. نشان ستاک در پارسی « دن » - « تن » و « یدن » است، به سامه اینکه اگر « ن » را از پایان آن بردارند به زمان گذشته راهبر باشد. مانند: **زدن** - **گفتن** - **شنیدن** که پس از زدون « ن » می شود: **زد** - **گفت** - **شنید**.

\* از آغاز نشان ستاک در پارسی « تن » است، که از **Tanaiy** پارسی باستان بر - گرفته شده است. گاهی بر پایه آیین همگنی؛ پسوند « تن » به « دن » دگر می شود.

\* هرگاه پیش از نشان ستاک، وات های: **خ** - **س** - **ش** - **ف** باشد، ستاک به « تن » فرجامد، مانند: **انداختن** - **پیراستن** - **برداشتن** - **خفتن**.  
\* نشان ستاک پیش از « **ر** - **ز** - **و** - **الف** - **ی** » « **دن** » است. مانند: **کردن** - **زدن** - **بودن** - **فرستادن** - **دیدن** و **شنیدن**.

### گونه های ستاک

ستاک چهار گونه است: **بنیادین** - **ساختگی** - **ساده** - **آمیخته**.  
\* **ستاک بنیادین** - آنست که از پایه ستاک باشد. مانند: **بردن** - **زدن** - **دیدن** - **شنیدن**.

\* ستاک ساختگی - آنست که به پایان واژگان عربی و یا پارسی با افزودن « یدن » ستاک سازند. مانند: فهمیدن - غارتیدن - بلعیدن - جنگیدن.

\* ستاک ساده - آنست که با واژه ی دیگر آمیخته نباشد. مانند: خواندن - آمدن - رفتن.

\* ستاک آمیخته - آنست که با دو یا چند واژه آمیخته باشد. مانند:  
فرو گذاشتن - روی گردانیدن - درآمدن - بی راه رفتن.

ستاک کاهیده - (مرخم) آنست که وات « ین » را از پایان آن انداخته باشند. مانند:  
رفت و آمد - گفت و شنید - زد و خورد. که از پایه:  
رفتن و آمدن - گفتن و شنیدن - زدن و خوردن بوده است.

بیشتر پس از پویه های: خواستن - بایستن - یارستن - توانستن - شدن و بودن که از پویه های یاریگر (افعال معین) هستند، ستاک بگونه ی کاهیده بکار رود. مانند:  
خواهم رفت - باید خواند - نیارست شنید - توانم گفت - می شود دید، که از پایه :

خواهم رفتن - باید خواندن - نیارست شنیدن - توانم گفتن - می شود دیدن، بوده است.

\* برخی پویه ها در زبان پارسی دارای دو ستاک و یا بیشتر است. مانند:

تاختن - تازیدن	سودن - ساییدن	رشتن - ریسیدن	رستن - رهیدن
گشودن - گشادن	رُستن - روییدن	رَستن - رهیدن	گسستن - گسالییدن
شتافتن - شتابیدن	شنودن - شنیدن	شنفتن - شنویدن	گستردن - گستریدن
خفتن - خوابیدن	خسبیدن - خفتیدن		

\* شوند این ناهمگونی آنست که در برخی از پویه ها، ستاک گاهی از پویه «گذشته» و گاهی از پویه «فرمان» ساخته شود. مانند:  
ستاک «گذاختن» را از گذشته ی آن «گذاخت» و ستاک «گدازیدن» را از «فرمان» آن «گداز» گرفته اند.

\* در نَبیگ های کهن پارسی چون بیهقی و بلعمی، پویه هایی مانند: کرد ، باشد، گشت، آمد ، نمود و گردید، هرکدام بجای خود بکار رفته است، و مانند زمان های سپسین در آن هرج و مرج راه نیافته بود که برای نمونه : نمودن را بجای کردن بکار بردن.  
در اینجا بایاست که از برخی پویه ها نمونه آورده شود. مانند:  
- پویه شدن : در گذشته به چم رفتن - مردن و گذشتن بوده است و امروز به چم بودن و گردیدن بکار رود.

- پویه نمودن: بجای پویه های ، کردن ، ساختن ، گردانیدن نیز بکار رود ولی در آغاز این پویه به چم نشان دادن و آشکار کردن بکار می رفته، و بهمان چم درست است.

- پویه های آمدن و بودن: گاهی همچون یاریگر و گاهی بگونه ی ناوابسته بکار رود.  
 - پویه داشتن: به چم ، دار بودن - ناچار کردن - گماریدن - چشم داشت - بازداشت.  
 - پویه کشیدن: به چم، کشیدن بر روی زمین - از نیام برکشیدن شمشیر - دردکشیدن - سیگار کشیدن - رنج کشیدن .  
 همچنین: برکشیدن به چم بالابردن - سرکشیدن به چم یکباره نوشیدن - بکشیدن به چم: اندرکشیدن - دیر کشیدن - فروکشیدن و فراکشیدن.  
 - پویه افکندن: برافکندن - اندرافکندن - فرافکندن - بازافکندن.  
 - پویه کردن: به چم ساختن - برپا کردن - دلورزی کردن!  
 - پویه گشتن و گردیدن: بیشتر بگونه ی یاریگر بکار رود.  
 - پویه گرفتن: به چم گرفتن چیزی - کاری به آهستگی و پیگیر، مانند برف باریدن گرفت.  
 - پویه گرفتن با پیشاوندها: برگرفتن - اندرگرفتن - بازگرفتن - فراگرفتن - فرو گرفتن.

گاهی بر ستاک «ی» افزایند که آن را «ی» شایستگی نامند، مانند:  
 خواندن < خواندنی - دیدن < دیدنی - شنیدن < شنیدنی ، به چم درخور خواندن - دیدن و شنیدن.

## نام ستاک

ساختی است که به چم ستاک راهبر باشد. و با نشانه های زیر شناخته می شود.  
 \* «آر» در پایان ستاک کاهیده (مصدر مرخم) یا گذشته ی سوم کس تکین، مانند:  
 دید < دیدار - کرد < کردار - گفت < گفتار.  
 \* «ش» در پایان ریشه پویه و نام ، مانند:  
 دان < دانش - کوش < کوشش - رو < روش. از ستاک: دانستن - کوشیدن - رفتن.  
 پیدا < پیدایش - رام < رامش - گروش < از گرویدن.  
 \* پیوست «ش» به ریشه ی پویه ، مانند: کوشش - دانش - روش ، می تواند ریشه ی بنیادین پویه باشد، که ریشه ی آنها: کوش - دان - رو است. که بیشتر همان پویه فرمان است. یا نامی که بتوان از آن پویه ساخت. مانند:  
 انجامش - پیدایش - رامش ، که انجام - پیدا و رام پویه فرمان نتواند بود.

\*\* باید دانست که «ش» در زبان پهلوی «شن» بوده است، که در زبان پارسی «ن» آن زدوده شده است؛ که در واژه های «پاداشن» و «بوشن» به چم «پاداش» و «بُوش» در نوشتارهای کهن و پارسی یافت می شود.

\* وات «ه» نا فرژاییده (ناملفوظ) در پایان پویه فرمان، مانند:  
 گری < گریه - نال < ناله - موی < مویه - پذیر < پذیره - پرس < پرسه.  
 باید دانست که هرگاه پیش از «یای - ی» ستاکی، «ه» نافرژاییده باشد، «ه» به «گ» دگر می شود. مانند: خسته < هستگی - تشنه < تشنگی - ساده < سادگی - پیوسته < پیوستگی.

\* پیوند «ی» ستاکی به نام ، مانند: مردی - رادی - بزرگی - دلاوری - مهتری - کهتری.  
هرگاه واژه به « واو» یا « الف» پایان یابد، « یایی» پیش از «یای» ستاکی افزایشند، مانند:  
بینایی - شنوایی - گویایی - بدخویی - زناشویی.

\* ناهمسانی « زندگی» با « زندگانی» آنستکه: زندگی نام ستاک از زنده و زندگانی نام  
ستاک از زندگان است.

\* گاهی به برخی از واژگان که به «ه» نافرژا ایده پایان نیابند، پیش از یای ستاکی  
« ک» افزایشند. مانند:  
یواشکی - پنهانکی - راستکی - دروغکی - دزدکی - هولکی - پسکی.

\* گاهی بجای « ی» ستاکی، به نام « گری» افزایشند و از آن نام ستاک سازند. مانند:  
ایرانیگری - آدمیگری.

\* « آک» به فرجام پویه فرمان، مانند: پوش < پوشاک - خور < خوراک.  
این « آک» به چم « ی» سزاواری است، مانند: پوشیدنی - خوردنی.

## پویه های بیگانه !

( فعل های غریبه )

پویه های بیگانه - پویه هایی را گویند که کاربرد ندارند و به فراموشی سپرده شده اند.  
مانند: (\*) !

- **گشفتن** : پریشان شدن - نشاختن و نشاستن : به چم نشانیدن، گردانیدن و گرایستن.
- **سپوختن یا سپوزیدن** - به چم دور راندن، راندن، یا چیزی را در چیزی فرو بردن.
- **آهنجیدن ، آختن و یازیدن** - که به چم : برآوردن ، برکشیدن و آهنگ کردن بوده است.
- **زیانیدن**: زنده نگاهداشتن.
- **راست آمدن**: همراهی بودن
- **پویه ایستائیدن، ایستادانیدن، بیستائیدن**: را گذرا (متعدی) کرده اند، و گاهی استاده کردن و در چکامه بجای استادن < ستادن نیز آمده است.
- **بشولیدن** : به چم پریشان شدن سترسا (حواس) بکار می رفته است.
- **پویه انداختن** : به چم پیشنهاد نهاده ای و یا پیشنهاد نگرش یا همپرسی (مشورت) بوده است. این پویه از ریشه ی « انداز » است، که « اندازه » و « ورنانداز » از آن آمده است.

چنانکه فردوسی فرماید:

از اندیشه من دل بپرداختم      سخن هر چه دانستم انداختم

- **پخشیدن**: به چم بخش کردن و بهره کردن بوده است، امروز **پخش کردن** به چم: پراکندن است. که در فرهنگستان نخست زمان رضا شاه آمده است.
- دیگر پویه های فراموش شده ، پویه هایی است که از نام ساخته شده اند، مانند:  
**ستوهیدن - شکوهیدن - سهمیدن - آهنجیدن - فرهنگیدن - تندیدن - شتابیدن.**  
پویه هایی که با پیشوندهای گوناگون کاربرد داشته است. مانند:  
**فرو داشتن - فراز آوردن - دست باز داشتن - بجای گذاشتن - بجای رسیدن - برکارداشتن - پس افکندن. (1)**
- پویه های دیگر: **خواست کرد - خواست بود - خواست رفت.**  
به چم: می خواست بکند - می خواست باشد - می خواست برود.

چو گیتی بر آن شاه نو راست شد

فریدون دیگر همی خواست شد

(فردوسی)

## پویه ناگذرا (لازم)

پویه ناگذرا - آنستکه کنش پویه از پوینده فراتر نرود و بخودی خود دارای چم بونده باشد. مانند:  
ایرج می خندد - ماهی شنا می کند - نرگس نییگ می خواند - فرهاد می خوابد.

## پویه گذرا (فعل متعدی)

پویه گذرا - آنستکه کنش پویه از پوینده (فاعل) گذشته به پوییده (مفعول) برسد، چما (یعنی) اینکه پویه به تنهایی چم بونده (کامل) ندارد و نیاز به پوییده دارد. مانند: خورشید زمین را روشن می کند - بهرام کاغذ را پاره کرد - ژاله گل را درگلدان گذاشت.

پویه های پیرو - پویه های گذرا هستند که هنایش از پویه دیگر پذیرند، ولی شوند انجام کار آورده نشود، و آنها را بگونه ی ناگذرا (لازم) بکار برند. مانند:  
درخت شکست، خوراک سوخت.  
ولی گاهی رایین (دلیل) کار گفته شود، مانند: پدشخور (بشقاب) از دستم افتاد و شکست - آوند را سرازیر کردم آب ریخت.

پویه ناگذرا را با افزودن « اندن » و « انیدن » به پایان ساخت فرمان آن گذرا سازند.  
مانند:

- نشستن: نشان - نشاندن - نشانیدن.
- رسیدن: رسان - رساندن - رسانیدن.
- نوشتن: نویس - نویساندن - نویسانیدن.

گاهی از ساخت گذشته هم با افزودن « الف » پویه گذرا سازند. مانند:  
- نشستن: نشست < نشاختن - نشاستن.  
- شکفتن: شکفت < شکافتن.  
- کفتن: کفت < کافتن.  
- گشتن: گشت < گاشتن.

## پویه شناخته

(فعل معلوم)

پویه شناخته - آنستکه پویه به پوینده بر بسته شود و پوینده ی آن نمایان باشد. مانند: بیژن مدادش را شکست، که شکستن مداد به بیژن بر بسته شده است.

## پویه ناشناخته

(فعل مجهول)

پویه ناشناخته - آنستکه پویه به پوییده (مفعول) بر بسته شود. مانند: دبستان ما بسته شد - آموزه (درس) خوانده شد.

پویه ناشناخته را از «پویه گذرا» سازند، و بیشتر با پویه یاریگر «شدن» ساخته شود، بدینگونه که پوییده نام (اسم مفعول) پویه دلخواه با پویه شدن گردانده شود. مانند:

پویه گرفتن - پوییده نام (اسم مفعول) آن < گرفته:  
گرفته شدم - گرفته می شوم - گرفته خواهم شد.  
پویه خوردن - پوییده نام آن < خورده :  
خورده شد - خورده می شود - خورده خواهد شد.

\* گاهی پویه ناشناخته را با یاری پویه های: آمدن - گردیدن - گشتن - افتادن سازند.  
از گفتن، پوییده نام (اسم مفعول) آن گفته :  
گفته آمد - گفته آید - گفته خواهد شد.

\* از پویه ناگذرا نمی توان پویه ناشناخته ساخت، زیرا پویه ناگذرا پوییده ندارد.  
مانند: خندیده شد، گریسته شد! که بجای آنها باید خندید و گریست بکار رود.

## پوینده (فاعل)

پوینده - آنستکه کاری از او سرزند، و آن را نهاد(مسند الیه) نیز گویند، زیرا کاری را به او بربندند.

\* در زبان پارسی پویه تنها در تکین و رمن با پوینده همخوان است. مانند:  
پروین نییگش را خواند. شیرین و شهریار نییگشان را خواندند.

\* هرگاه پوینده نام رمن (اسم جمع) باشد، پویه می تواند رمن و یا تکین باشد.  
لشگر پیروز شد < لشگر پیروز شدند.

\* هرگاه پوینده کاری را با یک یا چند تن انجام دهد، پویه به رمن خواهد بود. مانند:  
آموزگار با پروین و بهزاد به خانه ی ما آمدند.

\* هرگاه پوینده «بی جان» و رَمَن باشد، هر دو فتاد(مورد) درست است. مانند:  
آگرها (اجرها) سرخ است یا آگرها سرخند. ولی بهتر است به تکین آورده شود. مانند:  
گل ها باز شد - درخت ها شکوفه کرد.

## پویه ها و زمان

پویه را سه زمان است. گذشته - کنون - آینده. مانند:

گذشته : گفت - رفت

کنون : می گوید - می رود

آینده : خواهد گفت - خواهد رفت

هر پویه دارای یک بُن (ماده) و یک شناسه است.  
بن پویه، بخشی از پویه است که چم پایه را دربر دارد و در همه ی ساخت ها پایاست، ولی شناسه بخشی از پویه است که در هر ساخت دگر می شود و پیرمانه ی (مفهوم) کس از آن برمی آید. چنانکه در پویه رفتم - رفتی - رفتند؛ «رفت» بُن و «م - ی - ند» شناسه است.

هر پویه را سه کس است: نخست کس - دوم کس - سوم کس یا آون (غایب). و هرکدام یا تکین اند و یا رَمَن. به گفته ی دیگر: پویه اگر به یک کس بر بسته شود تکین، است و اگر به بیش از یک تن بر بسته شود رَمَن خواهد بود.



# پویه ها و زمان ساختوازی پویه

## زمان گذشته

پویه گذشته - آنستکه بر کاری در گذشته راهبر باشد. و آن هفت گونه است.

- 1- گذشته ی ساده
- 2- گذشته ی پیوستگی (استمراری)
- 3- گذشته ی پی دار (نقلی)
- 4 - گذشته ی دور
- 5- گذشته ی دودلی - شایدی
- 6- گذشته ی آیندگی
- 7- گذشته ی بهنگام

1- گذشته ی ساده - آنستکه برانجام کاری در زمان گذشته بگونه ی پر مات (مطلق) راهبر باشد. مانند: دیشب خوب خوابیدم - سال گذشته به سپاهان (اصفهان) رفتم.

گذشته ساده را با زدودن «ن» در پایان ستاک (مصدر) پویه سازند. مانند:  
رفتن < رفت - خوردن < خورد - بردن < برد.

## پویه رفتن

رمن

تکین

.....

.....

رفتیم

نخست کس: رفتم

رفتید

دوم کس: رفتی

رفتند

سوم کس: رفت

## گذشته پی دار (ماضی نقلی)

گذشته ی پی دار - دو گونه است.  
1- برانجام کاری در گذشته، که در زمان کنون هنوز هم درکار انجام است، راهبر باشد.  
مانند:

- پدرم خوابیده است < به چم اینکه هنوز هم خوابیده است.  
- مادر به بازار رفته است < به چم اینکه مادر هنوز در بازار است.

\* یا بر کاری راهبر باشد که در گذشته انجام شده و به فرجام رسیده است.  
- آزمون ها را سال پیش گذرانده ام .  
- گواهینامه رانندگی را چند سال پیش گرفته ام.

گذشته پی دار - از پوییده نام (اسم مفعول) و شناسه های:  
ام - ای - است - ایم - اید - اند که کاهیده ی : هستم - هستی - هست، هستیم - هستید - هستند،  
می باشد، ساخته شود.

## پویه گفتن

رمن

تکین

گفته ایم  
گفته اید  
گفته اند

ن - ک : گفته ام  
د - ک : گفته ای  
س - ک : گفته است

\* در گذشته ی پی دار وات نایی (حرف نفی) در آغاز پویه در آید. مانند:

نگفته ام - نگفته ای - نگفته است - نگفته ایم - نگفته اید - نگفته اند.

# گذشته ی پیوستگی یا همارگی

(ماضی استمراری)

گذشته ی پیوستگی - بر انجام کاری در گذشته به گونه ی پیوستگی راهبر است.

نمونه:

سال پیش هرروز به نبیگخانه می رفتم - آموزگار پندهای ارزنده به شاگردان می داد.

\* گاهی گذشته ی پیوستگی آرزو را می رساند. مانند:

کاش می آمد - کاش جوانی بر می گشت !

ساختن گذشته ی پیوستگی:

با افزودن « می » به گذشته ی ساده، گذشته ی پیوستگی ساخته شود. نمونه:

از بن « رفت » با افزودن « می » + رفت + شناسه ها (م - ی - د - یم - ید - ند ) .

نمونه :

رمن

تکین

می رفتیم

می رفتید

می رفتند

می رفتم

می رفتی

می رفت

واژه « همی » در فرازهای پیوستگی [استمراری] به چم پیوسته انجام دادن کاری است. با افزودن « همی » بر سر گذشته ی ساده « گذشته ی پیوستگی » ساخته شود. مانند:

رمن

تکین

همیگفتیم

همیگفتید

همیگفتند

همیگفتم

همیگفتی

همیگفت

\* در نوشتارهای کهن بجای « می » یا « همی » در پایان گذشته ی ساده « ی » می - افزودند و آن را « ی » پیوستگی نامند. مانند:

گفتمی - گفتیی - گفتمی - گفتی - گفتیدی - گفتندی

\* آوردن « ی » پیوستگی در پایان واژه، در نوشتارگان کهن بسیار رواند بوده است. مانند: بنشستمی - خوردمی - بنشستی - بودمی.

## گذشته ی دور

[ماضی بعید]

گذشته ی دور - آنستکه برانجام کاری در زمان گذشته ی دور راهبر باشد و یا کاری که پیش از کاری دیگر در گذشته انجام گیرد. مانند:  
بیژن پارسال در آزمون **هنباز نشده بود** - من او را در تبریز دیده بودم.

### ساخت گذشته دور:

گذشته دور - از «پویده نام» (اسم مفعول) پویه دلخواه (با افزودن «ه» به پایان بن گذشته) و افزودن گذشته ی ساده ی پویه «بودن» ساخته شود. نمونه:  
از پویه نوشتن:  
نوشت + «ه» = نوشته + گذشته ساده ی پویه «بودن» < بود + م - ی - د - یم - ید - ند.

### رَمَن

### تکین

.....

.....

نوشته بودیم

نوشته بودم

نوشته بودید

نوشته بودی

نوشته بودند

نوشته بود

\* گاهی گذشته ی دور از نگرش زمان بر گذشته دیگری پیشتر باشد.

## گذشته ی شایدی - وابسته یی

[التزامی]

گذشته ی «شایدی - وابسته یی»، برانجام کاری در گذشته با دودلی، سامه [شرط] و یا آرزو همراه است.

به چم اینکه به انجام کاری بی گمان و دل استوار نیستیم. مانند:

- شاید امروز بازار باز باشد.

- گمان نکنم که فروشگاه باز باشد.

- شاید رفته باشد.

- امروز پناد سرد است، شاید در کوهپایه ها برف باریده باشد.

یادآوری: در گذشته ی شایدی گاهی انجام کاری به کار دیگری وابسته است، از اینرو

آنها «شایدی - وابسته یی» می نامیم.

## ساخت گذشته شایدی - وابسته یی

از پوییده نام(اسم مفعول) پویه ی دلخواه و افزودن پویه یاریگر « باش » از پویه (باشیدن - بودن) در ساخت های شش گانه بدست می آید.  
نمونه: از پوییده نام پویه ی گفتن < گفته + یاریگر « باش » + شناسه های « م - ی - د - یم - ید - ند ».

### رمن

### تکین

گفته باشیم  
گفته باشید  
گفته باشند

گفته باشم  
گفته باشی  
گفته باشد

## گذشته ی آیندگی

گذشته ی آیندگی - این گذشته در جایی بکار رود که بهنگام کاری که در آینده می - بایستی رخ دهد، کاری دیگر در گذشته رخ داده باشد. مانند:

- می خواستم برای زناشویی او که در هفته ی آینده انجام خواهد گرفت، نامه ی شادباد بنویسم، که دریافتم چند روز پیش زناشویی گسسته شده است.

در گذشته می گفتند: **خواستمی نوشت ولی امروزه می گوئیم: می خواستم بنویسم، خواستم بنویسم یا خواستم نوشت.**

### رَمَن

### تکین

می خواستیم بنویسیم  
می خواستید بنویسید  
می خواستند بنویسند

می خواستم بنویسم  
می خواستی بنویسی  
می خواست بنویسد

## گذشته ی بهنگام (ماضی ملموس)!

گذشته بهنگام - این گذشته زمانی بکار رود که کاری بی درنگ پیش از کار دیگری روی داده باشد. مانند:

- داشتم روزنامه می خواندم که بهرام بدرون سراچه (طاق) آمد.  
- دزدان داشتند پول را میان خود بخش می کردند، که پاسبان ها سر رسیدند.

ساخت گذشته ی بهنگام:

این گذشته از آمیزه ی گذشته ی ساده ی پویه یاریگر (معین) «داشتن» با گذشته ی پیوستگی (استمراری) پویه دلخواه + شناسه های م - ی - د - یم - ید - ند، ساخته شود.  
نمونه : ساختواژی (صرف) با پویه خواندن:

### رمن

.....  
داشتیم می خواندیم  
داشتید می خواندید  
داشتند می خواندند

### تکین

.....  
داشتم می خواندم  
داشتی می خواندی  
داشت می خواند

برخی از پویه ها را دو گذشته یا بیشتر است. مانند:

**خفت، خوابید، خسبید - تاخت، تازید - سوخت، سوزید.**  
رایین (دلیل) آن ناهمگون بودن ستاک آنها است. بدینگونه:  
**خفتن، خوابیدن، خسبیدن - تازیدن، تاختن - سوزیدن، سوختن.**

## پویه فرمان (فعل امر)

پویه فرمان - بر خواست انجام کاری از دیگری راهبر است. مانند:

- بنشین - راستگو باش - در خانه را ببند - هشیار باش. و آن را دو ساخت است:

- فرمان زمان کنون تکین - فرمان زمان کنون رمن.

### فرمان زمان کنون رمن

### فرمان زمان کنون تکین

روید

رو

فرمان کنون تکین - ریشه ی پویه (فعل) است، مانند: رو - خند - گوی - شنو. که مانند دیگر پویه ها آنرا از پویه دیگر نگیرند.

پویه فرمان بیشتر با «بای» بر اوش (تأکید) همراه است. مانند:  
بزن - بگوئید - بشنوید - بروید

پویه بازداری (نهی) - همان پویه فرمان ناییدار (منفی) و نشان آن واک « ن » است. مانند:

نزن - نرو - نخور... که گاهی « م » جایگزین شود. مانند: مزن - مرو - مخور ...

برای پویه های فرمان مانند: آزار - آور - آشام ، پس از « م » و « ن » یک « ی » افزایند. مانند: آزار < میازار - آور < نیاور - آشام < نیاشام، میاشام.

پویه فرمان بازداری (نهی) با « م » شیواتر است. مانند: مگو ، مخوان.

## پویه کنون (فعل مضارع)

پویه کنون - هنباز میان زمان کنون و آینده است.  
می روم - می خواهم - می گویم - بروم - بشنوم و جزآن.

### ساخت پویه کنون

پویه کنون را از پویه فرمان سازند. بدینگونه که فرمان زمان کنون را گرفته با شناسه - های « م - ی - د - یم - ید - ند » ساختوازی (صرف) کنند. بیشتر با « پای » براوش (تأکید) همراه است. نمونه:

پویه فرمان « رو » + « پ » + « م - ی - د - یم - ید - ند ». نمونه:

رمن	تکین
برویم	بروم
بروید	بروی
بروند	برود

پویه کنون - بر سه گونه است. گزارشی - «شایدی - وابسته ای» - بهنگام .

## کنون گزارشی (مضارع اخباری)

کنون گزارشی - آنست که کار را بگونه ی گزارش و براوش (تأکید) بازگوید.  
کنون گزارشی گاهی هم به انجام کاری در آینده راهبر است.  
مانند: می روم (هم اکنون می روم) یا ( فردا می روم).

### ساختن کنون گزارشی

رمن	تکین
خوریم	خورم
خورید	خوری
خورند	خورد



بیشتر این پویه با یاری تکواژ «می» در آغاز «بن کنون» و «شناسه ها» ساخته شود. در این نمونه:

«می» + نویس < می نویس + شناسه های (م - ی - د - یم - ید - ند).

رمن	تکین
.....	.....
می نویسیم	می نویسم
می نویسید	می نویسی
می نویسند	می نویسند

\* در کنون گزارشی نایی (منفی) بیشتر «ن» را پیش از «م» آورند. مانند:  
 نمی نویسم - نمی نویسیم. ولی گاهی هم «م» پیش از «نون» نایی آورده شود.  
 مانند: می نگویم، که بیشتر در چکامه آید.

\* چنانچه بر سر کنون گزارشی «همی» آورند، ویژه به زمان کنون باشد. در گذشته  
 رواگ داشته است. مانند:  
 همیخورم - همیخوری - همیخورد - همیخوریم - همیخورید - همیخورند.

## کنون شایدی - وابسته یی

[التزامی]

کنون «شایدی - وابسته یی» بر کاری همراه با دودلی، آرزو یا گمان [شک] راهبر باشد. بدینگونه که انجام کار بی چون و چرا و بایا نیست، همچنین، گاهی بستگی به کاری دیگر دارد، بهمین روی وابسته یی نیز نامند.

## ساخت کنون شایدی - وابسته یی

ساخت آن مانند کنون گزارشی است، با یاری «بن کنون» و «شناسه» با این ناهمگونی که پیش از ساخت «کنون شایدی - وابسته یی» «پ» به آغاز بن کنون افزوده شود. نمونه، با بن کنون نویس:

«پ + نویس + شناسه ها» (م - ی - د - یم - ید - ند).

رمن	تکین
.....	.....
بنویسیم	بنویسم
بنویسید	بنویسی
بنویسند	بنویسند

\* شاید بنویسم - می گمانم بنویسم - اگر دوستم زود بیاید شاید با هم نامه یی بنویسیم.

\* گاهی «ب» از آغاز پویه بیافتد. مانند: شاید بنویسم.

استی و نیستی - گاهی به دو پویه نارسای «است و نیست» که دو پویه ی یاریگر (معین) است «یایی» که چم پیوستگی، درخواست، سامه (شرط) و دودلی و گمان را دارد، پیوندند، و این دو پویه نارسا پس از چون، گویی، پنداری، کاشکی، شاید و باشد جای گیرد و چم ساخت «سامه ای کنون» (شرطی حال) دهد. از میرفندرسکی:

چرخ با این اختران نغز و خوش وزیباستی  
صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

امروز بجای دو ساخت که سامه ای کنون (شرطیه حال) است، نباشد و باشد و یا می -  
بود و نمی بود آورند.

## کنون بهنگام (مضارع ملموس)

کنون بهنگام - از آمیزه ی پویه ی یاریگر کنون گزارشی «داشتن» با ساخت کنون پویه دلخواه که بر سر آن «می» آورند، سازند.  
ساخت پویه خواستن:  
پویه یاریگر داشتن + زمان کنون خواستن + م - ی - د - یم - ید - ند.

### رمن

.....

داریم می خوانیم  
دارید می خوانید  
دارند می خوانند

### تکین

.....

دارم می خوانم  
داری می خوانی  
دارد می خواند

کنون بهنگام، زمانی است که کار بهنگام گفتن درکار (درحال) انجام است.  
هم اکنون دارم می خوانم.  
گاهی هم کاری را که باید در آینده نزدیک روی دهد، می رساند. مانند:  
شکیبا باش، دارم می آیم.  
\* باید دانست که گذشته و کنون بهنگام، گونه ی نایی (منفی) ندارد. مانند:  
داشتم نمی خواندم - دارم نمی خوانم !

# زمان آینده

زمان آینده، بر کاری که هنوز انجام نگرفته است و پس از زمان کنون انجام گیرد راهبر است.  
زمان آینده ساختاری از پویه [فعل] است که تنها از آینده آگاهی می دهد و همواره با زمان کنون پویه «خواستن» همراه است.

## ساخت زمان آینده :

زمان آینده - با پویه یاریگر «خواستن» ساخته شود، بدینگونه که با ریشه ی پویه - ی خواستن < «خواه» + شناسه ها + زمان گذشته ی پویه دلخواه، زمان آینده سازند.  
نمونه:

خواه + «شناسه های م - ی - د - یم - ید - ند» + «گذشته ی» پویه دلخواه، که همان ستاک کاهیده پویه می باشد.

ساخت زمان آینده از پویه «نوشت» :

### رمن

خواهیم نوشت  
خواهید نوشت  
خواهند نوشت

### تکین

خواهم نوشت  
خواهی نوشت  
خواهد نوشت

## پویه نیایش

پویه نیایش آنستکه کسی یا چیزی را به نیایش خوانند، و آن را یک ساخت بیشتر نیست مانند: مباد - مکناد - باد - کناد.

ساخت پویه نیایش: به سوم کس تکین کنون یک «الف» بیافزایند: مانند:  
کند < کناد، مکناد - بیند < بیناد، مبیناد - رسد < رساد، مرساد - بود < باد- مباد.  
گاهی: رود < رودا - شود < شودا - کند < کندا - بود < بودا، بادا، مبادا.

**گفتی** - برای پویه ای بکار رود که گمان رخداد آن در زمان گذشته است. مانند:  
**راست گفتی** - راست گفتی که زبان پارسی زیباست.  
**تو گفتی** - توگفتی که نیبگی برایم خواهی فرستاد.

**گویی** - برای گزارش کاری بکار می رود که گمان انجام آن در زمان کنون و آینده باشد. چنانچه پویه پیرو به ساخت کنون (مضارع) باشد. مانند:

باد گویی مشک سوده دارد اندر استین  
باغ گویی لعبتان ساده دارد در کنار (فرخی)

ولی چنانچه پویه پیرو آن پویه گذشته باشد. مانند:

گویی همه زین پیش بخواب اندر بودند  
زان خواب گران گشتند اکنون همه بیدار (فرخی)  
گویی که بُدند هزارو اندی در خواب  
اکنون همه بیدار از آن خواب گران !!

**پنداری** - نیز پیرو همان ساخت است.

راست پنداری که خلعت های رنگین یافتند  
باغ های پرنگار از داغگاه شهریار (فرخی)

بر این پایه، ساخت کنون از پویه های **گفتن و پنداشتن** را برای گزارش پویه هایی که گمان انجام آن در زمان گذشته است می توان بکار برد. و در این چگونگی پویه «پیرو» باید به زمان گذشته باشد.  
در این فتادهای (موارد) واژه ی **گویی** و گونه ی دیگر آن **گوییا و گویا** می باشد که چم پویه ندارد و سناواژه (قید) است. و بجای «**آسان که پیداست**» - «**گویا**» و «**همانا**» بکار می رود.

## پویه آرزو

پویه آرزو - آنست که آرزوی دریافت چیزی یا دیدار کسی را کنند، نشان آن «**کاشکی**» - **کاش** - **ای کاش**» است. ای کاش یک برادر داشتم. کاشکی او را می دیدم.

## پوینده نام (اسم فاعل)

پوینده نام - آنست که بر کننده ی کاری راهبر باشد. نشان آن «نده» که در پایان پویه فرمان آورند. مانند: رو < رونده - کن < کننده - خور . خورنده. دو ساخت بیشتر ندارد. خواهنده (تکین) - خواهندگان (رَمَن) .

## پوییده نام (اسم مفعول)

پوییده نام - آنست که پویه بر آن انجام گیرد، و آن از سوم کس تکین گذشته با افزودن «ه» نافرژایش (نامفوظ) ساخته می شود. مانند:  
رفت < رفته - گفت < گفته - خورد < خورده.  
آنها دو ساخت است: (تکین) شنیده - (رمن)، شنیدگان.

## گونه های پویه

پویه هاشش گونه اند:

1- گزارشی، 2- شایدی - وابسته ای، 3- سامه ای، 4- فرمانی 5- ویمندی (وصفی)، 6 - ستاکی (مصدری).

1 - گزارشی، آنستکه کار را بگونه گزارش و بیگمان و استیگان (مطمئن) باز نماید. مانند: زدم - می روم - خواهم دید.

2- شایدی - وابسته ای - آنستکه کار را بگونه دودلی و شایدی باز نماید. مانند: شاید نامه ای بنویسم - شایمند است که تا کنون آمده باشد.

3- سامه ای - آنستکه کار را بگونه ی سامه باز نماید و نشان آن «اگر»، «هرگاه» و «اگر هرآینه» است. نمونه :  
اگر بیایی برادرم را خواهی دید. هرگاه به آموزگاه بروی خواندن بیاموزی -  
اگر هرآینه دروغ بگویی گوشمالی خواهی شد.

**4 - فرمائی -** آنستکه بگونه ی فرمان، دستور یا خواهش و بگونه ی نایی (منفی) یا هایی (مثبت) باز نمود شود. نمونه:  
نبیگت را بخوان - خواهشمندم بنشینید - از این راه مرو - خواهش می کنم بخود در دسر ندهید.

**5 - ویمندی -** آنستکه در نما فروزه و در چم پویه باشد. در گونه ی ویمندی پویه با پوینده سازگار نیست و همواره تکین است. مانند: **مغولان بخارا را آتش زده بسوختند.**  
در پویه های پشت سرهم بایاست بگوییم: **نبیگ را باز کرده خواندم و نه اینکه بگوییم: نیگ را باز کردم و خواندم! رختخواب را انداخته خوابیدم.**

وات «ه» در پایان پویه، مانند: رسیده - انداخته - کرده، نشان گونه ی ویمندی است که بیشتر همان **گذشته ی پی دار** (ماضی نقلی) است.

**6 - ستاکی -** آنستکه با نشان ستاک همراه باشد. مانند: **باید گفتن - نشاید رفتن.** که امروز «ن» ستاک را انداخته و **باید گفت و نشاید رفت** گویند.  
**ستاک بایستن** از پویه های یاریگر است، به چم بایا بودن، ناچاری و بایستگی است. و آن دو کاربرد دارد: 1- بایستگی چیزی را برای کسی می رساند. 2- بایستگی انجام کار دیگری از آن بر می آید.

در پارسی امروزی پویه ی پیرو آن **کنون شایدی - وابسته ای** باشد، با «که» ی پیوند - واژه یا بی آن. مانند: **باید بروم - باید که بروم. باید بیاید - باید که بیاید.**

اگر ساخت های «**باید و بایستن**» در پارسی امروز بکار رود، باید در چم رخداد پویه در زمان گذشته باشد. در این چگونگی یا پیرو آن ستاک کاهیده (مصدر مرخم) است، مانند:  
**بایست رفت - بایست گفت .** و یا پیرو آن **کنون شایدی - وابسته ای** است، مانند:  
**بایست بروم - بایست بگویم.**

هرگاه پویه ی پیرو به گونه ی ستاک کاهیده بکار برود، نمارش به کسی ندارد و به چم پویه ی ناتنومی (غیر شخصی) است. مانند: **بایست دید - بایستی خورد.**  
هرگاه پویه پیرو **کنون «شایدی - وابسته ای»** باشد، جاینام خویشیک (شخصی) را نیز در بردارد. مانند: **بایست بزنم، به چم بایسته بود که بزنم - بایستی بخوانم، به چم بایسته بود که بخوانم.**

## پویه های یاریگر (افعال معین)

پویه های یاریگر - آنستکه پویه های دیگر با یاری آنها ساختواژی (صرف) شود، و بدینگونه اند: استن - بودن - شدن - خواستن - شایستن - توانستن - یارستن و بایستن. ساختواژی پویه ی استن (هستن) چنین است:

### رمن

### تکین

.....  
استیم (هستیم)  
استید (هستید)  
استند (هستند)

.....  
استم (هستم)  
استی (هستی)  
است (هست)

ساختواژی نایی (منفی) آن چنین است:

### رمن

### تکین

.....  
نیستیم  
نیستید  
نیستند

.....  
نیستم  
نیستی  
نیست

ساختواژی پویه - گردانیدن یک پویه بسوی ساخت های گوناگون است، تا از آن چم - های گوناگون بدست آید. مانند: رفتم - می روم - برو - خواهد رفت - رفته بودم - رفته.

باید دانست که هماد این دگرش ها پویه را از «بن» خود برون نمی راند، زیرا همه آنها از یک ریشه برگرفته شده اند.

در زبان پارسی، پویه ها از دو ریشه برگرفته می شوند.  
1- از پویه فرمان تکین کنون 2- سوم کس تکین گذشته

مانند:

از پویه فرمان تکین کنون < می گویم - گویم - گوید، که از «گوی» برگرفته شده است.  
از سوم کس تکین گذشته < گفتیم - گفتیم - می گفتیم که از گفت برگرفته شده است.

اکنون ساختواژی چند پویه بگونه ی هایی (مثبت) و نایی (منفی).

### ساختواژی پویه رسیدن

کنون گزارشی

( اخباری مضارع )

رمن - هایی - نایی

تکین - هایی - نایی

می رسیم - نمی رسیم

می رسید - نمی رسید

می رسند - نمی رسند

می رسم - نمی رسم

می رسی - نمی رسی

می رسد - نمی رسد

کنون شایدی - بایسته ای

( التزامی مضارع )

رمن

تکین

برسیم - نرسیم

برسید - نرسید

برسند - نرسند

برسم - نرسم

برسی - نرسی

برسد - نرسد

گذشته ی پر مات

( ماضی مطلق )

رمن

تکین

رسیدیم - نرسیدیم

رسیدید - نرسیدید

رسیدند - نرسیدند

رسیدم - نرسیدم

رسیدی - نرسیدی

رسید - نرسید

گذشته ی پیوستگی

( ماضی استمراری )

رمن

تکین

می رسیدیم - نمی رسیدیم

می رسیدید - نمی رسیدید

می رسیدند - نمی رسیدند

می رسیدم - نمی رسیدم

می رسیدی - نمی رسیدی

می رسید - نمی رسید



**گذشته ی شایدی - وابسته ای**  
(ماضی التزامی)

**تکین**

رسیده باشم - نرسیده باشم  
رسیده باشی - نرسیده باشی  
رسیده باشد - نرسیده باشد

**گذشته ی پی دار**  
(ماضی نقلی)

**تکین**

رسیده ام - نرسیده ام  
رسیده ای - نرسیده ای  
رسیده است - نرسیده است

**گذشته ی دور**  
(ماضی بعید)

**تکین**

رسیده بودم - نرسیده بودم  
رسیده بودی - نرسیده بودی  
رسیده بودند - نرسیده بودند

**آینده**  
(مستقبل)

**تکین**

خواهم رسید - نخواهم رسید  
خواهی رسید - نخواهی رسید  
خواهد رسید - نخواهد رسید

**رمن**

رسیده باشیم - نرسیده باشیم  
رسیده باشید - نرسیده باشید  
رسیده باشند - نرسیده باشند

**رمن**

رسیده ایم - نرسیده ایم  
رسیده اید - نرسیده اید  
رسیده اند - نرسیده اند

**رمن**

رسیده بودیم - نرسیده بودیم  
رسیده بودید - نرسیده بودید  
رسیده بودند - نرسیده بودند

**رمن**

خواهیم رسید - نخواهیم رسید  
خواهید رسید - نخواهید رسید  
خواهند رسید - نخواهند رسید

گونه ی سامه ای : اگر دستور زبان را به پارسی بخوانم بهتر درخواهم یافت !  
گونه ی ویمندی : رسیده - نرسیده  
گونه ی فرمان : برس - مرس  
گونه ی ستاکی : رسیدن - نرسیدن

## ساختواژی پویه یاریگر شدن

گونه ی گزارشی  
(وجه اخباری)

رمن

می شویم - نمی شویم  
می شوید - نمی شوید  
می شوند - نمی شوند

تکین

می شوم - نمی شوم  
می شوی - نمی شوی  
می شود - نمی شود

کنون شایدی - وابسته ای  
(التزامی مضارع)

رمن

بشویم - نشویم  
بشوید - نشوید  
بشوند - نشوند

تکین

بشوم - نشوم  
بشوی - نشوی  
بشود - نشود

گذشته ی پرماط  
(ماضی مطلق)

رمن

شدیم - نشدیم  
شدید - نشدید  
شدند - نشدند

تکین

شدم - نشدم  
شدی - نشدی  
شد - نشد

## گذشته ی پیوستگی (ماضی استمراری)

### تکین

می شدم - نمی شدم  
می شدی - نمی شدی  
می شد - نمی شد

### رمن

می شدیم - نمی شدیم  
می شدید - نمی شدید  
می شدند - نمی شدند

## گذشته ی شایدی - وابسته ای (ماضی التزامی)

### تکین

شده باشم - نشده باشم  
شده باشی - نشده باشی  
شده باشد - نشده باشد

### رمن

شده باشیم - نشده باشیم  
شده باشید - نشده باشید  
شده باشند - نشده باشند

## گذشته ی پی دار (ماضی نقلی)

### تکین

شده ام - نشده ام  
شده ای - نشده ای  
شده است - نشده است

### رمن

شده ایم - نشده ایم  
شده اید - نشده اید  
شده اند - نشده اند

## گذشته ی دور (ماضی نقلی)

### تکین

شده بودم - نشده بودم  
شده بودی - نشده بودی  
شده بود - نشده بود

### رمن

شده بودیم - نشده بودیم  
شده بودید - نشده بودید  
شده بودند - نشده بودند

## آینده (مستقبل)

### تکین

خواهم شد - نخواهم شد  
خواهی شد - نخواهی شد  
خواهد شد - نخواهد شد

### رمن

خواهیم شد - نخواهیم شد  
خواهید شد - نخواهید شد  
خواهند شد - نخواهند شد

گونه ی سامه ای : اگر آن کار درست شد، خواهم آمد. اگر بشود ترا خواهم دید.  
گونه ی ویمندی : شده - نشده.  
گونه ی فرمان : بشو - بشوید - مشو - مشوید  
گونه ی ستاکی : شدن - نشدن

## ساختواژی پویه یاریگر خواستن

### کنون گزارشی (اخباری مضارع)

### تکین

می خواهم - نمی خواهم  
می خواهی - نمی خواهی  
می خواهد - نمی خواهد

### رمن

می خواهیم - نمی خواهیم  
می خواهید - نمی خواهید  
می خواهند - نمی خواهند

### کنون شایدی - وابسته ای (وجه التزامی)

### تکین

بخوام - نخواهم  
بخوایی - نخواهی  
بخواید - نخواهد

### رمن

بخوایم - نخواهیم  
بخواید - نخواهید  
بخوانند - نخواهند

## گشته ی پرمات (ماضی مطلق)

### تکین

خواستم - نحواستم  
خواستی - نحواستی  
خواست - نحواست

### رمن

خواستیم - نحواستیم  
خواستید - نحواستید  
خواستند - نحواستند

## گذشته ی پیوستگی (ماضی استمراری)

### تکین

می خواستم - نمی خواستم  
می خواستی - نمی خواستی  
می خواست - نمی خواست

### رمن

می خواستیم - نمی خواستیم  
می خواستید - نمی خواستید  
می خواستند - نمی خواستند

## گذشته ی شایدی - وابسته ای (ماضی استمراری)

### تکین

خواسته باشم - نخواسته باشم  
خواسته باشی - نخواسته باشی  
خواسته باشد - نخواسته باشد

### رمن

خواسته باشیم - نخواسته باشیم  
خواسته باشید - نخواسته باشید  
خواسته باشند - نخواسته باشند

## گذشته ی پی دار (ماضی نقلی)

### تکین

خواستم ام - نخواستم ام  
خواستی ای - نخواستی ای  
خواستی است - نخواستی است

### رمن

خواستیم ایم - نخواستیم ایم  
خواستید اید - نخواستید اید  
خواستند اند - نخواستند اند

## گذشته ی دور (ماضی بعید)

### تکین

.....  
خواستہ بودم - نخواستہ بودم  
خواستہ بودی - نخواستہ بودی  
خواستہ بود - نخواستہ بود

### آینده (مستقبل)

### رمن

.....  
خواستہ بودیم - نخواستہ بودیم  
خواستہ بودید - نخواستہ بودید  
خواستہ بودند - نخواستہ بودند

### تکین

.....  
خواهم خواست - نخواهم خواست  
خواهی خواست - نخواهی خواست  
خواهد خواست - نخواهد خواست

### رمن

.....  
خواهیم خواست - نخواهیم خواست  
خواهید خواست - نخواهید خواست  
خواهند خواست - نخواهند خواست

گونه ی سامه ای : اگر می خواهی امشب برای شام بیا - اگر دانش بیاموزی در آینده کار خوبی خواهی داشت.  
گونه ی ویمندی (وصفی) : خواسته - نخواستہ.  
گونه ی فرمان : بخواه - مخواه  
گونه ی ستاکی (مصدری) : خواستن - نخواستن.

## ساختواژی پویه یاریگر توانستن

## کنون گزارشی (وجه اخباری مضاع)

### تکین

.....  
می توانم - نمی توانم  
می توانی - نمی توانی  
می تواند - نمی تواند

### رمن

.....  
می توانیم - نمی توانیم  
می توانید - نمی توانید  
می توانند - نمی توانند

## گذشته ی پرمات (ماضی مطلق)

### تکین

توانستم - نتوانستم  
توانستی - نتوانستی  
توانست - نتوانست

## گذشته ی پیوستگی (ماضی استمراری)

### تکین

می توانستم - نمی توانستم  
می توانستی - نمی توانستی  
می توانست - نمی توانست

## گذشته ی شایدی - وابسته ای (ماضی التزامی)

### تکین

توانسته باشم - نتوانسته باشم  
توانسته باشی - نتوانسته باشی  
توانسته باشد - نتوانسته باشد

## گذشته ی پی دار (ماضی نقلی)

### تکین

توانسته ام - نتوانسته ام  
توانسته ای - نتوانسته ای  
توانسته است - نتوانسته است

### رمن

توانستیم - نتوانستیم  
توانستید - نتوانستید  
توانستند - نتوانستند

### رمن

می توانستیم - نمی توانستیم  
می توانستید - نمی توانستید  
می توانستند - نمی توانستند

### رمن

توانسته باشیم - نتوانسته باشیم  
توانسته باشید - نتوانسته باشید  
توانسته باشند - نتوانسته باشند

### رمن

توانسته ایم - نتوانسته ایم  
توانسته اید - نتوانسته اید  
توانسته اند - نتوانسته اند

## گذشته ی دور (ماضی بعید)

### تکین

توانسته بودم - نتوانسته بودم  
توانسته بودی - نتوانسته بودی  
توانسته بود - نتوانسته بود

### آینده (مستقبل)

### رمن

توانسته بودیم - نتوانسته بودیم  
توانسته بودید - نتوانسته بودید  
توانسته بودند - نتوانسته بودند

### تکین

خواهم توانست - نخواهم توانست  
خواهی توانست - نخواهی توانست  
خواهد توانست - نخواهد توانست

### رمن

خواهیم توانست - نخواهیم توانست  
خواهید توانست - نخواهید توانست  
خواهند توانست - نخواهند توانست

گونه ی سامه ای: اگر می توانی از این راه برو - اگر نمی توانند کار نکنند.  
گونه ی ویمندی: توانسته - نتوانسته.  
گونه ی فرمان: بتوان - متوان.  
گونه ی ستاکی: توانستن - نتوانستن.

## پویه بودن - باشیدن

پویه بودن - از پویه های نارسا در زبان پارسی است.

## ساختواژی پویه بودن

### کنون بودن

بُوم  
بُوی  
بُود

### گذشته ی بودن

بودم  
بودی  
بود

بودیم  
بودید  
بودند



پویه نایی : نبود  
پویه نیایش : باد - مباد  
گونه ی ویمندی : بوده  
گونه ی ستاکی : بودن

### ساختواژی پویه باشیدن

#### گذشته ورافتاده

.....	.....
باشیدیم	باشیدم
باشیدید	باشیدی
باشیدند	باشید

#### کنون

.....	.....
باشیم	باشم
باشید	باشی
باشند	باشد

فرمان : باش  
بازداری : مباحش - مباحشید  
پوینده نام : باشنده  
پویه نیایش : باشاد

در گذشته « بُود » را برای زمان کنون و « باشد » و ساخت های آنرا برای آینده بکار می بردند.

## پویه های بهنچار و ناهنچار

**پویه های بهنچار** - در زبان پارسی «فرمان» ریشه ی پویه است، و پویه های بهنچار آنهایی هستند که این ریشه در ستاک آنها یافت شود. چما (یعنی) هر گاه نشان ستاکی را از پایان آنها برداریم، پویه فرمان بجای ماند. مانند: خواندن - بافتن - شکافتن - رسیدن ، که فرمان آنها: **خوان - باف - شکاف و رس می** - باشد.

**پویه های ناهنچار** - آنهایی هستند که فرمان و ریشه فرساختوار (کامل) در ستاک آنها یافته نشود. ونکه دگرگونی هایی پذیرفته باشند. مانند: **سوختن - شتافتن - انداختن** ، که پویه فرمان آنها، **سوز، شتاب و انداز می** باشد.

### پویه های ناهنچار در زبان پارسی

**پویه های ناهنچار** را در زبان پارسی می توان بدینگونه دسته بندی کرد:  
**1** - پویه هایی که ستاک آنها به «استن» پایان پذیرد و پس از زدودن «ستن» پویه فرمان بدست آید.  
مانند: دانستن < دان - توانستن < توان - نگریستن < نگر - مانستن < مان - زیستن < زی - گریستن < گری - یارستن < یار.  
پویه های زیر از این آیین سگرت (مستثنی) هستند.

**جستن** < (جه) ، بجه. **رستن** < (ره) ، بره . **گستن** ، **گسلیدن** < **گسل**. **نشستن** < **نشین**.  
**بستن** < **بندیدن** ، **بند**، **ببند**. **خستن** < **خست**، **بخشت** . **پیوستن** < **پیوند**، **پیوند**.  
**بایستن** < **بایست** ، **بای**، **ببایست** و **رستن** < **روی**.

**2** - ستاک هایی که به «استن» پایان یافته باشند، و پس از زدودن «استن» پویه فرمان بدست آید. مانند: **جستن** < **جوی** ، **بجوی** - **رستن** < **روی** ، **بروی**. **شستن** < **بشوی**.

**3** - ستاک هایی که به «استن» پایان پذیرد، پس از زدودن «استن» پویه فرمان بدست آید. مانند: **آراستن** < **آرا** ، **آرای** - **پیراستن** < **پیرا**، **پیرای**.

از این رده در پویه های زیر «س» به «ه» دگر شود. مانند:  
**کاستن** < **گاه** ، **بگاه** - **خواستن** < **خواه**. ولی «خواستن» به چم «برخواستن» فرمان آن «خیز» چما (یعنی) «برخیز» است.

4- در ستاک هایی که به « اودن» پایان پذیرد، پس از زدودن « اودن» برای ساختن پویه فرمان، وات « آی» بیافزایند. مانند:  
 آزمودن < آزمای - آسودن < آسای - افزودن < افزای - آلودن < آلای - پیمودن < پیمای -  
 ربودن < ربای - سودن < سای - فرمودن < فرمای - نمودن < نمای - ستودن < ستای -  
 اندودن < اندای - سرودن < سرای - آمودن < آمای.  
 پویه های زیر از این آیین سگرتش (مستثنی) هستند.  
 بودن < باش - غودن < بغو (بخواب) - شنودن < شنو (بشنو) - درودن < درو (بدرو) -  
 زنودن < زن - شدن < شو.

5- در ستاک هایی که به «فتن» پایان پذیرد، برای ساختن پویه فرمان ، پس از زدودن «فتن» ، «ب» یا «وب» افزایند. مانند:  
 آشفتن < آشوب - تافتن < تاب - رُفتن < روب - شتافتن < شتاب - فریفتن < فریب - کوفتن <  
 کوب - یافتن < یاب.  
 پویه های زیر از این آیین سگرتش هستند.  
 رفتن < رو - گفتن < گو (بگوی) - گرفتن < گیر - آلفتن < آلفت (بیالفت) - پذیرفتن <  
 پذیر(پذیر) - خفتن < خفت (بخفت) - کافتن < کاو (بکاو) - شکفتن < شکفت (بشکفت) -  
 سفتن < سنب - شکافتن < شکاف.

6- در ستاک هایی که به « شتن» پایان پذیرفته باشند، پس از زدودن آن یک «ر» افزایند.  
 مانند: اوباشتن < اوبار - پنداشتن < پندار (بپندار) - داشتن < دار - گذشتن < گذار -  
 گماشتن < گمار - انگاشتن < انگار - انباشتن < انبار - کاشتن < کار.  
 واژگان زیر از این آیین سگرت (مستثنی) هستند:

رشتن یا ریشتن < ریس - هشتن < هل - نوشتن < نویس - گشتن < گرد.

7- در ستاک هایی که به ( - ختن) پایان پذیرند ، پس از زدودن آن یک «ز» افزایند.  
 افراختن < افرا - افروختن < افروز - آموختن < آموز - آمیختن < آمیز - انداختن < انداز -  
 اندوختن < اندوز - انگیختن < انگیز - آویختن . آویز - باختن < باز (بباز) - بیختن < بیز -  
 پرداختن < پرداز - پرهیختن < پرهیز - ریختن < ریز - ساختن < ساز - سوختن < سوز -  
 گداختن < گداز - گریختن < گریز - نواختن < نواز - دوختن < دوز - گمیختن < گمیز.  
 پویه های زیر از این آیین سگرت (مستثنی) هستند:  
 شناختن < شناس - فروختن < فروش - گسیختن < گسل.

8- در ستاک هایی که به « - ردن» پایان پذیرند، پس از زدودن آن « - ار» افزایند:  
 سپردن < سپار (بسپار) - شمردن < شمار (بشمار) - فشردن < فشار.  
 واژگان زیر، سگرت هستند:  
 مردن < میر (بمیر) - کردن < کن (بکن) - بردن < بر (ببر).

9- در ستاک هایی که به « یدن » پایان پذیرند، پس از زدودن آن « - ین » افزایشند. مانند:  
 آفریدن < آفرین (بیافرین) - چیدن < چین (بچین) - گزیدن < گزین - انجیدن < انجین.  
 واژگان زیر سگرت هستند:  
 شنیدن < شنو - دیدن < بین (ببین) - نویدن (زاریدن) < نو - بالیدن < بال - کامیدن <  
 بکام - گرویدن < بگرو.

10- ستاک هایی که به ( - دن) پایان پذیرد، پس از زدودن آن پویه فرمان سازند. مانند:  
 فرستادن < فرست (بفرست) - افتادن < افت (بیفت) - ایستادن < ایست (بایست) -  
 گشادن < گشای - زادن < زای.  
 در ستاک « دادن » پس از زدودن « دن » یک « ه » افزایشند، مانند :  
 دادن < ده (بده) .  
 واژگان سگرت : ستادن < ستان - زدن < زن - آمدن < آی.

## واژگان ناهنجار در زبان پارسی

### ستاک << فرمان

« آ »

آجیدن < آجین - آختن < آز - آراستن < آرا - آزدن < آزار - آزمودن < آزما - آسودن  
 < آسا - آشفتن < آشوب - آغشتن < آغار - آفریدن < آفرین - آگندن < آگن - آلودن < آلا -  
 آمدن < آما - آمدن < آ - آمودن < آمای - آموختن < آموز - آمیختن < آمیز - آوردن < آور (آور) -  
 آویختن < آویز - آهیختن - آهختن < آهیز.

« ا »

انباشتن < انباز - انداختن < انداز - اندوختن < اندوز - اندودن < اندا (ی) - انگاشتن < انگای -  
 انگیختن < انگیز - ایستادن < ایست - افشردن < افشار - افتادن < افت - افراختن < افراز -  
 افراشتن < افراز - افروختن < افروز - افزودن < افزا.

« ب »

باختن < باز - بخشودن < بخشا - بایستن < بای - بردن < بر - بستن < بند - بودن < باش -  
 بیختن < بیز.

« پ »

پالودن < پالا - پختن < پز - پذیرفتن < پذیر - پرداختن < پرداز - پنداشتن < پندار - پیوستن <  
 پیوند - پیمودن < پیما.

« ت »

تاختن < تاز - تافتن < تاب - توانستن < توان - توختن < توز.

« ج »

جستن < جَه - جستن < جو.

«چ»

چیدن < چین.

«خ»

خفتن < خسب - خواستن < خواه.

«د»

دادن < ده - داشتن < دار - دانستن < دار - درودن < درو - دوختن < دوز - دوختن < دوش - دیدن < بین.

«ر»

ر بودن < ربا - رستن < ره - رشتن < ریس - رفتن < رو - رفتن - روفتن < روب.

«ز»

زدن < زن - زدودن < زدا - زیستن < زی.

«س»

ساختن < ساز - سپردن < سپار - سپوختن < سپوز - ستادن < ستان - ستدن < ستان - ستودن < ستا - سرشتن < سریش - سرودن < سُرَا - سفتن < سنب - سوختن < سوز.

«ش»

شتافتن < شتاب - شدن < شوی - شستن < شوی - شکستن < شکن - شمردن < شمار - شناختن < شناس - شنیدن < شنو - شنفتن < شنو.

«ف»

فراختن < فراز - فرستادن < فرست - فرمودن < فرما(ی) - فروختن < فروش - فریفتن < فریب - فشردن < فشار.

«ک»

کاستن < کاه - کاشتن < کار - کردن < کن - کشتن < کار - کوفتن < کوب.

«گ»

گداختن < گداز - گذاشتن < گذار - گرفتن < گیر - گریستن < گری - گریختن < گریز - گزارستن < گزار - گزیدن < گزین - گسستن < گسل - گسیختن < گسل - گشادن < گشای - گشتن < گرد - گشودن < گشای - گفتن < گوی - گماشتن < گمار.

«ل»

لشتن (لیسیدن) < لیس.

«م»

مردن < میر.

«ن»

نشستن < نشین - نگاشتن < نگار - نگریستن < نگر - نواختن < نواز - نوشتن < نویس - نوشتن (ن.و.ت) < نورد - نمودن < نمای - نهادن < نه.

«ه»

هشتن < هل - هیختن < هیز.

«ی»

یافتن < یاب.

## بخش ششم

### سانواژه

(قید)

**سانواژه** - واژه ایست که به فروزه، پویه یا سانواژه ی دیگر افزوده شود و پرمانه ی (مفهوم) آنها را به زمان، جایگاه، چگونگی و جزآن وابسته سازد. مانند:  
بهرام بسیار زیرک است - فرهاد راست می گوید - این کار بسی خردمندانه است.  
در این فراز ها بسیار، راست و بسی به فروزه، پویه و سانواژه افزوده شده اند و چم آنها را دگرسان کرده اند.

سانواژه بر دو گونه است: **سانواژه ویژه** و **سانواژه ی هنباز**.  
**سانواژه های ویژه** - آنهایی هستند که همیشه سانواژه باشند. مانند: **هنوز** - **هرگز**.  
**سانواژه های هنباز** - آنهایی هستند که افزون بر سانواژه، بگونه فروزه نیز بکار روند. مانند: **خوب**، **بد**، **زشت** و **نیک** و **جزآن**.

سانواژه بردو گونه است: سانواژه ی **تکین** - سانواژه آمیخته .

**سانواژه ی تکین** - آنستکه از فرونواژه (حرف اضافه) ساخته نشده باشد. مانند:  
**خوب** - **راست** - **کج** - **دیر** - **زود**.  
**سانواژه ی آمیخته** - آنستکه از فرونواژه و برگیر (مضاف الیه) آن ساخته شده باشد.  
مانند: **برای خدا** - **با دلی آسوده** - **بخواری**.

### گونه های سانواژه

#### 1- سانواژه ها ی زمان

پیوسته - گاهی - ناگهان - همواره - همیشه - دردم - باز - بازهم - اکنون - کنون - بیهنگام - هنگام - دی - دیر - دیرین - پسین - پیشین - بامدادان - نیمروز - شامگاهان - روز فراخ - زود - بامداد - شام - دوش - دوشینه - روز - شب - نیمه شب - امروز - امشب - فردا - پس فردا - پسین فردا - دیروز - پریر - پرندوش - پریشب - امسال - پارسال - پار - پیرار - وانگهی - هماندم - گاه - بیگاه - گاه گاه - شبانگاه، ناگاه - ایدون - دمادم - شبانه - همیدون - ای بسا - پاسی - بزودی - هیچگاه - همه گاه - گاه گاهی - بارها - بیش - بیشتر.

## 2- سانواژه های جایگاه

پس - پیش - نزد - نزدیک - برابر - چپ - راست - زیر - زیر و زبر - درون - اندرون بیرون - دور - فرا - فرو - اینک - اینجا - آنجا - کجا - هرچا - همه جا - تنها - روبروی - رویاروی - کناره - گرداگرد - روبرو - رویاروی - کناره - پیرامون - ایدر(اینجا) - پایین بالا - روی - توی - فراخ - درازا - چپ - راست - درمیان - فرود - واپس - براست - بچپ - کران در کران.

## 3 - سانواژه های اندازه

چند - چندان - اندک - اندکی - کم - کمی - کمتر - بسیار - بیش - بیشتر - کمابیش - همه پاک - لختی - یکسر - سراسر - برخی - هیچ - پس - جوجو - فراوان - بسا - بسی - پر - افزون - همسنگ - نزدینانه.

## 4- سانواژه های برآوش و پذیرش

(تأکید و ایجاب)

هرآینه - بچشم - آری - بیگمان - ونکه - بی گفتگو - بدرستی - راستی - راستی را بس - بی چند و چون - بی چون و چرا - سخت ، نیز - پاک - درست - ناچار.

## 5- سانواژه های دهندا یا رایه

(ترتیب)

نخست - سرانجام - دسته دسته - یکان یکان - فوج فوج - پیایی - دما دم - دویاره - باز.

## 6- سانواژه های نایش

(نفی)

هیچ - هرگز - نه - نی - نی نی - هیچگاه - بهیچ رو - بهیچ گاه.

## 7 - سانواژه های چگونگی

آهسته - نیک - خوب - آنگونه - درست - بد - بخوبی - خندان - شادان - نالان - تند سواره - پیاده - رایگان - چست و چالاک - خواه و ناخواه - سر بسته - نهفته - خردمندانه - آشکار - پنهان - مردوار - دشوار - تنها - گران - ارزان - لنگ لنگان - افتان و خیزان - آسان - پرسان پرسان - شتابان - رایگان.

## 8- سانواژه های سِگرتش

(استثناء)

جز - مگر - جز که - مگر که - جدا از.

## 9- سانواژه های پرسش

کی - تا کی - تا چند - چرا - چه مایه - برای چه - آیا - مگر - چون - چسان - کدام - چگونه.

## 10- سانواژه های دودلی و گمان

پنداری - گویی - گویا - گمانم - مگر - شاید - افتد - دور نیست.

## 11- سانواژه های سامه

هرگاه - هرزمان .

## 12- سانواژه های چرایی و پرسش

چرا - چون - به چه راین (دلیل) - از پی - از این روی - زیرا - زیراک - به راین - از برای - از آنروی -

## 13- سانواژه های بازگویی

باز - دگر - دیگر - دوباره - دیگر بار - دودیکر - سه دیگر.

## 14- سانواژه های سوگند

بخدا - بجان - خدارا - برای خدا.

## 15- سانواژه های خواسته و آرزو

کاش - کاشکی - ای کاش - آيا بشود - بوکه - به یاری خدا.

## 16- سانواژ های مانستن

اینگونه - همانا - مانا - چنین - چنان - بکردار - برسان - بسان - مانند.

هرگاه به پایان فروزه تکواژ ( - آنه) افزوده شود، سانواژه ی چگونگی و چونی ساخته شود. مانند: دلیر < دلیرانه - بی خرد < بی خردانه - گستاخ < گستاخانه. با افزودن ( وار) به فروزه های که به (آنه) پایان یافته اند سانواژه ی چگونگی سازند. مانند: دیوانه < دیوانه وار - مردانه < مردانه وار - بیگانه < بیگانه وار. گاهی با افزودن (ه - ه) نافرژاییده (نامفوظ) به پایان نام آمیخته سانواژه سازند. مانند: همه ساله - پنج روزه - روزینه.

گاهی با افزودن (ب) به پایان نابسوا نام (اسم معنی) سانواژه سازند. مانند: بآسانی - بدرستی ، بخوبی.



## بخش هفتم

### فزونواژه ها

(حروف اضافه)

فزونواژه ها - تکواژه هایی هستند که به واژگان افزوده شده، پیوند میان دو واژه را نشان دهند و واژه را رساگر یا پوییده ی با میانجی برای فروزه، پویه یا سانواژه ای سازند. مانند:

من به دبستان می روم - کاری برای خود کنید.

فزونواژ های پر کاربرد: ب ، به ، با ، از ، بر ، تا ، در ، را ، اندر ، نزد - نزدیک - بیش ، برای ، بهر ، روی ، زیر ، سوی ، میان ، پی ، جز ، بی چون.

\* ب < بنام خدا. با < باهم رفتیم. از < از راه خراسان. بر < بر پشت اسب نشست. در < جمشید در خانه است. سو < سوی من بنگر. را < او را دیدم. بی < بی تو نمی روم. جز < جز خدا مرا دوستی نیست. پیش < پیش از ما مردمانی بودند. نزدیک < نزدیک خانه یک پارک است. برای < برای خدا کاری کن. تا < از اینجا تا بازار با هم برویم. زیر < زیرمیز را پاک کن.

\* واژگان پیش - رو - زیر - پشت و مانند آنها چون با رساگر همراه باشند، فزونواژه باشد وگرنه سانواژه یا فروزه است. مانند:  
مداد تو پیش من است - دستت را روی میز بگذار - بیا پشت من بنشین.

\* تکواژه های در - بر - اندر هرگاه با ستاک همراه باشند، فزونواژه نباشند، ونکه پیشاوند است. مانند:

در رفتن - در آمدن - برخاستن - اندر شدن.

\* برخی از فزونواژه ها آمیخته بکار روند. مانند:  
از برای - از سوی - در فتاد (مورد) - در باره ی - وابسته به - جز از - در برابر - بجز.

## بخش هشتم

### پیوند واژه ها

(حروف ربط)

**پیوند واژه ها** - تکواژه هایی هستند که دو واژه ، دو گزاره یا دو فراز را بهم پیوند دهند، و آنها بر دو گونه اند : پیوند واژه های تکین - پیوندواژه های آمیخته.

پیوندواژه های تکین: یا - نه - مگر - پس - چون - چه - تا - شاید - اگر - خواه - هم - و - نیز - زیرا - باری - گویا - کاش - پَن (اما) - که.

نمونه: فریدون و کورش با هم رفتند. اگر که دوستان همگان باشی.

پیوندواژه های آمیخته: اگرچه - لادبراین - براین پایه - مبادا - هرچند - چندانکه - زیرا که - همینکه - همانکه - ونکه - چنانچه - چنانکه - تااینکه - زمانیکه - شایدکه - وانگهی.

نمونه: پدرم از رهنوردی رسید همینکه مرا دید در آغوش کشید.

پیوندواژه ی «تا» گاهی فزونواژه است ، مانند روزگار فردوسی تا کنون. و چنانچه پیوندواژه باشد در فتادهای زیر بکار رود.

- سامه (شرط) : تا دانش نیاموزی کامیاب نشوی.
- فرجام : تا ببینیم سرانجام کار چه خواهد بود.
- بنار (سبب) : دلیر باش تا بماند نام نیکت در درازای زمان.

پیوند واژه ی که به چم های زیر بکار رود :

- انگیزه : در خواندن بکوش که در آزمون کامیاب شوی.
- سفرنگ (تفسیر): شنیدم که می گفت.
- کارناگهانی : خوابیده بودیم که ناگهان در زدند.
- اگر : بنده گنهکار چه کند که بخشوده شود.
- از : سخت کوشیدن به که از دیگران یاری خواستن.
- نیایش : گفت که خداوند پدرش را بیمارزد.
- ونکه : نه در بالاترین جایگاه که خورشید جهان است.

پیوندواژه ی «چه» به چم های زیر بکار رود:

- زیرا : هنر بیاموز چه هنرمند هر جا رود ارج بیند.
- پرسش: چه گفتی ؟
- چه اندازه: ( سانواژه است)، مانند: چه باغ سرسبزی.

## بخش نهم

### آواها

آواها - واژه ها و سخنانی است که ستایش - شگفتی - شادی - ترس - رنج - بیم و امید را می رساند و نشان دهنده چگونگی روانی و واکنش است.

- در ستایش : به به - آفرین - زه - زه زه ، خوب - بنام ایزد - چه نیکو - شادباش!
- در شگفتی : وه - خوشا - شگفتا - چه خوب - خدای بزرگ - چه هنگامه !
- در افسوس : افسوس - دریغ - وای - آوخ - اوف - آخ - دریغا - دردا - داد - فریاد!
- در بانگ : ای - ایا - هان - آها - آهای - هی - هله - هین - با « الف » شها - یارا!
- در هشدار دادن و پرهیزاندن : زینهار - زنهار - مبادا - پرهیز!
- در امید و آرزو : ای کاش - کاش - کاشکی !
- گاهی آواها والوچش (تقلید) جانوران و سداى زاستار (طبیعت) است. مانند:
  - چه چه بلبل - جیک جیک گنجشک - هاپ هاپ سگ - میومیوی گربه - خش خش برگها
  - غلغل : آب که می جوشد - کیش کیش : برای مرغان - جرنج جرنج : پول خرد -
  - دنگ دنگ : سداى زنگ - کاغ کاغ : آوای زاغ - چاوچاو : پرندگان - چکاچک : شمشیر -
  - شاپ شاپ و شپ شپ : آوای پیکان و تیرهایی که پیاپی اندازند!

\* آواها گاهی آمیخته باشند:

بدبخت - بیچاره - خدارا - خدانکناد - بنام ایزد - بی پیر - پناه بر خدا - خدا بیامرز -  
خدا نخواستہ.

## نشانه گذاری

**نشانه گذاری** - نشانی است برای خوانش آسانتر و اندریافت بهتر. در پارسی نشانه گذاری همان نشانه هایی است که در زبان های انگلیسی و فرانسه ای بکار می رود.  
\* **تیل**، نشان ایستایی و پایان فراز است. نمونه: آموزگار به آموزگاه آمد.

\* **نشان پرسش** (?) را پس از یک فراز پرسشی می گذارند. نمونه: نیبگ را خواندی؟ آیا از پدرتان نامه ای دریافت کرده اید؟

\* **نشان شگفتی** (!) را پس از فرازی که نمایانگر شگفتی یا شوخی باشد، گذارند. نمونه: به به! آفرین! اینهم شد کار! شگفتا!

\* **بند یا** (ویرگول) نشانه ی بازه ای (فاصله) بسیار کوتاه میان چندین واژه و یا فراز است. نمونه: زمین، ماه، ستارگان و خورشید همه در گردشند.  
- میان دو واژه فرجامین «و» گذارند.  
- گاهی پیس از پیوندواژه ی «واو» بند گذارند. نمونه: ابر، و باد، و مه، و خورشید، و سپهر در کارند.

\* **تیل - ویرگول** (نقطه - ویرگول) (!) نشان درنگ است، ولی این درنگ کمی بیش از (،) و ویرگول یا (کاما) است. این نشانه میان دو فراز آمیخته بکار می رود، به سامه اینکه این دو فراز با پیوندواژه بهم وابسته نباشند. نمونه:  
نسک را برداشت و بکنار جوی نشست؛ با این روی هنوز جاور (حال) خواندن نداشت.

\* **دو تیل** (:)، نشانی است که فراز پس از خود را باز نمود و گزارش کند، و برای نمایاندن پیوستگی میان دو نیم فراز که با هم یک فراز سازند. و در فتادهای (موارد) زیر بکار رود. نمونه:

1- مغولان هفتصد هزار مردم نیشابور را کشتند: این خود می نمایند که چه ددانی بوده - اند!

2- برای جدا ساختن فراز اسپوری (کاملی) از فراز دیگر و رسا گرداندن چم آن. نمونه:  
**فریدون را سه پسر بود: ایرج و سلم و تور.**

3- پیش از گفتاری که از دیگران نوشته باشند، نمونه: **فردوسی فرماید:**  
توانا بود هر که دانا بود / بدانش دل پیر برنا بود

\* **نشان بازگفت** « » ، این نشان هنگامی بکار رود که گفته ی دیگران را بازگویند،  
مانند:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد      که رحمت بر آن تربت پاک باد:

« میازار موری که دانه کش است      که جان دارد و جان شیرین خوش است»

\* **تیره** (خط فاصله)(-) ، این نشان برای جدا کردن فrazهایی بکار می رود که از نگرش گویاییک (منطقی) و ساختمانی ناوابسته اند، و همچنین در فrazه‌های واخواهی این نشان را می گذارند. نمونه:

اگر کشتی ناپدید شود - که خدا چنین نخواهد! - کار آن مرد ساخته است.

\* **تیره** ، بجای «تا» میان دو شماره یا دو واژه گذارده می شود. نمونه:

رویه 7 - 2 - 5 ، اتوبوس تهران - تبریز.

در فrazه‌هایی که تا پایان رج جای نگیرد ونیمه ی واژه ناچار در رج دیگر نوشته شود، (-) تیره می گذارند و واژه را در رج سپسین نویسند.

\* **دو کمان** ( ) یا پرانتز، هنگامی که واژه یی برای واوشت(توضیح) نویسند. نمونه:

چند بار بگویم که ( واوشت این واژه روشن است).

\* **چنگک** [ ] ، هنگامی که گزاره یی یا نوشته یی را بازگو می کنند که از پایه بخشی از آن افتاده است و آنرا از خود برآن می افزایند یا بخواهند واوشت بیشتری بدهند ، آن نوشتار را در چنگک [ ] گذارند. نمونه :

« اینها [جویندگان زر] از هیچ دد منشی باک نداشتند».

\* **چندین تیل (...)** نشان آنستکه، در بازگفت یک نوشتار چندین واژه و یا بخشی از نوشتار یا گفتاری که بازگفت آن هنایش مهندی در اندریافت نداشته، در آغاز و یا پایان گفتاورد، زدوده شده است.

# زبان‌شناسی

## آیین فرازبندی در زبان پارسی

زبان‌شناسی - دانشی است که آیین فرازبندی و بر بستگی واژگان را در آمیزش با یکدیگر می آموزاند.

**نهاد** ی (موضوع) زبان‌شناسی در زبان پارسی فراز و گفتار است.

هرگاه چند واژه با یکدیگر آمیزد و باز نمود داوری یا آرمانی را در باره ی کسی و یا چیزی نماید، آنرا فراز گویند. چنانکه گوئیم «سهراب خوش رفتار است» داوری به خوش رفتار بودن سهراب می کنیم و شنونده را از آرمان خود می آگاهانیم.

براین پایه فراز از آمیزه ی پویه ، پوینده و پوینده، یا نهاد (مسندالیه) و گزاره (مسند) ساخته شود، و آن بر دو گونه است: **فراز پویه ای - فراز نامی.**

**فراز پویه ای - آنستکه از پویه ، پوینده و پوینده ساخته شود، بگفته ی دیگر واژه ی پیوند «است» در آن نباشد. نمونه:**

«یکشب به زمان گذشته می اندیشیدم و اندوهگین از زمان برباد رفته ، وپشیمان از گزینش دوری با خویشان و بستگان».

فرازی که یک پویه داشته باشد، فراز ساده نامند.

**\* فراز نامی - از نهاد، گزاره و پیوند دهنده ساخته شود. مانند:**  
درخانه اگر کس است یک سخن بس است.

**\* فراز اُسپور - فراز ساده یی است که چم آن بؤنده باشد و شنونده چشم براه پایان فراز نماند، و آن یا هایی (مثبت) است یا نایی (منفی). مانند:**

اگر هایی باشد : **دانا بهر کاری توانا است.**

اگر نایی باشد: **رشکوند به آرمان نمی رسد.**

**\* فراز نارسا - هر فراز ساده که چم آن بؤنده (کامل) نباشد، فراز نارسا (ناقص) خوانده می - شود، و اگر دو فراز نارسا بهم آمیزند فراز را آمیخته نامند و چم یکدیگر را بونده سازند.**

هر فراز آمیخته، دارای یک فراز ساده که پایه ی فراز است و خواست گوینده، باز نمود چم آنست، و آنرا فراز پایه نامند. یک یا چند فراز دیگر برای رساگردانیدن فراز پایه می - آید که آن فراز پیرو خوانده می شود.

در فراز نارسا که آمیخته بی از فراز پایه و پیرو است، شنونده چشم براه شنیدن هماد فراز است. مانند: به برادرم نوشتم که نسک گیتاشناسی اش را برایم بفرستد. در این فراز «به برادرم نوشتم» فراز نارسا یا پایه، و فراز «که نسک گیتاشناسی اش را برایم بفرستد» فراز رساگر یا پیرو است که به یاری «که ی» پیوند به فراز نخستین پیوسته است. نمونه ی دیگر: زمانی که تو در پاریس بودی من در تهران بودم. که آرمان گوینده «در تهران بودن» اوست. فراز پیرو بیشتر با «که ی پیوند» یا واژگان آمیخته با آن به فراز پایه پیوندد. نمونه: می گمانم که رسیده باشد. شنیدم که او خواهد آمد.

### فراز یا گزارشی است یا سخن نگاری.

**فراز گزارشی** - آنست که آرمان را بگونه ی نیودش (خبر) باز نماید، و در آن شایش راست بودن و یا راست نبودن رود. مانند: پدرم از رهنوردی آمد. فردا به آموزگاه می روم. فرزا گزارشی یا هایی است و یا نایی. مانند: انوشیروان پادشاهی دادگر بود - دروغگو رستگار نشود.

**فراز سخن نگاری** (انشایی) آنست که در آن گمان راست بودن یا نبودن نرود و آرمان را بگونه ی: **فرمان - بازداری (نه) - پرسش - آرزو داشتن - شگفتی و نیایش** باز نماید.

**فرمان** : آموزه (درس) خود را بخوان. در فراز فرمان همواره نهاد زدوده شده است.  
**بازداری** : بدروغگو اوستام (اعتماد) نکن.  
**پرسش** : فراز پرسش را نیاز به پاسخ است. مانند: آیا نهار خورده اید؟  
**آرزو داشتن** : کاش جوانی برمی گشت!  
**شگفتی** : چه روز خوبی!  
**نیایش** : خدا پدرت را بیامرزد.

**است و هست** - این دو واژه از نگرش ریشه و چم بنیادین یکی هستند. ناهمگونی بیشتر از نگرش روش گفتن و باز نمود است و نه از نگرش دستور زبان. نکته اینست که واژه «**هست**» در سنجش با «**است**» بر اوشی (تأکیدی) به همراه دارد. نمونه: چنانکه بگوییم «آیا هوا روشن است»؟ پاسخ نایی آن «نه، هوا تاریک است». ولی اگر بگوییم «آیا هوا روشن هست»؟ پاسخ نایی آن «نه، هوا روشن نیست». پس **هست** هم مانند **است** پیوند را می رساند.  
**فراز پویه ای** (فعلی) - آنستکه فراز دارای **پویه و پوینده** باشد، بدینگونه که گزاره (مسند) جای پویه و پیوندواژه را می گیرید، مانند: **بیژن نشست - فریدون دانا است**.

**فراز نامی** (اسمی) - هرگاه فراز دارای نهاد، گزاره و پیوند باشد، آنرا **فراز نامی** نامند. مانند: **آسمان روشن است**.



## بخش پیشاوندها - پساوندها

### پیشاوندها

پیشاوندها و پساوندها - تکواژگان تکین یا آمیخته ای هستند که به آغاز یا پایان برخی واژگان افزوده می شوند و چم آنها را دگر می سازند.

پیشاوندها - در آغاز برخی واژگان افزوده می شوند، مانند:

« آ »

- این پیشاوند در پارسی باستان به چم رسیدن یا پدیدار شدن و بودن در جایی بوده است و در برخی پویه های پارسی هنوز زنده است. مانند:

آ - مدن ، آ - راستن ، آ - رامیدن ، آ - وردن ، آ - سودن.

پیشاوند « آ » گاهی بگونه ی میانجی در برخی واژه ها دیده شود. مانند:

لبالب : ( لب آ لب ) - دستاسنگ ( فلاخن ) دیده شود.

آل : سرخ نیمرنگ - آلاله ( در زبان ترکی هم آمده است ).

آگونه : از آل ( سرخ ) و گونه ، به چم غازه.

آ - نشان نایی است ، آکندن ( پرکردن ) ≠ کندن . آهو ( آک - ناخوب ) ≠ هو ( خوب ).

« ا »

ا - افروختن - افکندن - افسوس - افسردن - افگانه.

ان - انوشه: بیمرگ - انوشیروان : روان بیمرگ - انیران : بیگانه.

انوش دارو - نوش دارو : داروی بیمرگی ) ، پادزهر.

ان آین : ناهنجار - نه به آیین .

اندر - در: اندرآمدن - درآمدن.

اندر شدن: درشدن. اندریافتن: دریافتن ، اندربایست: بایا. اندرخور : درخور ( سزاوار ).

اندروای : آویزان ( وای = هوا = پناد ).

اوپه < پ : پگاه: سپیده دم ، پدید: پیدا ، آشکار.

اوز < ز: زنودن ، زنوییدن : ناله کردن ، زوزه کشیدن، زدودن ، ازدودن: پاک کردن.

او و آف : افتادن ، اوباشتن، اوباردن

## «ب»

این پیشاوند در پویه برای براوش (تأکید) و در نام برای ساختن فروزه بکار رود. مانند: بخور، بجنب، بزن، بگیر، بچاپ. در نام‌ها: بخود، به بیم، بهوش، بشکوه، بداشتن (دنباله داشتن)، باندام (زیبنده) بستوه، بخرد.

با: این پیشاوند برای همراهی و ستوده شدن است. باخرد، باهنر، باندریافت.

باز: این پیشاوند بر سر پویه آید و چند چم دارد:

- کاری که در دنبال کار دیگری انجام گرفته باشد. مانند: رفت و باز آمد، برد و باز - فرستاد، بازگرفت، باز خرید، باز گفت، باز دانستن (باز شناختن).  
- کاری که پی در پی انجام گیرد، مانند: سرای را بازدید کرد، از کنه‌کار بازخواست کرد.

- باز به چم: پس، بر، دربر، دار، مانند: مرا از کار باز داشت، از گفته‌ی خود باز ایستاد، بچه را از شیر باز گرفت، از رفتن سرباز زد، بازداشتن.  
باز، برای کاری که دوباره انجام گرفته باشد، مانند: بازنگریستن، بازجستن.

بر: پیشاوند بر با پویه بکار رود، مانند: برداشتن، برگرفتن، برآمدن، برآوردن، برشدن، برشکستن، بردمیدن، برکندن، برآغالیدن، برانگیختن، برآهیختن، برآهنجیدن، برگاشتن، بر - کشیدن، برگردانیدن، برچیدن، برگزیدن، برآشفتن، برانداختن، برخاستن، برخوردارن (به)، برداشت، برخوردار.

بر- گاهی نام باشد و به چم سینه است، مانند: او را در برگرفت.

- گاهی فروزه است، مانند: جایگاه برتر یافت - به بهشت برین شتافت.

- گاهی فزونواژه است، مانند: شاه بر تخت نشست.

- گاهی به چم پتار (پ) (علیه) است، مانند: براوشوریدندن، برمن خرده گرفت.

- گاهی به چم پاسخگو باشد، مانند: این برمن است که وام تو را بپردازم.

بی - پیشاوند نایش (نفی) است، مانند: بی گمان، بی بیم، بی گناه، بیکار، بی - خویش، بی دل، بی گاه، بی کس، بی اندام (بی ریخت).

بیرون - هرگاه با پویه بکار رود پیشاوند وکاهیده آن برون است. مانند:

بیرون آمدن - بیرون کردن - بیرون آوردن - بیرون بردن.

بن - پیشاوند جایگاه، مانند: بنیاد، بنیاد.

## «پ»

این پیشاوند در پارسی باستان به چم پیش آمدن است، و در پارسی بدینگونه بکار رود. پاد: پادشاه، پا: پاداش، پاداشن، پازهر، پد: پذیرفتن، پژ: پژمردن، پی: پیمودن - پیمان، پیش: پیشیمان.

پرا- این پیشاوند در پارسی باستان به چم همراه بردن است، و در پارسی به «پَر» دگر

شده است. مانند: پرداختن، پراکندن.

**پر** - از پیشاوندهای بسیاری و انبوهی است و بیشتر بر سر نام درآید. مانند: پرخرد، پرگهر، پرهنر، پرمايه، پراپر، پراشوب، پرمه (بدر)، پرخواب، پرپشت.  
**پس** - پس انداز، پس مانده، پساچین، پسا دست، پس افتاده، پس شام.  
**پیش** - با نام و پویه هر دو درآمیزد، مانند: پیش آمدن، پیش افتادن، پیش آوردن، پیش - کشیدن، پیش بردن، پیش گرفتن، پیشکام، پیشکش، پیشکار، پیشخوان، پیشخور، پیشرفت.

### «خ»

**خر** - درپارسی نام جانوری است. چون پیشاوند به چم «بزرگ» است، مانند: خرپشته، خربواژ، خرچنگ، خرسنگ (صخره)، خرگاه، خرکمان، خرنای، خرمگس، خرگوش.

### «د»

**در** - پیشوند در: درآموختن، درآوردن، دررسیدن، در رفتن، درگذشتن، درگرفتن، در - ماندن، درکردن، درساختن، دریافتن، درکشیدن، دریازیدن (آهنگ کردن)، درگیر، درآمد.

**دژ** - **دش**: این دو پیشاوند از یک ریشه اند و به چم بد، زشت و بدنهاد بکار رفته اند. مانند: دژخیم، دژخوی، دشخوی، دش خدایی و دژخدایی (بی نظمی). دژم، دژکام، دش آگاه، (نادان، بداندیش)، دشکام، دشنام، دشوار، دشمن، دشپاد، دژآلود، دژبرو (بدخوی)، دشویر (بدحافظه)، دش گوشن، دشخت (بدقول)، دژآهنگ (بدخواه).

### «س»

**سر** - مانند: سراسیمه، سرآغاز، سرانجام، سرباز، سربلند، سرپنجه، سرچشمه.

### «ف»

**فر** - به چم پیش، بسوی: فرمان، فرهنگ، فرسوده، فرپرک، فرواز.

**فرا** - این پیشاوند به چم «فراز» است، در زبان پهلوی دیده نمی شود، و از ویژگی های پارسی دری است. مانند: فرا آمدن، فرا افکندن، فرا گرفتن، فراهم کردن، فرارفتن، فرا - رسیدن، فراگفت آمدن (بسر سخن باز شدن)، فرامایه، فراخور، فرادست.  
**فراز** - این پیشاوند پیش رفتن به بالا رفتن را می رساند. مانند: فراز آوردن، فراز کردن، (بستن)، فراز آمدن، فراز دادن.

**فرو**، **فرود** - این دو پیشاوند از یک ریشه و به چم پایین است. مانند: فرو شدن، فرو - رفتن، فرو گذاشتن، فرو بردن، فرو نشستن، فروتن، فرو داشت، فرومایه، فروکوفتن، فروایستادن، فرومولیدن (پس کشیدن)، فرودآمدن.

### «ک»

**کم** - پیشاوند کمی و کاستی است، مانند: کم زور، کم مایه، کم آروین.  
**کد** - به چم ده و خانه و گاهی پیشاوند است. مانند: کدبانو، کدخدا، کدیور.

«ن»

ن - پیشاوند به چم فرود و پایین است، مانند: نهادن، نشستن، نمودن، نوشتن،  
نوردیدن.

نا - پیشاوند نایش (نفی) و گاهی فروزه شدن است. مانند: نافرمان، ناکرده، نامهربان،  
نابود، ناچار، ناامید، ناشناس، ناپسند، نارس، ناکس، نامرد، نادان، ناهموار، نارو،  
نابوسیده (غیر منتظره).

نره - نشان نرینه بودن، و پیشاوند گزافه است. مانند: نره خر، نره غول، نره گدا.

«و»

وا - این پیشاوند به چم باز است و برسر پویه درآید. مانند: واگردن (بازکردن)،  
واگردن (پهن کردن خمیر نان)، واچیدن (بازچیدن)، واخوردن، وارسی، واگیر، واداشتن،  
وادید (پدید)، وازدن، واپس.

ور - این پیشاوند همان «پر» است. مانند: ورنانداز (برانداز)، ورافتادن، ورپریدن،  
ورجستن، ورفتن، ورشکستن، ورمال، وردست.

وی VI به «گ» پارسی دگر شده است. مانند: گزیدن، گذشتن، گذاشتن، گریختن،  
گداختن، گشادن، کسستن، گماشتن، گمیختن، گمان، گوا (گواه)، گناه.

«ه»

ها - این پیشاوند بسیار کمیاب است، مانند: هاگیر، هاده، هارو (بگیر، بده، برو).

هم - این پیشاوند بیشتر به «ان» در زبان پارسی آمده است. مانند: انباشتن، انگاشتن،  
انجمن، اندام، انباز، انبودن (بربالای هم چیدن).

هم - همچنین به چم (با، همراهی، یکجا)، باشد، مانند: هم آواز، همکار، همتا، همتک،  
همسایه، همزاد، همساز، همراه، هموار، همشیره، همشکم (دوقلو)، همبوی، همبر، هم -  
آورد، همشهری، هم پدر، هم میهن، همپرسگی، هم پستی، هم بستر، همباز، همدل،  
همدست، هم دبستان.

هو Hu - این پیشاوند به چم خوب است و در زبان پارسی به (خ) دگر شده. مانند:

خرم، خجسته، خجیر.

گاهی بگونه ی بنیادین بکار رفته است. مانند:

هنر، هژیر، هوبخت (خوشبخت)، هونامی (خوشنامی)، هوپره (نیکو رفتار).

## پساوندها

پساوند «آ» برچند گونه است:

- الف بانگ : شها، شهریارا، بزرگا، یارا، خدایا.
- الف شگفتی: خوشا، خرما، بسا.
- نشان مانستگی در پایان پویه فرمان: بینا، گویا، شنوا، رسا، زیبا، تخشا (سخت کوش).
- الفی که فروزه را به نام دگر می سازد: گرم: گرما، فراخ: فراخا، پهن: پهنا.
- الف نیایش: مبادا، بماندا، بشودا.
- آب، به چم آبادی و شهر: خنداب، تلخاب، گرماب، اندراب، فاریاب.
- آک، پسوند نشان پذیری : سوزاک، پوشاک، خوراک، فژاک، مفاک.
- آسا، پسوند همانندی و برای ساختن فروزه از نام بکار رود: شیر آسا، پلنگ آسا، پیل آسا، مهر آسا.
- آل : چنگال، دنبال، کوپال، ریچال، گودال.
- آن نشان فروزه ی چکونگی است. مانند: نالان، گریان، گذران، لرزان، دوان، دمان، گریزان، خندان، ارزان، گنجان (از گنجیدن).
- گاهی در پایان سانواژه ی زمان: شامگاهان، بامدادان، بهاران.
- آنه پساوندهمانندی و کارایی: خردمندانه، شاهانه، دیوانه، بزرگانه.
- انه (ا.ن) Ana این پساونده در پارسی به «ان = An» دگر شده است، مانند: روزن، انجمن، میهن، گردن، ریمن، دژن، خلن، سوزن، روشن، چمن.
- اند و انده بیشتر کار فروزه ی پویندگی را انجام می دهد. مانند: پرنده، پرنده، چرنده، چرنده، بنده، گزنده، زننده.
- در پارسی ساخته اند: غمنده، شرمنده، فرخنده، زیبنده.
- اندر، پساونده نشان پذیری، مانند: مادراندر، ماداندر، پدراندر، پداندر، خواهراندر، برادر اندر (به چم نامادری، ناپدیری، خواهر ناتنی و جزآن).
- او، این پساونده گزاف در آکی است، مانند: اخمو، ترسو، خپلو، جرو، ریشو، جینو، رمو، شکمو، غرغرو، کرمو. برای کوچک کردن: یارو، پسرو.
- ایر، پسوند نشان پذیری : دلیر، نبیر، نبیره
- ایزه، نشان کهاندن، مانند: پاکیزه، دوشیزه، کولیزه (کولیچه).
- ایشن، این پساونده در پارسی به «ش» دگر گردد و در پایان ریشه ی پویه درآید و از ان ستاک سازد.. مانند: توانش، بینش، کنش، افزایش، نکوشش، پوشش، بخشش، دانش، رامش، انبارش (از ریشه ی انبار)، نازش، پردازش، واژه ی پاداشن به چم پاداش در پهلوی هنوز کاربرد دارد.
- این - پساونده پیوستگی و فروزه پذیری، مانند: زم < زمین، نگار < نگارین، سیم < سیمین، زر < زرین، سرو < سروین، دار (چوب) < دارین، نمکین، پارین، رشکین، برین، پیشین، پسین، نخستین.

گاهی به پایان این پساوند « های » نافرژایش افزایش دهند. مانند: نرینه، پسرینه، پارینه، مادینه، راستینه، پیشینه، دیرینه.

## با -

- با : به چم آش است، مانند: ماست با، کدوبا، ناربا، غوره با، سگبا (سرکه)، شوربا، جوجه با، کشک با.
- بار : این پساوند به جایگاه و کشورهایی که درکناره دریا و رود هستند پیوندد. مانند: هندویار (هندوستان)، رودبار، دریابار، جویبار، مالابار (کناره ی مالایا).
- بار : همچنین پساوند بازگویی است، مانند: یک بار، دو بار، سد بار، گاهی یکباره، سدباره گویند. واژگان دیگر: شکر بار، گوهر بار، پربار، سربار.
- باره : پساوند کامجویی و وَرَن (شہوت) است، مانند: روسپی باره، زنباره، غلام باره، و یا < جامه باره، سخن باره.
- باز: نیرنگباز، بندباز، گنجفه باز (قمار باز) آس باز.
- بان : پساوند پاسداری و نگهبانی است، مانند: پاسبان، نگهبان، غلتبان، میزبان، باغبان، شهربان، زندان بان، ستوربان، دشتبان، مهربان، دیده بان، ساریبان، شتر بان.
- بر: پساوند پویندگی است، مانند: پیامبر، رنجبر.
- بد : در پهلوی پت، پساوند پاسداری، مانند: موبد، سپاهبد، باربد، هیربد.
- بن: پساوند بیخ و پایه، مانند: گلبن، لادبن (پایه دیوار)، کدوبن، خرما بن، بیدبن.
- بیل: پساوند جایگاه و شهر، مانند: اردبیل، سعذبیل (نزدیک تفریس)، اندبیل، زوویل (در همدان)، سنبل، دبیل، هرزویل.

## تا

- تا: پساوند اندازه است، مانند: یکتا، دوتا، هفتا، ده تا، سدتا.
- تار، ایدار، دار : که در پایه از پساوندهای پویندگی است، مانند: فریفتار، رستار، دادار، خواستار، فروختار (فروشنده).
- این پساوند در پارسی گاهی به چم پویندگی و گاهی به چم پویندگی و ستاکی نیز آمده است. مانند: گرفتار (گرفته شده)، کشتار، مردار، رستار، گفتار، نمودار، دیدار، پدیدار.
- توز: از ستاک توختن، پساوند پویندگی است، مانند: کینه توز.

## خان

- خان: این پساوند کاهیده خانه است، مانند: گرم خوان، شترخان، هفتخوان.
- خانه: این پساوند خود واژه ای ناوابسته است و به پایان نام افزایش دهند، مانند: مهمانخانه، نوانخانه، سرباز خانه، میخانه، نسکخانه، رودخانه.
- خن : این پساوند نادر است، مانند: گلخن، وخن، بادخن (بادگیر).

## د

- دان : این پساوند چم گنجایش دارد، مانند: آبدان، چایدان، بوی دان، جامه دان، استودان (جای استخوان: گورستان)، آتشدان، قلمدان، زهدان، شکر دان، نمکدان، سرمه دان.

- دیس: به چم ریخت، ریختارو پساوند همانندی است، مانند: تندیس، مردم دیس، شب‌دیس، خوردیس (خور: آفتاب)، فرخ‌دیس.

## ر

- رم: پساوند جایگاه، مانند: تارم، گهرام، سمیرم (جای سرد).  
- ران: پساوند جایگاه، مانند: شمیران، (جای سرد) تهران (جای گرم)، کهران (گرمسیر)، سنجران، سگران، مادران.

## ز

- زار: پساوند جایگاه، مانند: گلزار، کارزار، لاله زار، هندوزار، آتش زار، سبزه زار، چمن زار، مرغزار.

## س

- سار: پساوند همانندی مانند: گرگسار، سگسار، گاوسار، سبکسار، شرمسار، پادسار، سبکسار.  
- سار: جایگاه، مانند: کوهسار، مشکسار، چاهسار، شاخسار، چشمه سار، نمکسار، رخسار، ریگسار.  
- سان: پساوند همانندی، مانند: بیرسان، شیرسان، گرگ سان، یکسان (مانند یک).  
- سان: مکان، مانند: شارسان، خارسان، کارسان (کارخانه).  
- ست، شت: پساوند برترین، مانند: مهست، نخست، بهشت.  
- ستان: پساوند جای و کشور، مانند: لالستان، گلستان، بوستان، ریگستان، دبستان، کوهستان، شهرستان، بهارستان، ترکستان، تیرستان، افغانستان، هندوستان، تاکستان، نارنجستان، نخلستان، دبیرستان، شکرستان، گورستان.  
این پساوند برای زمان: تابستان، زمستان.  
- سرا: به چم خانه و کاخ و گاهی برای پساوند جای، مانند: کاروانسرا، بستان سرا، مهمان سرا، دانشرا.  
- سیر: گرمسیر، سردسیر.

## ف

- فام: که وام و پام نیز گویند، به چم رنگ و پساوند همانندی است. مانند: مشکفام، گلفام، سپیدفام، سیاه فام، پیروزه فام.

## ک

- ک: پسوند کھاندن است، مانند: مردک، اسبک، چوبک، اندک، شیرینک، میخک، اروسک (عروس پارسی است)، چشمک، چهرک، مرفک، مردمک، بدک، خوبک.  
- کار: پسوند پویندگی است. مانند: ستمکار، بزھکار، بدکار، زیانکار، گناهکار، فریبکار، درستکار، شیوه کار.  
- کان: پساوند جای است، مانند: اندکان، اردکان، زرکان، تویسرکان.

- کش: از ستاک کشیدن پساوند بستگی و زاب پذیری است، مانند: دستکش، پیشکش، دودکش، ناوکش.
- کده: به چم خانه و پساوند جای، مانند: بتکده، دهکده، آتشکده، هنرکده، دانشکده، روغن کده، مریم کده، میکده، مهمانکده.
- کی: در گویش مردمی بسان سناوژه و زاب بکار رود. مانند: یواشکی، دزدکی، دروغکی، دزدکی، راستکی، پسکی.

## گ

- گار: مانند: آموزگار، آمرزگار، پروردگار، کردگار.
- گان: پساوند بستگی و زاب پذیری، مانند: گروگان، بازرگان، دهگان، مهرگان، رایگان، شایگان.
- برای جای و جایگاه: گلپایگان، گرگان، سمنگان، زنگان.
- گاه - گه: پساوند جای و زمان، مانند: پالایشگاه، دانشگاه، ارایشگاه، جایگاه، شامگاه، پیگاه، چاشتگاه، پایگاه.
- گر: پساوند پیشه و کار، مانند: کارگر، آرایشگر، رفوگر، خنیاگر، دروگر، درودگر، کفشگر، پالانگر، زرگر، مویگر.
- گون: پساوند رنگ، چگونگی و فروزه است، مانند: لاله گون، آدرگون، آبگون، نیلگون، زرگون.
- گین، آگین: پساوند زاب پذیری است، مانند: خشمگین، اندوهگین، سهمگین، بیمگین، و؛ گهرآگین، زهرآگین.

## ل

- لا: پساوند بسیاری، مانند: دولا، چهارلا، ده لا، هزار لا.
- لاخ: پساوند جای، به چم جای خشن و ناهموار، مانند: سنگلاخ، دیولاخ، رودلاخ، نمک - لاخ، هندولاخ، کلوخ لاخ، آتش لاخ، نشیب لاخ.
- لان: پساوند جای، مانند: نمکلان، شیرلان، سولان، مارالان، اردلان.
- له: پساوند کهندن، مانند: مردله، مشکوله، داسخاله، داسغاله (داس کوچک).

## م

- م: در گویش هروی نشان نام ستاک است، مانند: تشنامار (تشنگی)، گشنامار (گرسنگی)، خشکامار (خشکی).
- مان: این پساوند چند چم دارد:
  - 1- از پویه مانستن، به چم «مانند» بودن، مانند: آسمان (مانند سنگ)، شیرمان.
  - 2- از «منه» به چم اندیشیدن، که منش هم از آن ریشه است، مانند: شادمان، پشیمان، پژمان، آرمان، نریمان.
  - 3- به چم بستگی، مانند: دودمان، خانمان، کشتمان، ریسمان.
  - 4- سازنده نام، مانند: سازمان، زایمان.
  - 5- سازنده بساوانام (اسم ذات) از ستاک کاهیده، مانند: ساختمان، ریختمان.
- مند: پساوند داشتاری (مالکیت) است، مانند: خردمند، هنرمند، سودمند، ارجمند، دانشمند،



آزمند، مستمند، گله مند.

این پساوند بگونه ی «اومند» نیز آمده است، مانند: تنومند، برومند، دانشومند، فرهومند، ویراومندی (فراست).

## ن

- نا: برای ساختن نابساونام (اسم معنی) از فروزه بکار رود، مانند: تنگنا، فراخنا، درازنا، تیزنا.

- ناک: پسوند وابستگی و فروز پذیری است، مانند: خشمناک، دردناک، ترسناک، شرمناک، آسیناک، هولناک، ریمناک.

## و

- وا: پسوند جای است، مانند: گیلوا، لیلوا، مردوا، ماروا، مندوا (در تبریز).

- ون: پسوند زاب پذیری و همانندی است، مانند: سترون، نارون.

- وار، واره: با «ور» از یک ریشه و پساوند زاب پذیری و همانندی است. مانند: شلوار، هشیوار، گوشوار، گوشواره، دستواره، راهوار، سبزوار، امیدوار، دیوانه وار، بزرگوار. گاهی وار به چم «بار» است، مانند: خروار (خربار)، پیلوار (پیل بار).

- ور: این پساوند سازنده ی فروزه ی داشتاری و دگر کردن نام به فروزه است. مانند: هنرور، جنگاور، بختاور، داور، آزور، کینه ور، دانشور، دلاور، شناور، تکاور. این پساوند در پیوند با برخی نام ها به «اور» دگر می شود، مانند: رنجور، گنجور، مزدور، دستور، دیجور، بختور.

- وش - فش - پیش: از پساوندهای همانندی است، مانند: شاه وش، سرو فش، سرووش، ماه وش، پریوش، مهروش، پیلفش، خرپش.

- وند: پساوند داشتاری است، مانند: خردوند، پولادوند، خداوند، ورجاوند، خویشاوند، پیوند، آوند، خوند، خاوند (خداوند).

## ه

- ه: این پساوند در پهلوی (پارسیگ) آک بوده و در پارسی به «های» نافرژایش (ناملفوظ) دگر شده است، و برچند گونه است:

1- های ستاکی به پایان پویه فرمان درآید، مانند: گریه، خنده، پویه، مویه، لرزه، شماره.

2- های مانستن، مانند: گوشه، دهانه، تخته، دندان، چشمه، پنجه، راسته، چپه، شوره، دسته، تیغه، زمینه، کمره، شاخه، ریشه، دامنه.

3- های پویدگی، که به پایان فروزه ی پویدگی درآید، مانند: کشته، زده، دیده.

4- های نشان نام ابزار، مانند: لوله، آویزه، استره، دستگیره، تابه

و گاهی به پایان سانوازه درآید، مانند: گوشواره، دستواره، انگشتوانه.

5- های خوارداشت، مانند: کوتوله، زنکه، مردتکه، خپله، پسره، دختره.

6- های پوینده نام، مانند: نشسته، ایستاده، کاره.

- هان: پساوند جای است، مانند: ماهان، اردهان، زرهان، سپیدهان، ورگهان.

## ی

- 1- یای ستاکی، مانند: دوستی، دشمنی، خوبی، بدی، بندگی، زندگی، چگونگی، مهربانی، تاریکی، دلسوزگی (دلسوزی).
- 2- یای وابستگی، مانند: شیرازی، تبریزی، امروزی.
- 3- یای سزاواری و درخوربودن، مانند: خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، گفتنی، مردنی، رستنی، رفتنی، ماندنی.
- 4- یای جاینام پیوسته، مانند: رفتی، گفتی، بردی، می زدی.
- 5- یای ناشناخته، مانند: نسکی، مردی، تنی چند.
- 6- یای پیوستگی، مانند: رفتمی، گفتمی، فرستندی.
- 7- یای درخواست و خواهش، مانند: کاش بیامدی و جاور (حال) ما را بدیدی.
- 8- یای سامه، مانند: اگر خردمند بودی به این بدبختی دچار نشدی.
- 9- یای یگانگی، مانند: مردی است، بلایی بود گذشت، کاخی.
- 10- یای کار و پیشه، مانند: زرگری، کلاهی، کاهویی، لبویی.
- 11- یای سانوازه ی زمان، مانند: روزی، شبی.

- یار: همراهی و دارندگی را می رساند، مانند: خریدار، کوشیار، دوستیار، اسفندیار، شهریار، بختیار، هوشیار، بسیار، دهشیار (خوش شانس).
- ین: نشان فروزه ی وابستگی، مانند: زرین، سیمین، سنگین، زبرین، زیرین، پایین، پارین و پارینه، دیرین و دیرینه، چوبین، نمکین، رویین.

## واژگان آمیخته

باید دانست که زبان پارسی، زبانی آمیغی (ترکیبی) است. این آمیغ گاهی با پساوندها و پیشاوندها ساخته شود، و گاهی از آمیغ واژگان بدست آید.

- آمیخته از دو نام با زدودن زیرک، مانند: پدرزن، جوجه مرغ، راه آب، سررشته، مادرشوهر، بچه گریه، سرستون، دختر دایی، توله سگ، نردبان، پایاب، تخته سنگ، زبان گنجشگ، تودهنی، بالاتنه، پس کوچه، زیرزمین، رومیزی، پادیداری، چاله میدان، سرهنگ، سرنامه، سرشیر و جزآن.

- گاهی این آمیغ (ترکیب) از پیشی برگیر (مضاف الیه) بر افزا (مضاف) بدست آید، مانند: گلاب، کارخانه، آهوبره، مغ بچه، شاهپور، شاهنامه، بارنامه، دستمزد، سردرد، سپهسالار، جهان شاه، شهربانو، مهربانو، بتخانه، زورخانه، مهمانسرا، مهمانخانه، دانشسرا، گلبرگ، پنبه دانه، شترخان، ایران زمین، ایران شهر، آمویه دریا، دستاس، سبزی پلو، شکرآب، شاه راه، سپسده دم، آشپزخانه، خاورزمین.

- گاهی برای آمیغ «واو» میان دو نام درآید، مانند: زیروپم، سروته، پاوسر، نام و ننگ، آب و رنگ، آب و هوا، رنگ و بو، نان و نمک، پر و بال، خان و مان، مرزو بوم، گردو خاک، سود و زیان، کار و بار، رنج و گنج، گرگ و میش، زر و زیور، یک بام و - دو هوا، یک سر و دو گوش، آب و تاب، نان و نمک.

- گاهی در آمیغ دو نام «واو» پیوند زوده شود، مانند: کاه گل، شیربرنج، شترگریه، گل بلبل، کله پاچه، سیرماست، خاتمان.

- گاهی این آمیغ از دو پویه همراه با «واو» پیوند بدست آید، مانند: گرفت و گیر، گیر و دار، پیچ و تاب، هست و نیست، بود و نبود، جست و جو، گفت و گو، شست و شو، داد و - ستد، بخور و نمیر، خورد و برد، آمد و شد، رفت و آمد، زد و بند، رفت و رو، ریخت - وپاش، بندو بست، خورد و خواب، نشست و خاست.

- گاهی دو واژه پیاپی و بخودی خود با هم آمیزند، مانند: خندخند، پرس پرس، پاره پاره، — غرغر، لخت لخت، چکه چکه، دانه دانه، کم کم، خردک خردک، خوشک خوشک، نرمک نرمک، خیزان خیزان، یواش یواش، کشان کشان، ریزه ریزه، نرم نرم، به به، زه زه، هی هی دوتا دوتا، یکی یکی، دوان دوان، پرسان پرسان، خرخر، پچ پچ، شاخه شاخه، ریشه ریشه، دسته دسته، گروه گروه، دیردیر، زودزود، اندک اندک، شرشر، مورمور، خش خش.

- گاهی از آمیغ نام و فروزه، مانند: دلتنگ، دلسرد، دلسنگ، سربالا، سرپایین، چشم سیاه، موسیاه، بالابند، رو سپید.

- گاهی این آمیغ از فروزه و نام بدست آید. مانند: خیره سر، بلند بالا، سنگ دل، سیاه موی،

سیاه چشم، سیاه چهره، سپیدموی، بالادست، پایین دست، زیردست، تندباد، نوروز، زردآب، گرم آب، کژدم، درازگوش، خوشبخت، بدبخت، پاکدین، خوشروی، ترشروی، سیاه روی، پاک سرشت، بدریخت، خوش کردار، خوش دوخت، خوش روی، خوش خواب، آژنگ روی، ستبر روی.

- گاهی این آمیغ از پوینده نام و نامی دیگر بدست آید، مانند: درنده خوی، گیرنده شهر، گیرنده دل، دارنده تخت، دستمال، گوشمال، دستگیر، پای بوس، دست رس، پایکوب، بار انداز، آبریز، شاه نشین، اب پاش، پیاده رو، خودرو، بلندگو، ناخن گیر، کفگیر، آتش فشان، آتش نشان، آهن ربا، بوریا باف، کفش دوز، دستکش، بازوبند، مچ پیچ، گردنبند، چشم پرکن، دهن ترکن، جهان تاب. تخته - پاک کن، انگشت نما، دست آموز، خانه نشین.

- گاهی این ترکیب از پوینده نام و نام دیگر بدست آید. مانند: اشفته موی، شکسته دل، خسته دل، خمیده پشت، افسرده دل، گشاده روی، گسسته راه، فشرده پای، پراکنده دل.

- گاهی از نام و پوینده نام، مانند: کمر بسته، کار آزموده، سرگشته، برادر خوانده، خواهر خوانده، دل داده، خدا داده، ره آورد، گردآفرید، دل شکسته، دل سوخته، کار آمد، سرآمد، جان پرورد، دست - پرورد، پوست کنده، نمک پرورده، زرانود، خون آلود، خانه پرورد، نازپرورده، دست باف، گوشزد، دستبرده، چشم داشت، رونوشت، لگد کوب، نمدمال، دست نوشت.

- گاهی از آمیغ نام و پوینده نام و (ه) ساخته شود، مانند: آتش زنه، ماهی تابه، دستگیره.

- گاهی از آمیغ دو پویه و زدایش «واو»، مانند: آمدشد، آمدرفت، جیتجو، گفتگو.

- گاهی از آمیغ سانواژه (قید) و پوینده نام، مانند: پیش آمد، پیش رفت، پیش برد، پیش نهاد، پیش خورد، پس رفت، پس مانده.

- گاهی این آمیغ از سانواژه و پویه باشد، مانند: دور باش، پیش رو، پس رو.

- گاهی از سانواژه و نام، مانند: همیشه بهار.

- گاهی این آمیغ از جاینام هنباز و پوینده نام باشد، مانند: خودنویس، خودرو، خودآموز، خودخواه، خودپرست، خودپسند، خویشتن دار، خودخور، خودنمای، خودبین.

- گاهی از آمیغ جاینام هنباز و نام باشد، مانند: خودرای، خودکامه، خودسر.

- گاهی از آمیغ سانواژه و پوینده نام، مانند: پس انداز، پیش نویس، زیرنویس، پانویس، پیش خور، پیش بند، دوربین، ریزبین، پیش رو، پیش رس، زیرنشین، دیرپز، زودرس، پرخور، کم خور، پرگویی، بسیارگویی، کم یاب، خوشگوار.

- گاهی از آمیغ نام نهفته و نام بدست آید، مانند: همه روز، همه شب، همه دم، همه جا، همه - کا، هرکار، هر دم، هیچ شب، هیچ روز، هیچکس، هیچ دم.

- گاهی این آمیغ از فروزه و پوینده نام باشد، مانند: بدخواه، سپیدپوش، پاک باز، پاک رو، بدنمای، خوش نمای، سیاه پوش.

- گاهی این آمیغ از دو فروزه با واو پیوند، مانند: نیک و بد، سرد و گرم، تر و خشک، خرد و بزرگ، خرد و کلان، ریز و درشت، زرد و نزار، سرخ و سپید، سیاه و سپید، کهنه و نو، بلند و کوتاه، کوتاه و بلند.

- گاهی این آمیغ از نام و فروزه ی پیوندگی بدست آید، مانند: شرینی خوران، برگ ریزان، تیرباران، خرماپزان، شبگیران.

- گاهی از دو پوییده نام و زدایش « واو » پیوند باشد، مانند: شسته رفته، شکسته بسته، خورده برده، نشسته خاسته.

- گاهی این آمیغ از « وات » و نام بدست آید، مانند: بخرد، بدست، بهوش.

- گاهی از « وات » و دو پویه، مانند: بخور نمیر، بچاپ بچاپ، بیابرو، بگیر ببند، بروبیا، بزن بخور.

- گاهی از پویه فرمان و بازداری (نهی) باشد، مانند: بکن مکن، کن مکن، کشمکش، بگو مگو.

- گاهی آمیغ از پویه هایی (مثبت) و نایی (منفی) باشد، مانند: خواه ناخواه، بخورنمیر، خواهی نخواهی.

- گاهی از دو سانواژه و « واو » پیوند، مانند: بوک و مگر، چون و چرا، بوک و کاش، گاه و بیگاه، دور و نزدیک، پیش و پس، پیش و پیش، چپ و راست، بیش و کم، کم و بیش.

- گاهی از آمیغ نام نمارش و سانواژه، مانند: اینجا، آنجا، امروز، امشب، امسال، این سو، آن سو، این رو، آن رو.

- گاهی از دو نام نمارش با « واو » پیوند، مانند: این و آن ، آن و این.

- گاهی این آمیغ از نام و فروزه و با زدایش زیرک بدست آید، مانند: خیارشور، آوزرد.

- گاهی این آمیغ از دو واژه و یاری « اندر و در » باشد، مانند: پادرها، تو درتو، سردرگم، خم اندر خم، پرهون در گوش، باد در سر، پا در گل، دست اندر کار، پنبه در گوش، دست در دست.

- گاهی آمیغ از شماره و نام بدست آید، مانند: چهار پا، چهار سو، چهلستون، ده ساله، دومنی، یک روزه، یک ماهه، هفت ماهه.

- گاهی از دو واژه و وات « ب » بدست آید، مانند: سر بهوا، خانه بدوش، تن بتن، گاه بگاه، دربدر، رنگ برنگ، دست بدهن، نیزه بدست.

- گاهی آمیغ از نام و نام ستاک باشد، مانند: کی منش، خسرو منش، دهن دره، آسمان غره، خمیازه، لب خنده، کبک رفتار، زمین کردار.

- گاهی آمیغ از دو واژه با میانجی وات « الف » بدست آید، مانند: بناگوش، کشاکش، رویاروی، دمام، زناشویی.

- گاهی از دو ستاک کاهیده با « واو » پیوند، مانند: برد و باخت، رفت و آمد، بود و نبود، تاخت و تاز، پیچ و تاب، آمد و شد، خورد و برد، شکست و بست، نشست و خاست، ساخت و ساز، خفت و خواب.

- گاهی آمیغ از دو آوای پیاپی و واو پیوند باشد، مانند: خش و خش، پیچ و پیچ، خروخر، وز و وز، کش و فش، فس و فس.

- گاهی از دو شماره و واو پیوند، مانند: هفتاد و هفت، بیست و یک، صد و پنج.

- گاهی از دو شماره بی واو پیوند، مانند: پانصد، ششصد، ده ده، سصد، پنج شش، سه یک.

- گاهی آمیغ از دونام و ( و + آ ) بدست آید، مانند: رنگ وارنگ، جورواجور.

- گاهی آمیغ از دو نام و تکواژ « بر » باشد، مانند: خاک بر سر، کمربرمیان، پابرجا، گره - برگره.

- گاهی از دو نام و میانجی « تا » بدست آید، مانند: سرتاسر، سر تا پا، گوش تا گوش، سرتا ته.

## واژگان تازی - پارسی در این نَبیگ

.....	.....
بیواسطه: بی میانجی	اخباری: گزارشی
.....	ادات استفهام: واژگان پرسش
تأکید: براوش	ادوات استفهام: واژگان پرسش
تأکیدی: براوشی	استثناء: سگرتش
تخصیصی: ویزیک	استعاری: ایرمانیک
ترتیب: دهنداد	استمراری: پیوستگی
ترتیبی: دهندادی	اسم اشاره: نام نمازش
ترکیب: آمیزه	اسم آلت: نام ابزار
ترکیبی: آمیغی	اسم بسیط: نام ساده
تشبیهی: ماندگی، همانندی، مانستگی	اسم جمع: نام رَمَن
تصغیر: کهاندن	اسم ذات: بساوانام
تصمیم گرفتن: واسونیدن	اسم فاعل: پوینده نام
تعداد: شمار	اسم مرکب: نام آمیخته
تقسیم: بخش بر	اسم معرفه: شناخته نام
تقلید: والوچش	اسم معنی: نابساوانام
تلفظ: فرزایش	اسم مفرد: نام تکین
توزیعی: پخشی	اسم مفعول: پوینده نام
.....	اسم منفی: نام رمن
جامد: دج	اسم نکره: ناشناخته نام
جلد، پوشینه	اصلی: بنیک، بنشتی
جمعیت: پَرینش	اضافه: افزونه
.....	اضافی: فزونی
حاضر و غایب: باشاد و آپاست	اعتماد: اوستام، استیگان
حاضر: باشا	افراط: استوم
حالات نام: استات های نام	افراطی: استومانه
حالت: استات	افعال معین: پویه های یاریگر
حتی: بیشا	التزامی: شایدی - وابسته ای
حرف اضافه: فزونواژه	ایجاب: پذیرفتن، هایش، هایستن
حرف ربط: پیوند واژه	انشاء: سخن نگاری
حواس: سترسا	.....
.....	.....
داوطلب: داوخواه	با واسطه: با میانجی
در حکم: همچون، بسان	باقاعده: هنجار، در راستای آیین، روشمند
درس: آموزه	بدر: ماه پر
دلیل: راین	برضد: پتار، در دشمنی
.....	بشقاب: پدشخور، دوری، پیشدستی
سبب: بنار	بعلاوه: بیشن
سماعی: شنیده شده	به افراط: استومانه
.....	بی قاعده: ناهنجار، نه به آیین
.....	بیانی: گوئیک

شخص : تنوم  
شخصی: تنومی  
شرط: سامه  
شرطی: سامه ای  
شهوت: ورن

قید: سانوازه  
کاملاً: فرساختوار  
کسره: زیرک  
کسری: برخه ای  
کلاس: آموزگاه  
کنایه: دوپهلو

صحيح: آرشا  
صخره: خرسنگ ، تخته سنگ  
صرف فعل: ساختواژی پویه  
صفت : فروزه  
صفت تفضیلی: فروزه ی برتری  
صفت عالی: فروزه ی برترین  
صفت مطلق: فروزه ی پرمات

ضربدر: تا  
ضمیر اشاره: جاینام نمازش  
ضمیر: جاینام

عدد اصلی: شماره ی بنیادی  
عدد ترتیبی: شماره ی دهنادی  
عدد توزیعی: شماره ی پخشی  
عدد کسری: شماره ی برخه ای  
علیه: پتار

غایب: آپاست، آون  
غیر منتظره: نابیوسیده

فاصله: بازه  
فاعل: پوینده  
فاعلی: پویندگی  
فراست: ویراومندی  
فرش: بوب  
فعل امر: پویه فرمان  
فعل مجهول: پویه ناشناخته  
فعل مضارع: پویه کنون  
فعل معلوم: پویه شناخته  
فعل معین: پویه یاریگر  
فعل: پویه

قاشق: گوده  
قلاده: زنجیر  
قلت: کمی  
قواره: گباره، گواره  
قیاسی: سنجشی

لازم: ناگذرا  
لحاف: دواج

ماضی استمراری: گذشته ی پیوستگی  
ماضی التزامی: گذشته ی شایدی  
ماضی بعید: گذشته ی دور  
ماضی ملموس: گذشته ی بهنگام  
ماضی نقلی: گذشته ی پی دار

مالک: دارشمار  
مالکیت: دارشماری

مبهمات: نارساها  
مترادف: همارش

متشابه: همانند

متضاد: پادگونه

متعدی: گذرا

مثبت: هایی

مجهول: ناشناخته

مخلوط: آمیخته

مرجع: بازبردگاه

مرخم: کاهیده

مستثنی: سگرت، سگرتش

مستقبل: آینده

مسند الیه: نهاد

مسند: گزاره

مشبه به: مانسته

مشبه: مانند شده

مشتق: برگرفته

مشکل: پراسه

مشورت: همپرسی

مصدر مرخم: ستاک کاهیده

مصدر: ستاک

مصغر: کهینه

مضارع اخباری: کنون گزارشی

مضاف الیه: برگیر

مضاف: افزا

مطابقت: همخوانی

مطلق: پرمات

معدود: شمارمند



معدود: شمردن شده  
معدوله: نافرژایش ، خوانده نشده  
معطوف: بازگشت شده  
معلوم: شناخته  
معین کردن: هکائیدن  
مفرد و جمع: تکین و رمن  
مفعول: پوئیده  
مفعولی: پوئیدگی  
مفعولیت: پذیرنده  
مفهوم: پرمانه  
مقاربه: نزدیکی  
مکمل: رساگر، پایانه  
ملفوظ: فرژاییده  
ملکی: ازانی  
ملکی: دارشتی  
ملموس: بهنگام (در این دستور)  
منسوخ: برافنده، از میان رفته  
منفی: نایی، نیگویی  
منها: کمن  
موارد: فتاده  
موصوف: فروزیده  
موصول: پیوستار  
موضوع: نهاده، جستار، ندن

.....  
ناملفوظ: نافرژاییده

ندا: بانگ

نسبت: بازانش

نسبی: بازانی

نعمت: شیدان

نفی: نایش، نایستن

نقطه گذاری: خجک گذاری

نقطه ویرگول: خجک بند

نقطه: خجک

نهی: بازداری

.....  
وصفی: ویمندی / ستایه بی

ویرگول: بند

.....  
یعنی: چما

واژگان تازی - پارسی، در  
دستور زبان خانلری به پارسی، و  
دستور پارسی فرزاد

تاریخ برای زمان: گاهداد  
تاریخ: زمان کهن، کهنگاه، کهنروز  
تأکید: پافشاری، فراوش  
تجانس: همگنی: همگونی  
تجزیه: جدایش  
تحلیل کردن: واکاوی  
تحول: فرگشت  
ترتیب: دهنداد  
ترتیبی: دهندادی  
ترجمه: ترزباناش  
تردید: اندیدن، دودلی  
تردید: دودلی  
ترکیب و اشتقاق: آمیزه و برگرفته  
ترکیب: آمیزه، همکرد  
ترکیب: هم نهش، آمیزه  
التزامی: وابسته بی  
تعجب: شگفتی  
تعداد: شمار (عدد: شماره)  
تعریف ها: گزارش ها  
تعریف: هدارش  
تعریف: هدارش، باز نمود/ ستایه  
تعريفات: هدارش ها  
تعین کردن: هرنیز کردن  
تعین: هرنیز  
تغییر: دگرسانی، دگرگونی  
تغییر: دگرگشت  
تکرار: بازگفت  
تکمیل: رساگرداندن  
تمدن: شارینش، شارسانی  
تناوب: بسامد  
توجه: پرنگری  
توصیفی: ویمندی، ستایه بی  
توضیح دادن، واوشتن، فرانمودن  
توضیح: واوشت، فرانمود، باز نمود

ابهام: پوشیدگی، گنگی  
اثبات و نفی: استانش و نایش  
اثبات: استانش  
اجزاء فراز: پاره های فراز  
اخباری: گزارشی  
اسباب خانه: کاجال  
استثناء: جدا از، سگرتش  
استثناء: سگرتش  
استدلالی: رایشی  
اسم خاص: نام، ویژه نام  
اسم ذات: بساوانام  
اسم عام: نام، همه نام  
اسم عام: همه نام  
اسم معنی: نابساوانام  
اسنادی: برپستگی  
اشاره: نمارش  
اشتقاق: برگیری  
اصطلاح: واژاک: زیانزد  
اصلی: بنیادی، سرشتی  
اطاق: سراچه  
اعتراض: واخواهی  
افقی: ترازوی، ستانی  
اما: پن  
امتحان: آزمون  
امری: فرمانی  
امری: فرمانی (دستوری)  
انتخاب: گزینه  
انرژی: کارمایه، نیرو  
انکار: نیگری، وازنش  
اوصاف: چونی ها، چگونگی ها  
اوضاع: رویداد ها، چگونگی ها  
اول شخص: نخست کس  
اهمیت دادن: بها دادن

بدل: جانشین (جایگزین)

بدون: بی  
برعلیه: ناهمسو، ناسازگار  
برغم: برکامه  
بلیغ: رسا  
بی تفاوت: رویگردان، بی پرنگر

سمبول: نماد، نشانه	جزء: پاره
.....	جعبه: تبنگو
شامل: دربردارنده	جمع: رَمَن
شخص: تنوم، کس	جمعه: آدینه
شخصی: تنومی، خویشیک	جمله شرطی: فراز سامه یی
شخصیت: تنومیگی، سرشت	جمله ی مرکب: فراز آمیخته
شرایط: شرایط	جمله ی مستقل: فراز ناوابسته
شرح دادن: باز نمودن، واوشتیدن	جمله: فراز
شرط: سامه	جمله تعجبی: فراز شگفتایی
شرطی: سامه یی	جنس: گَن، گون
شکل: ریخت	جنسی: گنی (ک) / ژادی
شمع: سپندار	جنسیت: ژادین / گونگی
.....	جوله واره: فراگرد
صامت: بی آوا/ همخوان	جوله ی پرسشی: فراز پرسشی
صامت: همخوان: بی سدا، بی آوا	.....
صرف: ساختواژی، گردایش	حال: جاور، هال، چگونگی
صرفی: ساختواژی	حال: کنون
صریح: آشکارا	حالت: چگونگی چونی، استات
صریح: روشنک، آشکارا	حتمی: بایسته: بایست
صفت وصفی: فروزه ی باز نمودی	حتی: پیشا
صفت ترتیبی: فروزه ی دهنادی	حدس: گمانه
صفت عددی: فروزه ی شمارشی	حذف: زدایش
صفت فاعلی: فروزه ی پویندگی	حرف اضافه: فزونواژه
صفت مفعولی: فروزه ی پویندگی	حرف ربط: پیوند واژه
صفت: فروزه	حرف: وات
صیغه: ساخت	حساب: هماره: همار، اندازه، شمار
.....	حق: هوده
ضامن: پایندان، پذیرفتار	حقیقت: بدرستی
ضبط: بازاندوخت	حنجره: خشکنای
ضمیر اشاره: جاینام نمازش	.....
ضمیر شخصی: ضمیر خویشیک	درجات صفت: پایگان فروزه
ضمیر مبهم: جاینام گنگ	درس: آموزه
ضمیر مشترک: جاینام هنباز	درک: اندریافت، دریافت
ضمیر منفصل: جاینام گسسته	درک: دریافت
ضمیر: جاینام	دلالت کردن: راهبر بودن
.....	دلالت کردن: هدایت کردن، راهبر بودن
طبیعی: زاستاری	دلالت: رهنمود، رهنمون
طبیعی: نیادی	دلیل: راین، شوند
.....	دلیل: شوند، راین، آوند
عامل: سازه	.....
عبارت وصفی: فراز ویمندی	رواج: رواگ، روا
عدد: شماره	ریاضی: انگارش
عددی: شمارشی	ریاضیدان: رایشگر
عمودی: ستونی	رنوس مطالب: مهین جستار
عنوان: سرال، فرنام	.....

عوض شدن: دگر سان شدن

غیرشخصی: ناتنومی

فاعل: پوینده

فاعل: پوینده، کنا، کنشگر

فاعلی: پویندگی

فرش: بوب

فرض: انگاشت

فرعی: شاخه یی

فصاحت: شیوایی

فعل: پویه

فعل شرطی: پویه سامه یی

فعل مجهول: پویه ناشناخته

فعل مجهول: ناشناسا پویه

فعل معلوم: شناساپویه

فعل معلوم: پویه شناخته

فعل معین: پویه یاریگر

قانون تجانس: فرسار همتایی

قانونی: داتی، فرساری

قباله: تزده

قباله: نورده

قربان شدن: برخی شدن

قرینه لفظی: همال گفتاری

قرینه معنایی: همال آرش

قرینه: همال

قید: سانواژه

کامل: آسته: رسا

کتاب: نیگ، نسک

کتابخانه: نیگخانه

کل: هماد

کلاس: آموزگاه

کلی: همادی

لازم: ناگذرا

لمس کردن: بساویدن

لمس نشدنی: نابساوا

ماده: بنمایه

ماده: ماتک

ماده ماضی: بن گذشته

ماده مضارع: بن کنون

ماضی استمراری: گذشته یی همارگی

ماضی التزامی: گذشته ی شایدی

ماضی بعید: گذشته ی دور

ماضی نقلی: گذشته ی پی دار

مبهم: گنگ، سربسته، ناآشکار، ناپیدا

متعدی: گذرا

متمم اسم: رساگر نام، پایانه نام

متمم صفت: رساگر فروزه

متمم: رساگر، پایانه

متن: نوشتار

مثبت: هایی (نایی = منفی)

مجموعه: کوده، گردایه

مجهول: ناشناخته

مخرج (در زبان): واجگاه

مربوط: بازبسته: وابسته، بسته،

مرحله: گامه

مرخم: کاهیده

مربک: آمیخته

مسابقه: همآوری

مسافرت: رهنوردی

مستثنی: جدااز، مگر، سگرت

مستقل: ناوابسته

مستقل: جداسر، ناوابست

مسند الیه: نهاد

مسند: گزاره

مشترک: هنیاز

مشتق: برگرفته

مشتق: برگرفته

مصدر: ستاک، بن واژه

مصوت: واگذار

مضاف: افزا

مضاف الیه: برگیر

مضاف ملکی: افزای دارندگی

مطابقت کردن: یگانستن

مطابقت: همخوانی

مطلب: نهاده، جستار

معاصرین: همروزگاران: همزمانان، زمانیان

معرفه: شناسا

معرفه: شناسا

معرفه: شناسا (در دستور)

معطوف: برگشت

معلوم: آشکار، پیدا

معلوم: شناخته

معنی: آرش: چم

معیار: سنجه

معین کردن: نشاختن

.....	معین: یاریگر
واحد نحوی زبان: ساختار	مفاهیم: دریافته ها، آرش ها
واحد: یگان، یکان	مفرد ، جمع: تکین - رَمَن
وجه اخباری: گونه ی گزارشی	مفرد: تکین
وجه استمراری: گونه ی پیوستگی	مفعول: پوییده
وجه التزامی: گونه ی شایدی	مفعولی: پوییدگی
وجه التزامی: گونه ی وابسته یی	مفهوم: پرمانه
وجه امری: گونه ی فرمانی	مفهوم شدن: دریافتن
وجه تردیدی: گونه ی اندیدی، دودلی	مفهوم: اندریافت ، پرمانه
وجه شرطی: گونه ی سامه یی	مفهوم: دریافته، پرمانه
وجه وصفی: گونه ی باز نمودی	مقام صفت: جایگاه فروزه
وزارت: دستوری	مقام: جایگاه
وصف: سفرنگ	مقدم: پیشگام، پیشتاز
.....	مقیاس: اندازه، سنج
هم جنس: هم ژاد	مکت: ایستایی، ایستا
هم نسبی: همانندی: پیوستگی	مکمل: پایانه، رساگردان
هوا: پناد، وای	ملفوظ: فرژاییده، گفته شده
.....	ملی: میهنی
یعنی: بدین مانک	منتظر: بیوسا
یعنی: چما، به چم	منطق: گویایی
	منطقی: گویاییک
	منفصل: ناپیوسته
	منفی: نایی
	مورد: فتاد
	موصل: پیوند دهنده، رساننده
	موصوف: فروزیده
	موصول شدن: پیوند یافتن
	موصول: پیوستار
	موفق: کامروا
	.....
	ناقص: نا رسا: نیمه کاره
	نحو: روش، چگونگی
	نحوی: گفتشناسی
	نسبت دادن: بر بستن، وابستن
	نسبت: وابستگی
	نسج: بافت
	نفی: نایش
	نقال: گیور، داستان گو
	نقره یی: سیمین
	نقطه: تیل، خجک
	نکره: ناشناسا
	نکره: ناشناسا (دردستور)
	نوع کلمه: گونه ی واژه
	نهی کننده: بازدارنده: بازدار،
	نهی: بازدار ی

## فرانمود در پیوند با پیشنهاد دو واژه: « بساوا نام» و «نابساوا نام»

### نام

بساوانام [اسم ذات]

نابساوا نام [اسم معنی]

**بساوا نام** [اسم ذات] (از بساوايي = لامسه) برای آنچه توان دید و بساويد.  
**نابساوا نام** [اسم معنی] برای آنچه نتوان دید و بساويد.

\* گاهی چیزی که نام برده می شود بخودی خود هستی دارد مانند: دیوار، میز و جزآن.  
\* گوسپند نام یک جانور است که بخودی خود هستی دارد، می توان آنرا دید و بساويد [لمس کرد].

\* گاهی هستی یک چیز بستگی به چیز دیگر دارد مانند:  
تشنگی، گرسنگی، خستگی، سوزش، خارش، درد که به خودی خود هستی ندارند و تنها در پیوند با آدمی و یا جانوران هستی می یابند.

\* « هوش» زاب یا فروزه [صفت] است که در آدمی و برخی جانوران هست. ولی  
« هوش» به تنهایی هستی ندارد. آن را نمی توانیم بساواييم [لمس کنیم] یا بسهيم.  
هم چنین: بینش، دانش، فرزانی، خردمندی، به تنهایی هستی ندارند و نمی توان آنها را  
بساويد [لمس کرد] و « سهید» ، تنها در پیوند با آدمی هستی می یابند.

با اینرو یک ناهمگونی میان: « تشنگی، گرسنگی، خستگی، سوزش، خارش، درد » که به  
تنهایی هستی ندارند، با « بینش، فرزانی، خردمندی » که این ها هم به تنهایی هستی  
ندارند، هست ، و آن اینست:  
بینش، فرزانی، خردمندی را نمی توانیم بسهيم، پِن [ولی] تشنگی، خستگی، درد را می  
سهيم.

لادبراین، این واژه ها که نادیدنی و نابسودنی هستند، که برخی را می سهيم و برخی دیگر  
را نمی توان سهید، « نابساوا نام » [اسم معنی] می نامیم.

در برخی نیبگ های دستور زبان «زادنام» برای [ اسم ذات ] و «چم نام» برای [ اسم معنی ] آورده شده است. در نیبگی « آهنجیده نام » برای [ اسم معنی ] آورده شده است. چم این واژه ها در فرهنگ ها اینگونه است :

1- ذات: پیشوندی است به چم صاحب، دارنده - حقیقت هر چیز - فطرت، جبلت - جسم - گوهر - فطرت.

« اسم ذات » در تازی برای چیزها بکار می رود.

2 - زاد: چم این واژه (از زاییدن) فرزند - سن و سال - عمر - توشه - مخفف زاده شده - زاییده شده. \* با نگرش به چم این واژه، گزینش « زادنام » بجای « اسم ذات » نادرست است.

3- معنی: (چم این واژه) مقصود از سخن، مراد کلام، مضمون، مطلب، باطن، آرش، چم. در پارسی: چم و آرش برای باز نمودن و شناساندن آرمان و گفتار به دیگری است. \* با نگرش به چم « معنی » که در بالا آورده شده و آرش واژه ی « چم »؛ « چم نام » بجای [ اسم معنی ] نادرست است و نمی تواند جایگزین « اسم معنی » باشد.

4 - آهنجیده در فرهنگ ها به این چم است: برکشیده، بیرون آورده - معنی - مجرد - انتزاعی. \* « آهنجیده نام » در پارسی بجای « اسم معنی » آورده شده است. نیکوست ولی کمی سنگین است و اگر این واژه را برای « اسم معنی » بیاوریم، پس بجای « اسم ذات » چه باید گفت؟

بر آیند:

\* با نگرش به چم این واژه، « زادنام » نمی تواند جایگزین « اسم ذات » باشد.

\* هم چنین که « چم نام » نمی تواند جایگزین « اسم معنی » باشد.

\* چم در پارسی برای باز نمودن و شناساندن آرش واژه ها است و « چم نام » هیچ پیوندی با سپیدی، سرخی، خستگی، تشنگی چیزهایی از اینگونه که نادیدنی و نابسودنی هستند ندارد.

پیشنهاد:

« بساوانام » برای چیزهای بسودنی و دیدنی بجای « زادنام ».

« نابساوانام » برای چیزهایی که دیدنی و بسودنی نیستند. بجای « چم نام ».

فرزاد بتهایی

## سرچشمه ها

- .....
- ازدانگاره؛ بخش «واژه های پارسی» از تارنمای «پارسی انجمن».
  - چند واژه ی پارسی سره از برهان؛ امیر حسین اکبری شالچی، 1394.
  - دستور زبان فارسی پنج استاد؛ چاپ چهارم 1366.
  - دیکشنری فارسی به فارسی آبادیس؛ از نرم افزار رایانه ای.
  - زبان شناسی و کارنامه ی زبان پارسی؛ دکتر بهروز تابش.
  - دستور پارسی فرزاد؛ فرزاد بتهایی.
  - دستور زبان خانلری به پارسی؛ فرزاد بتهایی
  - سرچشمه های پارسی سره؛ دکتر امیر شالچی.
  - فرهنگ برابره های پارسی واژگان بیگانه؛ نرم افزار رایانه ای سه پوشینه، ابوالقاسم پرتو، 1373، 1377.
  - فرهنگ پارسی؛ برپایه ی واژگان نژاده و ناب بر ساخته و در پیش نهاده و به کار گرفته ی دکتر میرجلال الدین کزازی. سیمین حلالی، 1392.
  - فرهنگ پایه های پارسی و بیگانه زیانزد در فارسی کنونی به پارسی سره؛ تهمورس جلالی، 1354.
  - فرهنگ حسابی - فرهنگ واژگان انگلیسی به فارسی؛ پژوهش و نگارش دکتر محمود حسابی 1337.
  - فرهنگ فارسی عمید؛ حسن عمید. 1367.
  - فرهنگستان ایران، واژه های نو که تا پایان 1319 در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است.
  - فهرست فعل های فارسی با معنای آنها، فعل ها ی ساده؛ دکتر محمد بشیر حسن.
  - فهرست لغات و اصطلاحات کتاب التفهیم؛ ابوریحان بیرونی.
  - گلستان به پارسی؛ پارسی گردان: دکتر بهروز تابش، 1386
  - گویایی ارستو؛ پارسی گردان: بزرگمهر لقمان، 1395.
  - لغت نامه ی دهخدا؛ علی اکبر دهخدا، نرم افزار رایانه یی 1390.
  - واژه نامه پارسی سره؛ گروه علمی تک، 1389.
  - واژه نامه زبان پاک؛ احمد کسروی.
- .....



## در باره پارسی گردان

پارسی گردان دانش آموخته زبان و زبانشناسی نیست.

برگردان دستورخانری به پارسی، درپاسداری و پالایش زبان پارسی از روی دلباختگی به فردوسی، دلبستگی به زبان پارسی و با کوششی نستوه، برآمده از شیفتگی به آن دو فراهم آمده است.

زادگاه ما همدان است، برای کار پدرم، فرنشین آموزش و پرورش استان کردستان،

12 سال در سنندج زیستیم.

پس از دیپلم دبیرستان و یک سال «پرورش آموزگار» [تربیت معلم] در سنندج، در آموزش و پرورش گمارده شدم، و (به شوند شاگرد نخست آموزگاه) در دبیرستان از سال نخست تا سوم، زبان فارسی و انگلیسی می آموزاندم. سپس در تهران، رشته ی آرایه گری درونی [دکوراسیون داخلی] در دانشگاه آزاد را به شوند خویشکاری مادری، پس از یک سال و نیم، ناچار رها کردم.

سرنوشت اینگونه نوشته شده بود، که در بلژیک بار دیگر به آموختن بپردازم و این بار در «چهل و هشت سالگی» روی نیمکت بنشینم. از نوجوانی کشش و خواست بسیار به آفریدن و آفرینندگی «آموزشگاه والای سن - لوک Ecole Supérieure de ST-LUC» را در بروکسل برگزیدم و سه سال رشته ی «نگارگری و پیرنگسازی پارچه و جامه» را به پایان رسانیدم.

همواره کنجکاو و پویان به خنیاگری باخترزمین و خنیاگرانی که شاهکارهای جاویدان ساخته اند، در یکی از (نوزده آکادمی) خنیاگری در بروکسل، چهارسال به آموختن «سولفز» [زبان خنیاگری باختر] و چندین سال پیانو، آواز و چند سال «دکلمسیون = خوشخوانی» پرداختم، و هر سال چکامه های سروده سرایان پارسی گوی میهنم را برای شناساندن فرهنگ و زبان آهنگین پارسی بر می گزیدم.

فرزاد بتهایی

\* دیگر نوبت های گردآورنده و پارسی گردان :

- واژه نامه، پارسی به پارسی ; 2016-2019 ; Dictio, Parsi be Parsi

- داستان های کوتاه به پارسی ; 2018

- دستور زبان خانلری به پارسی; 2019-2020 - e Khanlari be Parsi – Dastour zaban

- دستور پارسی فرزاد؛ 2020 Dastour-e pasi-e Farzad

- گلزار زبان پارسی; 2021 -- Golzar-e zaban-e Parsi

- دل نهنان ; 2021-2022 -- L’Inconscinet ; Jean – Claude Filloux

- فرهنگ فرزاد ; 2022 -- FARHANG - e Farzad

- گیتا شناسی ایران به پارسی ; 2022-2023 -- Gitashenassi – e Iran be Parsi

- فرهنگ فرزاد « پوشینه دوم» ; 2023

- واژگان پارسی فرزاد ؛ 2023-2024

- بهاران و نوروز؛ 2023

- واژگان پارسی دکتر حیدری ملایری؛ 2023-2024

این نوبت ها را می توانید در تارنمای ارزنده مهرمیهن بیابید.

نشانی

[farzad.bathaei@gmail.com](mailto:farzad.bathaei@gmail.com)

